



وحدت حوزه و دانشگاه

پیشخوان شماره ۲۴

در کلام حضرت آیت الله خامنه‌ای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۱۷ / چرایی نیاز به وحدت حوزه و دانشگاه
- ۱۳ / هدف از وحدت حوزه و دانشگاه
- ۲۷ / وحدت حوزه و دانشگاه بستر وحدت علم و دین
- ۳۵ / شرایط حضور روحانی در دانشگاه
- ۴۷ / وحدت حوزه و دانشگاه یعنی وحدت در ایجاد یک دانشگاه
- جامعه‌ی اسلامی پیشرفته‌ی مستقل
- ۵۵ / آبادانی دنیا و آخرت جامعه در وحدت حوزه و دانشگاه
- ۶۳ / روحانیت و تحقق دانشگاه اسلامی
- ۶۷ / نفوذ علمی و دینی، وظیفه روحانیت در دانشگاه
- ۷۳ / چیستی وحدت حوزه و دانشگاه
- ۸۱ / هدف و ضرورت حضور روحانیت در دانشگاه‌ها
- ۸۷ / نقش حضور هوشمندانه و حساب شده روحانیت در
- دانشگاه
- ۹۵ / مقوله روشنفکری و وحدت حوزه و دانشگاه
- ۱۰۳ / فکر و دل، درجه‌ی اول اهمیت مخاطبان روحانیت
- حاضر در دانشگاه





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایت‌های سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایت‌های گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۶/۰۵/۱۳۹۱)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بُروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



چرایی نیاز به وحدت حوزه و دانشگاه

- ❖ کلید موفقیت و رمز پیروزی انقلاب
- ❖ عوامل مهم در توجه به وحدت حوزه و دانشگاه
- ❖ ۱- نقش ارزنده در روند تحول فکری و فرهنگی
- ❖ ۲- وجود دشمن مشترک هوشیار
- ❖ وحدت، نه با شعار بدست می آید و نه با امریه و فرمان
- ❖ نخستین گام در وحدت حوزه و دانشگاه
- ❖ تبادل امتیازات حوزه و دانشگاه
- ❖ توصیه‌هایی به اساتید دانشگاه و طلاب متعهد
- ❖ لزوم شناخت محیط حوزه برای اساتید و دانشجویان
- ❖ استفاده از اساتید دانشگاه‌ها در حوزه
- ❖ شناختن نظام طلبگی برای دانشگاه و آگاهی از
- ❖ نظام دانشگاه برای حوزه
- ❖ روحانیون و دانشگاهیان، مبشر و مبلغ معنویت
- ❖ لزوم توجه به غایت علم در دانشگاه و حوزه
- ❖ رد و خنثی کردن نظریه «ناهماهنگی حوزه و دانشگاه»
- ❖ و...

چرایی نیاز به وحدت حوزه و دانشگاه *

کلید موفقیت و رمز پیروزی انقلاب

بیست و هفتم آذر ماه روز شهادت دکتر مفتاح استاد دانشگاه و روحانی مبارز و انقلابی روز وحدت حوزه و دانشگاه نامیده شده است. تخصیص این روز به این مناسبت ناشی از نیاز مبرمی بود که در جامعه ی انقلابی ما احساس میشد. چرا که (وحدت) کلید موفقیت و رمز پیروزی انقلاب خونبار ما بوده و هست و حفظ و ادامه ی آن به آسیب ناپذیری انقلاب و نیل به اهداف انقلابی و حفظ کامل دستاوردهای آن خواهد انجامید. بقا و استمرار انقلاب ما که پس از تأییدات الهی به وحدت اقشار مختلف ملت بر محور اسلام و رهبری مرجع و امام عزیز و عظیم امت متکی و استوار بود جز با اتکال به خدا و حفظ وحدت همه جانبه امکان پذیر نخواهد بود و هر اقدامی که در راه حفظ وحدت بعمل آید عمل صالحی است که باید مورد تأیید و پشتیبانی کامل مسؤولان و دست اندر کاران قرار گیرد. اما در این راه و کار، دقایق و ظرایفی هست که بی توجه به آن حفظ وحدت امکان پذیر نخواهد شد و شعار وحدت با همه ی طنین دلنشین و روح نوازی که دارد در مرحله ی حرف و سخن باقی خواهد ماند. حال آنکه انقلاب ما امروزه بیش از هر زمان دیگر نیاز به آن دارد که شعارهای خود را جامعه ی عمل بیوشاند و بدون تردید امکان و شایستگی و ابزار این کار را نیز در اختیار دارد.

عوامل مهم در توجه به وحدت حوزه و دانشگاه

قبل از اینکه به این نکات بپردازم میخواهم در این زمینه که چرا وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت روحانی و دانشجویان همان روزهای آغاز انقلاب بیشتر مورد توجه مردم جامعه ی ما بوده است توضیح دهم. روشن

است که (وحدت) یک ارزش اجتماعی و قبل از آن یک ضرورت و نیاز اجتماعی است بخصوص در جامعه ای که راه تحول را میبرد. اما دیدیم و شنیدیم که حتی قبل از پیروزی انقلاب نیز شعار (روحانی دانشجو پیوندتان مبارک) در راهپیمایی‌های عظیم و میلیونی مردم انقلابی کشور ما یکی از شعارهای اصلی و اساسی بود. اینکه چرا توده‌های عظیم ملت و وحدت بین این دو قشر را این چنین صریح و پر خروش میطلبیدند در خور سخن مستقلى است. و من اکنون به اشاراتی کوتاه بسنده میکنم. طلب وحدت بین حوزه و دانشگاه از سوی مردم و ابراز شادمانی و حمایت آنان در لحظاتی که بارقه‌ی این عمل انسانی و اجتماعی را مشاهده میکردند ناشی از چندعامل بوده و هست:

۱- نقش ارزنده در روند تحول فکری و فرهنگی

نخست آنکه این دو قشر در حرکت‌های اجتماعی و در روند تحول فکری و فرهنگی جامعه ما نقشی ارزنده و والا داشته‌اند و دارند. در برهوتی که رژیم طاغوتی به جامعه تحمیل کرده بود و در انجماد خفقان حاکم در آن لحظات سکوت و سکون در زیر نگاه ریز بین میر غضب‌ها و جلادان رژیم و در زیر چکمه‌ی مزدوران و دژخیمان پهلوی دم گرم روحانیون و دانشگاهیان متعهد و مسئول بود که آتش مبارزه را گرم نگه میداشت و فریاد اینان بود که از فیضیه و دانشگاه صلاهی مقاومت و مبارزه سر میداد. چه بسیار فریاد که از سر منابر برخاست و قبل از انتشار در سطح جامعه به صغیر گلوله‌ی مزدوران خاموش شد. و چه بسیار دانشجویهای مبارز که در خون خود تپیدند و گل وجودشان پژمرد و کسی از آنان با خبر نگردید. این منادیان آزادی با همه‌ی اهداف مشترکی که داشتند دریغا که چه دیر همدیگر را باز یافتند و خوشا بانگ پر خروش مردم که آوای وحدت سرداد و نقشه‌ی دشمنان را نقش بر آب کرد.

۲- وجود دشمن مشترک هوشیار

دوم آنکه علیرغم هدف مشترک، دشمن مشترک این دو قشر مبارز و انقلابی در بسیاری از لحظات تاریخ هشیارتر از آنان عمل کرد و به برنامه خویش که ایجاد شکاف و افتراق بین این دو قشر بود جامه‌ی عمل پوشاند. در دورترین مقاطع تاریخ اسلام نیز آثاری از این سیاست (تفرقه بینداز و حکومت کن) به چشم میخورد مغولان مساجد را بیهوده عرصه‌ی سم ستوران نکردند. دژخیمان میدانند از که و از کجا باید ترسید در انقلاب مشروطیت نیز مساجد هدف بود. نهضت ملی در بیست و هشتم مرداد شکست مگر در اثر ایجاد شکاف و افتراق بین روحانیت و آنان که علم روشنفکری بر سر دست میبردند. چه بسیار مهر جهل و خرافه پرستی که بر پیشانی حوزه‌های علمیه کوفتند و چه فراوان تهمت بی دینی و بد دینی که به دانشگاهیان زدند. چنین شد که هر کس به راه خویش رفت و دژخیم بر سر هر دوراه که غایت و هدف آن یکی بود چنان آسان و کم ضرر هر دو قشر را سالیان دراز گرفت و بست و شکست و کشت و جز ناله‌ای بر نخاست و دستهای یاران و هم‌زمان بهم نرسید. و اینک اوراق تاریخ در پیش روی ما گشوده است.



🔗 وحدت، نه با شعار بدست می آید و نه با امریه و فرمان

اما اکنون مجال چون و چرانیست که "حرم در پیش است و حرامی در پس" صلاهی وحدت خلق را به گوش جان بشنویم و از شکست های تاریخی که نتیجه ی قهری اختلاف و افتراق بوده است بپرهیزیم. از حوادث تاریخ شکست های بزرگ ناکامی های گذشته و از همه مهمتر از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی درس عبرت بگیریم و بشنویم که توده های عظیم و میلیونی ملتی مبارزه و مصمم و مقاوم و ایثارگر بانگ وحدت سر داده اند. با این سرود الهی و انسانی هم آوایی کنیم و با هم یکپارچه و متحد به دریای موج و خروشان خلق بییوندم و به شعار بر حق آنان که "وحدت حوزه و دانشگاه" است پاسخی شایسته و سزاوار بدهیم و این شدنی و امکان پذیر است اگر: فرهنگ اصیل حاکم بر جامعه ی خویش را بدرستی بشناسیم و بدان مسلح شویم. که با شناخت این فرهنگ اصیل و پویا که منشاء در سرچشمه ی تعالیم الهی دارد هر کاری از آن جمله "وحدت" آسان تر و معنی دار تر میشود. چرا که "وحدت" نه با شعار بدست می آید و نه با امریه و فرمان. و اگر امروز در جامعه ی انقلابی وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت روحانی و دانشجو مطرح میشود ناشی از این واقعیت است که تاکنون و حداقل تا قبل از انقلاب این وحدت وجود نداشته است.

🔗 نخستین گام در وحدت حوزه و دانشگاه

این دو قلمرو علم و روحانیت باید نخست از هر آنچه با فرهنگ اصیل جامعه ی اسلامی ما بیگانه است تطهیر و پاک شوند و نخستین گام در راه وحدت را از اینجا بردارند. حاکمیت دو فرهنگ با ممیزات و مشخصات متفاوت بر این دو حوزه تاکنون خسارات فراوانی به جامعه ی ما تحمیل کرده است: علم را محور هر چیز قرار دادن و از علم نیز تنها به جنبه های مصرفی آن دل بستن و در نهایت کارگزار قدرتهای علمی جهانی شدن و بازار مصرف را برای تولید کنندگان خارجی گرم و داغ نگهداشتن ضایعه ای است تلخ و دردناک که دانشگاه باید هر چه سریعتر به جبران آن قیام کند و نقصان و خللی را که از این راه به جامعه ی ما وارد آمده است. ترمیم نماید. از آن سوی در حوزه ها نیز نیازهای ملموس جامعه و مردم و واقعیت های زمانه باید مطرح شود. چرا که اگر "دین عین سیاست است" که هست پس باید قدم در واقعیت های عصر و دوران نهاد و از حیطة ی ذهنیت های مجرد درها شد.

🔗 تبادل امتیازات حوزه و دانشگاه

با اینهمه امتیازات حوزه و دانشگاه نیز باید تبادل شود: اخلاص صفا ایثار معنویت زهد احترام به سنتهای اصیل و ارزشمند از یکسو و توجه به واقعیات؟ دید باز و گسترده وسعت بینش نوگرایی مفید نگرش سازنده و پویا و استفاده از روشهای جدید و کارساز از سوی دیگر میتواند و باید که مکمل هم شوند. آن سخت کوشی در آموختن که از ممیزات حوزه های علمیه است باید در دانشگاه بعنوان سنت اصیل دانش آموزی بکار گرفته

شود و آن آینده نگری همراه با طرح و برنامه که از مشخصات محیط دانشگاهی است باید در حوزه ها پذیرفته شود. آن هماهنگی و اختلاط سازنده با مردم جامعه که از روشهای سازنده و سالم و از ممیزات بارز حوزه های علمیه است باید در دانشگاه ملحوظ باشد. دانشجو باید مردم جامعه ی خود را عملاً و از نزدیک بشناسد و آموختن دانش نباید او را از ارتباط مستقیم با مردم محروم کند. همچنانکه ارتباط دائم و پیوسته با مردم آگاهی از دردها نیازها و خواسته های روزمره مردم نباید طلبه و دانشجو را از کسب علم که چراغ راه جامعه است باز دارد. سخن در زمینه ی ضرورت وحدت و روشهای ایجاد آن بین حوزه و دانشگاه بسیار است. اما در این فرصت کوتاه این قدر هست که از مسؤولان و محققان و دانشگاهیان و روحانیون بخواهم که این مقوله ی عظیم را با رعایت جوانب متنوع آن به بحث و بررسی بگذارند و راهها و شیوه های ایجاد آن را در فرصت های گوناگون بیابند و بشناسانند.

🌸 توصیه هایی به اساتید دانشگاه و طلاب متعهد

در نخستین گام به استادان و دانشجویان و روحانیون و طلاب متعهد و مسؤول پیشنهاد میکنم که:

🌸 لزوم شناخت محیط حوزه برای اساتید و دانشجویان

۱- اساتید و دانشجویان عزیز و ارجمند دانشگاهها علیرغم توطئه ها و تبلیغات دشمنان شناخت محیط طلبگی را در برنامه کار خود قرار دهند. متجاوز از هزار سال است که کار تعلیم و تعلم و تحقیق در حوزه های علمیه جریان دارد. شناخت واقعی این محیط از دور میسر نیست. این محیط قطعاً نکات جالب و آموزنده ای بهمراه دارد که دریغ است دانشگاهیان از آن بی خبر بمانند و بدون مشاهده که نخستین مرحله تحقیق است در این باب نظر دهند.

🌸 استفاده از اساتید دانشگاهها در حوزه

۲- روحانیون با حضور در دانشگاهها عملی متقابل انجام دهند. در دانشگاهها نکات بسیاری برای آموختن وجود دارد و ذهن های آماده ای برای یاد گرفتن. روحانیون میتوانند در دانشگاه بیاموزند و بیاموزانند. و متقابلاً از اساتید دانشگاهها برای تدریس در حوزه ها دعوت کنند.

🌸 شناختن نظام طلبگی برای دانشگاه و آگاهی از نظام دانشگاه برای حوزه

۳- نظام طلبگی نظام کشف نشده ای است. در رژیم گذشته از هر نظام موفق و ناموفق آموزشی جهانی در برنامه ریزی های دانشگاهی استفاده کرده اند. اما طراحان و برنامه ریزانی که از سنت های آموزشی جامعه ی خویش کوچکترین اطلاعی نداشتند و یا داشتند و مأمور اجرای برنامه های غربی بودند هیچگاه از خود پرسیدند بر حوزه های علمیه چه عواملی حاکم است که چراغ آموزش و تحقیق در آنها علیرغم توطئه های



حکام و فرمانروایان و با همه کار شکنی های عوامل آنان سالهای سال روشن مانده است؟ شناختن نظام طلبگی برای دانشگاهیان و متقابلاً آگاهی از نظام آموزش دانشگاهی برای مدرسان حوزه های علمیه بدون تردید آموزنده و الهام بخش خواهد بود.

روحانیون و دانشگاهیان، مبشر و مبلغ معنویت

۴- انقلاب اسلامی ایران قبل از هر چیز یک انقلاب معنوی است. اگر این انقلاب که خود حاصل فداکاری ها و ایثارهای همه ی مردم از جمله روحانیون و دانشگاهیان است توانسته باشد که مبشر و مبلغ معنویت و مروج آن در جامعه شود به بخش عمده ای از اهداف خود دست یافته است. حضور و رسوخ معنویت در جامعه ی به وضوح دیده میشود و در همه ابعاد آن از جنگ که اولین مسأله است تا کارخانه، خانه، مدرسه و حتی در نحوه ی مصرف و راه و روش زندگی روزمره مردم به چشم میخورد. بدیهی است که هم در دانشگاه و هم در حوزه های علمیه نباید جز این باشد. خلأ معنویت از آفات اجتماعی در رژیم گذشته بوده است. دانشگاهها و حوزه ها برای دفع این آفت در خود و در جامعه نقش مهم و مسؤولیت عمده بر عهده دارند.

لزوم توجه به غایت علم در دانشگاه و حوزه

۵- نظریه "علم برای علم" افسانه کهنه ای است که بخصوص در یک جامعه ی انقلابی پذیرفتنی نیست. علم اگر برای انسان برای آرمانهای انسانی برای بشریت که غایت آن رسیدن به خدا است باشد معنی پیدا میکند. و حوزه های علمیه و دانشگاهها را به تفکر در این باب دعوت میکنم.

رد و خنثی کردن نظریه "ناهماهنگی حوزه و دانشگاه"

۶- فلسفه ی ناهماهنگی و ناهمگونی دانشگاه و حوزه علمیه از القائات دشمنان خدا و خلق است: "متصل جانهای مردان خداست" آنان که این فلسفه را تبلیغ و القاء میکنند البته در پی فراهم آوردن وسائل و اسباب و علل آن نیز هستند. دانشگاهیان و روحانیون برای رد این نظر و خنثی کردن نقشه دشمنان باید با هوشیاری عمل کنند و عملاً نادرستی آن را به اثبات برسانند.

ایجاد و تقویت عوامل وحدت بین حوزه و دانشگاه

۷- تشکیل سمینارها و ایجاد گردهمائی ها در زمینه وحدت بین حوزه و دانشگاه تا روزی که این وحدت عملاً و بنحو گسترده حاصل شود ضروری است. امیدوارم که این گردهمائی ها مبارزه با عوامل تفرقه و ایجاد و تقویت عوامل وحدت را در رأس برنامه های خود قرار دهند و در کشف و ایجاد راههای عملی وحدت کوشا باشند و مسؤولان امر تا رسیدن به هدف که نیل به وحدت واقعی است از پای ننشینند. موفقیت همه ی خدمتگزاران به اسلام و انقلاب اسلامی را مسألت دارم

هدف از وحدت حوزه و دانشگاه

❖ شهید مفتاح، کم‌نمود و کم‌تظاهر اما پر حضور و

پرتحرک

❖ اعتقاد شهید مفتاح به باز کردن حصار دور حوزه

❖ عدم غفلت علمای بزرگ اسلام از معارف

انسان‌ساز، جامعه‌ساز و جهان‌ساز

❖ شهید مفتاح از پیشروان حقیقی حرکت فکری

جدید حوزه

❖ شهید مفتاح ملجأ و ملاذ جوانهای دانشجوی مسلمان

❖ مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه

❖ استفاده کردن شخصیت‌های حوزه و دانشگاه از

یکدیگر

❖ خلیقات و روشهای درسی در حوزه علمیه

❖ ۱- محسوب شدن درس در حوزه به عنوان عبادت

❖ توصیه به مطالعه کتاب سیاحت شرق

❖ اهمیت انگیزه‌های معنوی در ادامه تحصیل

❖ و...

هدف از وحدت حوزه و دانشگاه *

شهید مفتاح، کم نمود و کم تظاهر اما پر حضور و پر تحرک

خیلی محفل و مجلس گیرا سرشار از صمیمیتی است. بی شک خاطره‌ها یادها و گذشته‌ها و فضا در این جو معنوی و روحانی مؤثر هست. و حضور حضرت آقای میر محمدی عالم فاضل ارزشمند زحمت کشیده در این دانشکده، در این محیط و در این محضر بر جو صمیمیت و صفا و معنویت این جا می‌افزاید. و خوشحالم که این توفیق را پیدا کردم در خدمت برادران و خواهران عزیز، دانشجویان، اساتید محترم و مسؤولین، این یاد را و این خاطره را با هم گرامی بداریم. بسیار بجاست که در وحله‌ی اول از شهید عزیزمان مرحوم آیت‌الله مفتاح رحمه‌الله علیه یاد کنیم که این روز و این مجمع از برکات خون آن شهید بزرگوار ماست. خود آن عزیز در زندگی هم همین‌طور بود. کم نمود و کم تظاهر اما پر حضور و پر تحرک. اسمش کمتر برده می‌شد اما آثارش خیلی جاها بود. یکی از آنها دانشگاه بود و یکی از آنها حوزه. آنها که یاد آن عزیز را گرامی داشتند و با او انس گرفتند می‌دانند که حضور شهید مفتاح در سالهای تاریک اختناق در پایگاههای مقاومت و معرفت و فرهنگ انقلابی یعنی مساجد یک حضور نمایان و کم‌نظیر بود، هر جا او بود پایگاه بود. همان وقتها مسجد قبا معروف بود، مسجد جاوید معروف بود، که آثار شهید مفتاح بود. اسم خود این عزیز کمتر آورده می‌شد. با این که آنها از برکات او بودند. حالا هم همانجور است، هفته‌ی وحدت حوزه و دانشگاه معروف است. مفتاح لایله‌ی یادهای این هفته گم می‌شود، یادش فراموش می‌شود. این جزو افتخارات اوست که آثارش از اظهاراتش از منیت‌هایش همیشه بیشتر و مشهودتر بوده. بد نیست بدین جهت و برای این که بنده به سهم خودم به عنوان کسی که مدتهای مدیدی آن شهید عزیز را می‌شناختم و سالهایی با ایشان

دوست بودم، از نزدیک برای رفع این فضای غربت آلود چند جمله‌ای عرض بکنم.

اعتقاد شهید مفتاح به باز کردن حصار دور حوزه

شهید مفتاح یکی از مظاهر آن فرهنگی بود که اسلام را در مرحله‌ی عمل، به فردها و زاویه‌ها و خلوت‌ها محدود نمی‌کرد و در مرحله‌ی معرفت و تحصیل به حوزه‌ها و مسجدها، اسلام را با همان شوون و همه‌جانبه‌گی‌اش در اعتقاد و عمل، در معرفت و تحقق می‌فهمید و به دنبال او تلاش می‌کرد. بنده از وقتی رفتم قم و شهید مفتاح را شناختم، که البته آن وقت ایشان جزو فضلا بودند، سال سی و هفت، من تازه از مشهد رفته بودم. یکی از چهره‌های فاضل و برجسته بود و یکی از روحانیون متجدد بود. یعنی جزو کسانی بود که معتقد بود حوزه‌ی علمیه باید این حصار را که به دور خودش کشیده باز کند. هم راه بدهد، هم راه بیاید، هم بر ابعاد بینش جهانی خودش بیفزاید، دنیا را بشناسد، دانشها را، دانشمندا را، جریانه‌ها را، مسائل سیاسی را، مسائل فرهنگی نوین را، چیزهایی را که در میان آنها دشمنهای ما و دشمنی‌های ما و دوستهای و دوستی‌های ما را وجود دارند، اینها را بدانند. معتقد به مبارزه بود. آن روزها هنوز مبارزه‌ی سیاسی قوی و عمیقی در حوزه نبود. و انقلاب و نهضت روحانیت هنوز شروع نشده بود، اما مبارزه‌ی برای گسترش فکر اسلامی و مبارزه برای پیدا کردن مفاهیم جدید در اسلام وجود داشت. مبارزه بود، این هم یک مبارزه بود. چون یک عده‌ای با همین هم مخالفت می‌کردند، چه در داخل حوزه‌ها و چه در بیرون از حوزه‌ها، واقعاً یکی از دشوارترین مبارزه‌ها همین بود که اسلام‌شناسان، آگاهان به معارف الهی و قرآنی گفتگو کنند تا آفاق جدید زندگی را، تا جهاد را، تا سیاست را، تا جامعه را، تا نظام اجتماعی را، تا انسان را و زندگی انسان را در قرآن و در اسلام پیدا کنند. و این چیزی بود که آن روز متخصصین فرهنگ دین و معرفت دینی به آن اهتمام زیادی نداشتند.

عدم غفلت علمای بزرگ اسلام از معارف انسان‌ساز، جامعه‌ساز و جهان‌ساز

یک عده‌ای تلاش می‌کردند و این افکار جدیدی را که در دنیای اسلام مطرح شده بود، آنها را یاد بگیرند و در قرآن جستجو کنند. و روایح زندگی بخش قرآنی را درک کنند. یک عده‌ای با این مخالفت می‌کردند، هم در بیرون از حوزه‌ها آن درسهایی که با بیداری روحانیت و بیداری پرچمداران دین و فقه مخالف بودند، هم در داخل حوزه‌ها آن کسانی که دیدگاههای وسیعی آنچنانکه شایسته‌ی معرفت اسلامی بود نداشتند. پیشروان این حرکت، همین عده‌ی معدودی بودند که اسم آنها در صدر سلسله‌ی شهدای انقلاب ما هم به صورت افتخار آمیزی ثبت و ضبط است. البته علمای بزرگ اسلام و آگاهان از معارف عمیق اسلامی هیچ وقت غافل از معارف انسان‌ساز و جامعه‌ساز و جهان‌ساز اسلام نبودند. یعنی همان وقت ما در میان چهره‌های بزرگ، روشنفکرترین روحانیون را مشاهده می‌کنیم. هم مرحوم آیت‌الله بروجردی یک روحانی روشنفکر و آگاه بود، هم در میان مؤلفین و محققین مرحوم علامه‌ی طباطبائی یک چهره‌ی آشنا به مسائل



جدید اسلامی بود و آگاه از مفاهیم نو اسلامی بود. و شاید از همه‌ی اینها روشن‌بین‌تر و کیس‌تر در مفاهیم و معارف اسلامی و آمیخته‌تر از لحاظ روحی و فکری با روح و محتوای انقلابی اسلام امام عزیزمان بود، که از دوران جوانی با نهضت اسلامی، با نهضت اجتماعی بر مبنای اسلامی خو گرفته بود، در این باره کتاب نوشته بود، برای این هدف والا تلاش کرده بود، برای تحقیق نظام حوزه با این هدف زحمت کشیده بود، و حتی ترکیب تمرکز ریاست حوزه به وسیله‌ی مرحوم آیت‌الله بروجردی را با دوستانشان داده بودند. اینها بود اما حقیقت این که جو و فضای عمومی حوزه اینجوری نبود.

شهید مفتاح از پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه

حوزه‌ها علی‌رغم وجود یک چنین مشعلداران روشنگری‌ها و روشنفکرهای اسلامی در آن سطحی و حدی که مناسب زمان بود در زمینه‌های روشنفکری واقعاً نبودند. یک عده‌ای بودند افراد فاضل، مؤمن، روشن‌بین، آگاه، جوان، فعال، نترس، با محرومیتهای خاص حوزه بساز و از خیلی چیزها پرهیز نکن که خیلی‌ها پرهیز می‌کردند. و اینها در حقیقت پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه‌اند. این شهدای عزیزی که ما از اول انقلاب تا حالا داریم جزو اینها نیستند. مرحوم شهید مطهری از این جمله است، مرحوم شهید بهشتی، مرحوم شهید مفتاح، مرحوم شهید باهنر، و شگفتا که پیشروترین عناصر روشنفکری انقلابی حوزه‌ها اولین شهدای هنگام به ثمر رسیدن این انقلاب را هم تشکیل دادند و این نشانه‌ی صداقت این دلها و زبانها و حقانیت این راه است. مرحوم مفتاح یک چنین چهره‌ای بود. بعدها هم هنگامی که نهضت روحانیت و نهضت اسلامی شروع شد و مبارزات حاد روحانیت در سالهای چهل و یک، چهل و دو و بعد از آن یکی از روحانیون با نام و نشان که عملاً در صحنه‌های مبارزه بود و با سخنرانی و بیان حقایق تلاش خودش را به صورت خیلی قوی ابراز می‌کرد، مرحوم مفتاح بود. ایشان منبر گرم و گیرائی هم داشتند ظاهراً من ندیده بودم، آن وقتها مسافرت می‌کردم، آبادان می‌رفتم که جای حساسی بود و دستگاه هم روی آن جاها خیلی حساس بود و جاهای دیگر مسافرت می‌کردم، تهران هم که بودند یا می‌آمدند سخنرانی می‌کردند. یکی از آن گویندگان پرشور فاضل روشنفکر و آگاه به مسائل اسلام و انقلاب، یک چنین عنصری بود از ابعاد کار انقلابی و کار مبارزی. در دانشکده‌ی الهیات حضور این شهید عزیز در دوران اختناق یک حضور بسیار بابرکتی بود. هم از نظر رشد و اشاعه‌ی تفکرات اسلامی عمیق و جدید، هم از لحاظ مقابله‌ی با امواج خنثی‌سازی حرکت دانشکده‌ی الهیات، در خود این دانشکده یک امواج ضد اسلامی وجود داشت. شاید به عمد مراکز فکری ضد اسلامی در این جا کاشته شده بود، بوجود آورده شده بود. برای این که از داخل خود دانشکده‌ی الهیات که دانشکده‌ای برای ساختن عالم ضد الهی یا لاقابل کم‌اعتقاد به الهیات بیرون بیاید، اینکار شده بود و وجود داشت. بنده همان وقت هم باور نمی‌کردم که حضور بعضی از اساتیدی که جزو پایگاههای الحاد، از لحاظ فکری شمرده می‌شدند در دانشکده‌ی الهیات یک چیز تصادفی باشد. به نظر من یک چیز تعمدی می‌آمد. و این یک واقعیتی بود که آن روز وجود

داشت.

شهید مفتاح ملجأ و ملاذ جوانهای دانشجوی مسلمان

مرحوم شهید مفتاح و همچنین شهید مطهری جزو کسانی بودند که ملجأ و ملاذ جوانهای دانشجوی مسلمان بودند. آن کسانی که می‌خواستند واقعاً اسلامی باشند، اسلامی بیاندیشند، اسلام را یاد بگیرند، الهیات را بفهمند، و آن چیزی که فرض می‌شد که دانشکده‌ی الهیات برای آن بوجود آمده، آن بشوند، این دو شهید عزیز سالیان متمادی این‌جا ملجأ بودند، و تحرک داشتند، و مخصوصاً مرحوم شهید مفتاح خیلی هم بی‌پروا که مرحوم مطهری برای من نقل می‌کردند از برخورد شدید ستیزه‌آمیز بعضی از اساتید با ایشان و ایشان با بعضی از اساتید این‌جا به مناسبت همین مسائل بنیانی فکری و اعتقادی و این‌که این‌جا اهانت می‌شد به بعضی از مقدسات حتی بوسیله‌ی همان کسانی که به گمان من تعمد بود در گذاشتن اینها، و این شهید عزیز بی‌مهابا و بدون رعایت بعضی از ملاحظات و با کنار گذاشتن آن متانت ظاهری‌ای که یک استاد برای خودش قائل است، برخورد کرده بود و در مقابل آن مسائل ایستاده بود. یک چنین شخصیت انصافاً همه‌جانبه‌ای بود، این عزیز بزرگوارمان. بعد از انقلاب هم حقاً شخصیت نافع و مفیدی بود. اگر چه از ایشان کم بهره گرفته شد و عمر بابرکت ایشان کفاف نداد که بمانند و انقلاب را بهره‌مند کنند. لکن شمع وجود ایشان روشنی‌بخش بود، وجود مبارکی بود و زندگی او مبارک بود و مرگ او هم مرگ مبارکی بود. شهادت مبارک‌ترین حادثه‌ی یک انسانی است که به شهادت می‌رسد. ما این هفته را و این روزهای حساس وحدت حوزه و دانشگاه را و این ایده را که با ایام شهادت ایشان همراه هست از برکات آن شهید عزیز می‌دانیم و امیدواریم که این فکرها و این ایده‌ها به ثمر برسد. و آن روح مطهر هم بهره‌ی معنوی و اخروی خودش را ببرد.

مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه

در مورد مسأله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه من تصور خودم این است که آن مقداری که راجع به این قضیه حرف زده شده یا بگوئیم شعار داده شد، در عمل، کار چشمگیری، کار نمایان و مشت پرکنی [نقص]. دانشگاهها، این چیزها را نمی‌توانیم ما جزو مظاهر وحدت حوزه و دانشگاه بدانیم. اینها چیزهایی است که لازمه‌ی یک تحوّل با این عظمت و با این محتوا در جامعه‌ی ماست. اگر شعار وحدت حوزه و دانشگاه هم سر داده نشده بود این مقدار اختلاف و آمیختگی بوجود می‌آمد. آن چیزی که در زیر این عنوان عظیم و پرمغز و پرمحتوا می‌تواند وجود داشته باشد آن چیه؟ و در راه آن چه قدمهایی برداشته شده و چه هدفی از وحدت حوزه و دانشگاه مورد نظر و مورد توجه می‌تواند باشد؟ اینها یک مسائلی است که به نظر من خوب است که در این جلساتی که این‌جا هست روی اینها بحث بشود. بنده سال گذشته هم در همین جلسه که البته این‌جا تشکیل نشده بود، یعنی جلسه‌ای به مناسبت وحدت حوزه و دانشگاه که همین



ایام بود، شرکت کردم، و خواهش کردم از برادران مسؤول و دست‌اندرکار که یک کمیته‌ی ویژه‌ای تشکیل بدهند برای پی‌گیری از روشهای وحدت حوزه و دانشگاه. یک عده‌ی مخصوصی بنشینند اصلاً مشخص کنند که راه وحدت حوزه و دانشگاه چیه و روی آن کار بشود، من نمی‌دانم آن کمیته تشکیل شد یا نشد. و کاری کردند یا نه، و اگر شد آن کار چیه؟ لکن جا دارد و مناسب است که این مسأله به صورت یک سؤال مطرح باشد توی این بزرگداشت و [نامفهوم] گردهمایی به عنوان بزرگداشت این روز و این شخصیت و برادران و خواهرانی که در این زمینه ایده‌ای دارند، نظری دارند، و اساتیدی که یک راهی را پیشنهاد می‌کنند و کسانی که فکری در این باره کردند، این را مطرح کنند ما یک حرکتی بکنیم، یک قدمی برداریم، تا حالا گفته شده. اولاً باید دید مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه چیه. خیلی طبیعی است که این وحدت مقصود ادغام حوزه در دانشگاه یا دانشگاه در حوزه نیست. مقصود همچنین این نیست که ما بیاییم برنامه‌های حوزه را و برنامه‌های دانشگاه را یک چیز بکنیم، این معنی ندارد. حوزه دانشگاهی است برای یک کار و دانشگاه حوزه‌ای است برای یک کار دیگر، حوزه جایگاه پرورش فقیه و عالم دین است و احیاناً مبلغ است. دانشگاه مرکز پرورش عالم به علوم معمولی‌ای که انسان و جامعه برای اداره‌ی خودشان به آنها نیاز دارند، هست. دو تا کار دارند، دو تا برنامه قهراً خواهند داشت. بنابراین ادغام این دو تا در هم و این که حوزه بشود یک دانشگاه دیگری با همین خصوصیات و دانشگاه بشود حوزه با این خصوصیات. یقیناً این مراد نیست. ما هم حوزه لازم داریم هم دانشگاه، وحدت از آن طرف به این معنا هم نیست که اینها یک وحدت جهت‌گیری کلی داشته باشند، چون این حاصل است. انقلاب این را بوجود آورده است. انقلاب فرهنگی به خصوص در دانشگاه یک چنین چیزی را بوجود آورده و باید بیاورد. ما اگر شعار وحدت حوزه و دانشگاه را هم سر نمی‌دادیم جهت دانشگاه‌ایمان هم باید عوض می‌کردیم باید اسلامی می‌کردیم. باید به سمت هدفها و آرمانهای انقلاب دانشگاه را هدایت می‌کردیم و بر اساس آنها باید برنامه‌ریزی می‌کردیم، این یک چیز طبیعی است. بنابراین وحدت حوزه و دانشگاه که می‌گوئیم یک چیزی بیش از اینها و زائد بر اینها بایستی باشد. و الا اینها بطور طبیعی وجود دارد. ما اگر بعد از آنی که یک انقلاب بر مبنای اسلام کردیم و مردم ما در راه این انقلاب این همه فداکاری کردند، تلاش کردند، شهید دادند، سرمایه‌گذارهای بسیار گران قیمت کردند، با استکبار جهانی به خاطر تکیه‌ی به اسلام و محور قرار دادن اسلام ما در افتادیم، دشمنیهای قطبهای عظیم قدرت را در دنیا به سمت خودمان متوجه کردیم، به خاطر این که دم از اسلام زدیم. اگر بعد از همه‌ی این ماجراها یکپهوا این ملت ببیند که دانشگاهش، محل پرورش انسانهای اداره‌کننده‌ی کشور در آینده‌اش، جهت این انقلاب و این آرمانها و این اسلامها را ندارد، این که نقض غرض است. این که قابل قبول نیست، قابل توفقه نیست، طبیعی است که دانشگاه انقلاب و دانشگاه جامعه‌ی اسلامی باید همان جهت‌گیریه‌ها را و همان هدفها را داشته باشد. این هم بنابراین مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه این نمی‌تواند باشد، یک چیز دیگر باید باشد. شاید بتوان گفت که وحدت حوزه و دانشگاه عبارت از این است که ما این دو کانون علمی، این دو مرکز تعلیم و تعلم را از لحاظ اخلاق حاکم بر آنها، از

لحاظ سیستم و سازماندهی حاکم بر آنها، و از لحاظ برخی از محتواها به هم نزدیک کنیم. این یک چیزی است که می‌تواند تحت عنوان و تحت نام وحدت حوزه و دانشگاه به عنوان یک هدف مورد توجه قرار بگیرد و برایش کار بکنند و چیز کمی هم نیست، چیز خیلی مهمی است.

استفاده کردن شخصیت‌های حوزه و دانشگاه از یکدیگر

اخلاق حوزه و دانشگاه به طور طبیعی و قهری دو اخلاق است. دو نوع خلیات حوزه و دانشگاه دارد. این دو نوع خلیات در حوزه و دانشگاه موجب این می‌شود که انسانهایی که در این دو محیط بار بیابند با دو فرهنگ بار بیابند. دو جور قیافه و ترکیب روحی و شکل روحی و خلقی و شغلی داشته باشند. این در اداره‌ی آینده‌ی کشور تولید مشکل می‌کند. اگر قرار باشد که دانشگاه ما در عین این که دانشگاه اسلامی است. یعنی علوم اسلامی در آن جا تدریس می‌شود، مسائل ضد اسلامی در آن جاها نمی‌آید، قیافه و شکل ظاهری دانشگاه هم اسلامی است. اما همان اخلاق دانشگاه غربی و سوغات فرنگی را باز هم داشته باشد و حفظ کند این چیز مطلوبی نیست، چیز خوبی نیست. چون غیر از محتوای درسی و علمی محتوای اخلاقی که بخش عمده‌ای از فرهنگ انسان را و یک مجموعه را تشکیل می‌دهد این چیز قابل توجهی است، باید به آن توجه بکنید. اخلاق حوزه یک اخلاق دیگری است. البته در مقایسه‌ی این دو اخلاق با همدیگر می‌توان گفت یک نقاط مثبتی اخلاق حوزه‌ای دارد و یک نقاط مثبتی هم اخلاق دانشگاهی دارد که شاید در حوزه آنها یا نیست یا کم است یا خیلی ریشه‌دار نیست. و این دو نوع فرهنگ، دو نوع خلیات بایستی با هم نزدیک بشوند به سمت تکامل، البته اخلاق حوزه در مجموع مطلوبتر هست تا اخلاق دانشگاه. و با تفکر اسلامی و گرایش اسلامی و روشهای اسلامی نزدیکتر و مانوس‌تر و متناسب‌تر. یا از جنبه‌ی سیستم و نظام آموزشی، ما در حوزه یک خصوصیات آموزشی داریم که اینها در دانشگاهها هنوز هم نیست. که اگر ما فهرست کنیم خصوصیات آموزشی حوزه‌ای را، خصوصیات مثبت آموزشی حوزه‌ای را، یقیناً چیزهایی است که برای دانشگاه چیز مهمی است. برای سازندگی انسان دانشگاهی یک چیز بسیار جالب و ارزنده‌ای است. با همه‌ی اینها به نظر من بحث تفصیلی و دقیق و ریز می‌شود کرد و باید هم بشود. چه توی جلسات عمومی این جا و چه در کمیسیونها، اگر کمیسیونهایی هست، روی اینها می‌شود بحث کرد. و کسانی که در حوزه بودند، سالهایی را گذراندند خیلی راحت این موارد را پیدا می‌کنند. در سیستم درسی دانشگاهی هم باز به نوبه‌ی خود یک نقاط مثبتی وجود دارد که اینها می‌تواند منتقل بشود به حوزه، و حوزه را تکمیل کند. یا استفاده از شخصیت‌های یکدیگر، دانشگاه از شخصیت‌های حوزه و حوزه برای کارهای لازم خودش از شخصیت‌های علمی دانشگاه استفاده کند.

خلقیات و روشهای درسی در حوزه علمیه

من دو، سه تا نکته از خلیات و روشهای درسی در حوزه و دانشگاه را این جا به طور فهرست یادداشت



کردم که عرض بکنم. که اینها ببینید اگر این تفکر، این اخلاق، که در حوزه‌ها الان هست و جزو طبیعت حوزه‌هاست، اگر اینها در دانشگاهها رواج پیدا کند و عمومی بشود، می‌بینید چه دنیای خوبی، چه چشم‌انداز زیبایی از آینده ترسیم می‌شود. البته اینهایی که می‌گویم خصوصیات اخلاقی حوزه به صورت طبیعی است. یعنی حوزه طبیعتاً این است. ممکن است یک نفر توی حوزه اینجوری فکر نکند، با این انگیزه و با این خلق نیامده باشد. اما حوزه‌ها به طور معمولی و بطور طبیعی اینجور هستند.

۱- محسوب شدن درس در حوزه به عنوان عبادت

درس در حوزه‌های علمیه یک عبادت محسوب می‌شود. تربیت طلبگی از اول این است، درس یک عمل عبادی است. لازمه‌اش این است که این کار مقدس به حساب بیاید. اساتیدی که قبل از درس وضو می‌گیرند تا با وضو بروند سر درس و طلابی که پیش از رفتن به جلسه‌ی درس وضو می‌گیرند تا با وضو در درس حاضر بشوند، در حوزه‌ها کم نیستند. این یکی از چیزهای معمولی و رائج است که وضو بگیرند بروند درس. درس را آن روزی که در حوزه‌ها هیچ امتحانی وجود نداشت و هیچکس از کسی نمی‌پرسید که شما چقدر درس خواندید و بیا ببینم چی خواندید. درس را در همان روزها هم طلبه‌ی حوزه با شوق و رغبت و به صورت خستگی‌ناپذیر و با فراموش کردن بسیاری از جلوه‌های زندگی دنبال می‌کرد هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه‌ی معنوی و اخروی و الهی نمی‌تواند یک طالب علم را آن وقتی که از او نمی‌پرسند آقا شما چی خواندید و پیش کی خواندی؟ اینجور وادار به درس خواندن نمی‌کند. ما متأسفانه یک تحلیل درست و حسابی از زندگی طلبگی نداریم. تا این نکات و ظرائف توی آن منعکس شده باشد. معمولاً شرح‌هایی که هست متوجه به این خصوصیات و این نکات نیست.

توصیه به مطالعه کتاب سیاحت شرق

این کتاب زندگی مرحوم آقاجفی قوچانی که به اسم سیاحت شرق منتشر شده خیلی چیز جالبی است. من به برادران و خواهران توصیه می‌کنم کتاب را بخوانند. خود مرحوم آقا نجفی یک شخصیت بسیار ممتازی بوده، یک انسان معنوی بوده. مرحوم شهید مطهری ایشان را دیده بود در قم. و به من می‌گفت ایشان اهل مکاشفه و اهل معنا بودند. کتاب دیگری ایشان دارد به نام سیاحت غرب که در احوال عالم برزخ و پس از مرگ نوشته شده به شکل داستانی. مرحوم مطهری می‌گفتند من احتمال قوی می‌دهم که اینها مکاشفات این مرحوم هست، که به این شکل در کتاب سیاحت غرب آن را ثبت کرده. یک چنین شخصیتی. آن‌جا منعکس است، که طلبه چه جور درس می‌خواند و چه جور تلاش می‌کند و چه جور پای درس استاد می‌رود، و استاد را انتخاب می‌کند و چه جور عبادت می‌کند و چه جور گرسنگی می‌کشد، البته زمان آقاجفی با حالا یک مقداری فرق می‌کند، و ما نمی‌گوئیم صد در صد آنجور است. نه، خیلی چیزها هست که زمان مرحوم آقا نجفی نبود و خوب هست، امروز، هست.

اهمیت انگیزه‌های معنوی در ادامه تحصیل

بهتر از آن هم هست. آن روز طلبه‌ها جهاد در راه خدا و مبارزه‌ی در راه خدا را مثل امروز بلد نبودند و حضور در میدانهای خطر را. و همتهای این چنین بلند که ناظر به اداره‌ی دنیای اسلام است و حاکمیت اسلام در کل دنیای بشریت. از آن طرف هم البته تجرد و غنای نفس طلبه‌های آن روز شاید بیشتر بود. توجهاتشان یک مقداری بیشتر بود. طبعاً جلوه‌های زندگی صنعتی یک تأثیراتی می‌گذارد روی روحها و فکرها. اما عبادت دانستن درس و به عنوان یک کار عبادی یک وظیفه‌ی شرعی و الهی درس خواندن این یک چیز فوق‌العاده مهمی در حوزه‌های علمیه هنوز هم هست. هنوز هم شما ببینید آن جوانی که پا می‌شود می‌رود طلبه می‌شود، از دانشگاه می‌رود، از دبیرستان می‌رود، از روستا می‌رود، از شهر می‌رود. می‌روند طلبه می‌شوند. وقتی که شما بروید از او پرسید چرا طلبه شدی؟ می‌خواهی چکار کنی؟ می‌بینی که این، یک هدف معنوی این را کشانده آورده، البته استثنا دارد. مواردی ممکن است کسانی استثنا باشند، انگیزه‌های دیگر داشته باشند اما روال این است، رنگ عمومی این است. به دنبال یک هدف معنوی آمده. می‌گوید آمدم اسلام را بفهمم، اسلام را تحقیق کنم. آمدم راهنمایی کنم مردم را یاد بگیرم راهنمایی کنم مردم را. اصلاً از اول انگیزه این است.

تحوّلی در کار تحصیل و علم

در حالی که در دانشگاه قبلی ما و فرهنگ دانشگاهی ما این نبود. اگر از یک دانشجو می‌پرسیدند آقا شما چرا آمدی دانشجو بشوید؟ می‌گفت، آمدم تا یک شغل خوب پیدا کنم، آمدم بشوم مثلاً پزشک، بشوم مهندس، بشوم نمی‌دانم چه، و هیچ ابائی نبود از این که بگوید که آدم تا یک مثلاً در آمد خوبی در آینده داشته باشم، زندگی‌ام را می‌خواهم خوب تأمین بکنم. در عرف حوزه‌ی علمیه این عیب است، اگر از یک طلبه‌ای پرسند آقا شما برای چی آمدی؟ اگر در دلش هم تأمین زندگی آینده باشد، جرأت نمی‌کند به زبان بیاورد، این یک عیب محسوب می‌شود که یک نفر بیاید طلبه بشود برای این که زندگی‌اش را تأمین بکند! این یک ارزش منفی است، یک نقطه‌ی منفی و سیاه است. ببینید همین خُلق، همین روحیه، اگر بیاید توی دانشگاه، اگر ما بتوانیم همین یک قدم را برداریم؛ کانال بزنیم بین حوزه و دانشگاه روحیه‌ی درس را، عبادت دانستن و به عنوان وظیفه‌ی الهی انجام دادن، این را ما منتقلش کنیم به دانشگاه که البته این انتقال کار آسانی هم نیست. اما ببینید چه قیامت عظیمی برپا خواهد شد. چه تحوّلی در کار تحصیل و علم بوجود خواهد آمد. آن جوانی که می‌آید توی دانشگاه و درس می‌خواند برای این که عبادت کرده باشد، یک وظیفه‌ی الهی را انجام داده باشد، این چه جور درس می‌خواند؟ چه درسی می‌خواند؟ چه جوری فضای اطراف خودش را می‌سازد؟ یا از آن تأثیر می‌پذیرد؟ وقتی فارغ‌التحصیل شد چه جوری توی جامعه کار می‌کند؟



تحصیل علم انقلابی و غیر انقلابی

امروز هنوز هم در جامعه‌ی انقلابی و اسلامی ما آن کسانی که در دانشگاه‌های گذشته درس خواندند، جامعه‌ی تحصیل کرده‌ها و درس خوانده‌ها یک مجموعه‌ای را فرض کنیم تحصیل کرده‌ها و درس خوانده‌ها. کسانی که متخصص شدند و مدرک گرفتند این مجموعه که البته این مجموعه توی آن همه جور آدم هست. از بهترین آدمها ممکن است توی اینها باشد، آدمهای متوسط هم باشند، آدمهای منفی هم باشند، اما این مجموعه بطور کلی مثل بقیه‌ی مجموعه‌هایی که در خدمت انقلاب قرار گرفتند نمی‌تواند بگوید در خدمت انقلاب قرار گرفته. یعنی توی تحصیل کرده‌های ما آن کسانی که رفتند در جبهه‌ها شهید شدند، آن کسانی که بارهای سنگین را بر دوش گرفتند، آن کسانی که توی دانشگاه درس را برای پیشرفت انقلاب یک وظیفه و یک هدف دانستند و رویش کار کردند، تلاش کردند، اینها زیادند، کم نیستند. اما کسانی هم در کنار اینها هستند که از همین دانشگاه‌ها بهره بردند. از همین بیت‌المال، از همین منبع ثروت معنوی این ملت. اما الان برای این ملت دل نمی‌سوزانند، برای این ملت کار نمی‌کنند. نمی‌گوئیم از پشت خنجر می‌زنند، البته آنجوری توی همه هست، توی همه‌ی قشرها هست. توی روحانیون هم هست، توی غیر روحانیون هم هست. اما دل برای انقلاب سوزاندن یک چیزی است که، یک خصیصه‌ای است دیگر. دل نمی‌سوزانند برای انقلاب، هستند کسانی اینجوری. با کار انقلاب کاری ندارند، در حالیکه می‌توانند برای انقلاب خیلی مفید باشند؛ برای مردمشان، برای کشورشان. خیلی می‌توانند، اینها بیش از همه مدیون این مردمند. زیرا که اینها از این ذخیره‌ی ثروت معنوی و مادی این مردم استفاده کردند. دانشگاه مظهر تلاش و زحمت این مردم زحمتکش است دیگر زحمت کشیدند این دانشگاه بوجود آمده اینها هم همین جا تحصیل کردند. اما به درد این مردم خیلی‌ها ایشان نخوردند. حالا اگر درس برای عبادت خوانده شده بود به عنوان یک وظیفه‌ی الهی و عبادی. شما ببینید وضعیت چه جور بود اصلاً و چقدر متفاوت بود. این یک قلم از خصوصیات حوزه است.

۲- احساس وظیفه کردن در درس خواندن

یک چیز دیگری که به نظر من توی حوزه‌های علمیه وجود دارد و به آن توجه می‌شود و اهتمام می‌شود و خوب است که در دانشگاهها بیاید، احساس وظیفه کردن در این درس خواندن است. غیر از این جنبه‌ی الهی و معنوی. اینی که واقعاً احساس یک خلایقی بکند و برای پر کردن آن خلاء برود درس بخواند. یک خلایقی احساس بشود، این نوع درسهایی را که می‌شود دانشجو و طلبه بخوانند این احساس خلاء اگر وجود داشته باشد نوع آن درسه‌ها را معین می‌کند، خیلی از چیزها هست که لازم نیست اینها خوانده بشود. یعنی نیازی به آنها نیست، یا نیازهای درجه‌ی یک نیست، اولویت ندارد. اما همچنان وجود دارد و در مراکز درسی ما و تحصیلی ما هست اینها، وجود دارد. با این که به اینها نیازی هم وجود ندارد. امروز حوزه به میزان زیادی از این جهت خودش را اصلاح کرده و درست کرده. آن درسهایی غیر لازم یا مباحث غیر مفید،

آن تحقیقات پیچیده‌ای که سابق به آن توجه می‌شد، اهتمام می‌شد، در حالی که هیچ اثری نداشتند و امروز آنها چندان به آن بها داده نمی‌شود، و دلیل فضل شمرده نمی‌شود. اما در مقابل به علمی که به آنها احتیاج هست، مثل تفسیر که در حوزه‌ها معمول نبود، مثل معارف که در حوزه‌ها معمول نبود. تاریخ که در حوزه‌ها معمول نبود. به این چیزها امروز رسیدگی می‌شود، و خوب است. در دانشگاه‌ها هم می‌تواند با همین انگیزه یک حرکت اینجوری بوجود بیاید.

🌸 طبقه بندی شدن درس‌ها در حوزه و دانشگاه

حوزه و دانشگاه با همدیگر همکاری کنند و هدفشان را این قرار بدهند که درسه‌ها را طبقه بندی کنند. ببینند که چه چیزهایی لازم است، چه چیزهایی لازم‌تر است، چه چیزهایی اصلاً لازم نیست. این طبقه بندی خیلی مهم است در هم حوزه و هم دانشگاه، یک همکاری‌ای بین حوزه و دانشگاه می‌تواند انجام بگیرد و یکی از چیزهایی است که به عنوان یک اخلاق درسی و تحصیلی هم برای حوزه لازم است هم برای دانشگاه لازم است. متقابلاً در دانشگاه تخصص گرائی هست، البته تخصص گرائی به صورت افراطی اش یک عیب است. و امروز این ثابت شده و روشن شده است که تخصصی بار آمدن به معنای صد در صد یک نقطه‌ی منفی است. انسان یک موجود ذوابعاد است و اگر در یک بعد فقط به او توجه بکنند و بها بدهند ناقص بار می‌آید. و تخصصی به معنای دید محدود خشک چیز مطلوبی نیست. اما توجه به این معنا که کارها را باید تقسیم کرد و درس خواندن را هم بر اساس تقسیم کار باید قرار داد یک توجه خیلی خوبی است. این توجه را معارف جدید و فرهنگ جدید به آن بهاء داد و از اول مبنای کار خودش را بر این قرار داد. حوزه‌ها خیلی به این مسأله توجهی نداشتند. البته در سابق تو حوزه‌ها هم بود اینجور که حالا یک کسانی بودند که فقط در ادبیات مُلا می‌شدند یا فقط مثلاً به فلسفه می‌پرداختند. اما یک چیز استثنائی و نادری بود. درسهای واحدی را همه می‌خواندند و برای هدفهای گوناگون به نظر ما در حوزه‌های علمیه بایستی اهداف جداگانه‌ای را مورد توجه قرار داد. یک هدف، ساختن مجتهد فقیه متخصص فنی، باید فقهائی باشند و مجتهدینی باشند؛ این یک هدف، افرادی با استعدادهایی در حدّ خاص، و با شوق و علاقه بایستی بروند طرف اینجور درس خواندن و به سمت آن رفت. در کنار اینها کسانی باشند که قدرت استنباط پیدا کنند و بتوانند از منابع اسلامی معارف الهی را به دست بیاورند، اما نه به قصد افتاء. نه به قصد این که در فقه یک انسان متبحر متخصص در فقه بشوند. نه به قصد این که بتوانند معارف اسلامی را که بحثهای فراوان و کتابهای فراوان و مباحث لازم برای به خصوص جامعه‌ی امروز ما در آنها هست اینها را استخراج بکنند و در اختیار مردم بگذارند، در اختیار نظام بگذارند. و ما امروز چقدر احتیاج داریم به اینجور استنباطها. در حقیقت مجتهدین درجه‌ی دو که اینها اگر چه از لحاظ عمق فقهی و درسی درجه‌ی دو هستند اما ممکن است از لحاظ سعه‌ی نظر و مِتَحَنِّین بودن از آن دسته‌ی اول حتی قویتر و بالاتر و همه‌جانبه‌تر باشند.

ورود تخصص گرائی در حوزه‌ها

یک هدف دیگر برای مبلغین آن کسانی که می‌توانند اسلام را تبلیغ کنند، تبیین کنند برای مردم، درس بخوانند برای این که بشوند یک مبلغ، ممکن است مجتهد هم اصلاً نشوند. لازم هم نیست، قدرت اجتهاد و استنباط پیدا کند. تا حالا هم همین‌جور بوده، یعنی آنهایی که متخرجین حوزه‌ی علمیه بودند بعضی مجتهدین عالی‌مقام سطح بالا شدند همه آن‌جور نشدند. بعضی مجتهدین درجه‌ی دو شدند که به کار همان رفع نیازهای آنچنانی می‌آمدند. بعضی‌ها هم مبلغین شدند اما بی‌برنامه اینکار انجام گرفته، لذا ریخت و پاش زیاد داشته است. هدر دادن امکانات و نیروها زیاد توی آن وجود داشته. از اول این را مشخص کنند، پایه‌ای را معلوم کنند همه، تا آن پایه برسند، بعد راهها منشعب بشود و عوض بشود. تخصص گرائی یک اخلاق دانشگاهی است که می‌تواند وارد حوزه‌ها بشود و با هدفهای مختلف، رشته‌های درسی گوناگون و روشهای گوناگون بوجود بیاید. و بنده تصور می‌کنم دانشکده‌ی الهیات به خصوص می‌تواند یک حلقه‌ی رابط بین حوزه و دانشگاه باشد.

وسیله ارتباط بین حوزه و دانشگاه

البته خب همان‌طور که جناب آقای میرمحمدی رئیس محترم این دانشکده فرمودند، وضع کنونی دانشکده با آنی که قبلاً بوده و برای او اصلاً این دانشکده بوجود آمده خبلی فرق دارد. این دانشکده در اولی که بوجود آمده چه در دوران معقول و منقول آن اوائل و چه حتی قبل از آن و دوران وعظالخطابه یا وعظالتبلیغ با هدفهای معلوم نیست خیلی خیر خواهانه‌ای این‌جا بوجود آمده بود. و زمان رضاخان تشکیل یک چنین دستگاهی احتمالاً با هدفهای خیلی [نامفهوم] او درستی نبود. اما علی‌رغم خواست آن بنیانگذاران، دانشکده‌ی الهیات منشأ برکات خیلی زیادی بود. همان‌طور که فرمودند این شهدای عزیز و متخرجین زیادی، انسانهای وارسته، پاکیزه، خوب از این‌جا آمدند بیرون. اساتید خیلی خوبی از حوزه‌ها آمدند این‌جا تدریس کردند، حتی از خود حوزه‌های علمیه آمدند این‌جا تدریس کردند. شخصیت‌های عالم، فاضل، وارسته‌ای همیشه این‌جا بودند، درس گفتند و عده‌ی زیادی هم این‌جا درس خواندند که انسانهای پاکی بودند. به‌هر حال امروز دانشکده‌ی الهیات یک چیز دیگر است و می‌تواند یک مسؤولیت بسیار سنگین و حساسی را بر دوش بگیرد و دانشجویانی را این‌جا تربیت کند که اینها به معنای حقیقی کلمه بتوانند حامل معارف اسلامی باشند.

ما برای انتقال معارف اسلامی به اعماق جامعه و به دبیرستانها، به دانشجویان دانشگاهها، به دانش‌آموزان دبیرستانها و به خیلی از نقاط این جامعه احتیاج داریم به انسانهایی که از اسلام و از مبانی اسلامی و از تفکر الهی اسلام آگاه باشند. در یک حد لازم و مشبیه‌ی از فلسفه‌ی اسلامی، از تفسیر قرآن، از معارف گوناگون اسلامی، مطلع باشند. و این دانشکده می‌تواند یک چنین انسانهایی را تربیت کند. البته همان‌طور که عرض کردید اگر مبنای کار توی این دانشکده، مبنای علم را عبادت دانستن باشد و بر این مبنا حرکت



بکنند؛ ما فکر می‌کنیم که می‌تواند یک حلقه‌ی وصلی و یک وسیله‌ی ربطی بین حوزه و دانشگاه خود این‌جا محسوب بشود. و هم حوزه و هم دانشگاه روی این دانشکده سرمایه‌گذاری کنند و متخرجین این دانشکده را یک افرادی بسازند که اینها برای رساندن رسالت اسلام و پیام اسلام نقش بسیار ارزنده‌ای را ایفا کنند.

🏠 ضرورت کار بر روی روشهای وحدت حوزه و دانشگاه

باید بنده در پایان صحبت‌هایم باز هم به این مسأله اهتمام می‌کنم که روی روشهای وحدت حوزه و دانشگاه با همین مفهومی که عرض شد باید کار بشود. ببینیم چکار می‌شود کرد برای این که بتوانیم اخلاق مثبت حوزه را در دانشگاه و نقاط مثبت اخلاق دانشگاهی را در حوزه رواج بدهیم، بتوانیم از معارف این دو برای همدیگر استفاده کنیم، بتوانیم از شخصیت‌های این دو مرکز و دو کانون برای تکمیل و غنی کردن هر چه بیشتر آن دیگری استفاده کنیم. و بالأخره بتوانیم یک وحدت‌روش، وحدت سیستم بین این دو مرکز علمی بوجود بیاوریم تا متخرجین حوزه و متخرجین دانشگاه از همدیگر احساس بیگانگی نکنند. در آینده در سالهای آینده که بناست همین جوانها و آن جوانهای این جامعه را بسازند و این مردم را اداره کنند، با همدیگر احساس انس بکنند، احساس غربت از یکدیگر نکنند، این یکی از وظایف بسیار مهم است. ان شاء الله که این اجتماع و گردهمایی بتواند در این راه قدمهای مؤثری را بردارد. بنده بار دیگر درودهای فراوان خودم را به روح پاک شهید عزیزمان مرحوم مفتاح و همچنین ارواح شهدای عزیز دیگری که در این دانشکده و در این محیط تدریس کردند، یا درس خواندند و به هر حال حضور داشتند، نشر می‌کنم و برای مسؤولین این دانشکده و همچنین برای شما برادران و خواهرانی که این‌جا تحصیل می‌کنید، تقاضای توفیق از پروردگار عالم می‌کنم.

وحدت حوزه و دانشگاه بستر وحدت علم و دین

وحدت حوزه و دانشگاه جزء مسائل اصلی انقلاب

مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی

حضور خدا در وحدت میان مؤمنین

علت راه نیافتن علوم جدید در حوزه‌های علمیه

پایه گذاری دانشگاه بر مبنای غیر دینی

تأثیر دستهای خیانتکار و غافل، در عقب ماندگی ملت

حرکت پایه پای علم و دین در نظام اسلامی

طلاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند

وحدت حوزه و دانشگاه بستر وحدت علم و دین *

🏠 وحدت حوزه و دانشگاه جزء مسائل اصلی انقلاب

در ابتدا به همه‌ی شما برادران و خواهران، چه کسانی که از راههای دور و شهرهای دیگر تشریف آوردید و چه برادران و خواهرانی که از سازمانها و دستگاههای مختلف حضور به هم رساندید، خوش آمد عرض می‌کنم و یاد شهید گرامی و عزیزمان - مرحوم آیه‌الله دکتر مفتاح - را که این ایام با نام ایشان ارتباط و پیوند پیدا کرده است، گرامی می‌داریم و از ایشان تجلیل می‌کنیم.

مسأله‌ی این روزها، حول و حوش دانشگاه و حوزه‌ی علمیه و وحدت دور می‌زند. این سه واژه و مفهوم، در انقلاب بسیار مهم است. عنوان وحدت حوزه و دانشگاه - که امام بزرگوارمان این تعبیر و مفهوم را از قلب حکیم عارف و ملهم از ارشادات الهی صادر کردند - بر سه پایه‌ی اساسی متکی است و این سه پایه - یعنی حوزه و دانشگاه و وحدت - جزو مسایل اصلی این انقلاب و کشور است.

🏠 مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی

بنای توحید - که مبنای فکری و اعتقادی و اجتماعی و عملی ماست - در وحدت است. تفکرات شرک‌آلود، انسانها را هم تقسیم می‌کرد. جامعه‌ی که بر مبنای شرک بنا شده باشد، طبقات انسان هم جدا و بیگانه‌ی از یکدیگر است. وقتی در یک جامعه‌ی شرک‌آلود، ربط انسانها به مبدأ هستی و نیروی قاهر و مسلط عالم مطرح می‌شود، به طور طبیعی و قهری، در این جامعه انسانها از هم جدا می‌افتند؛ یکی به یک خدا، دیگری به خدایی دیگر و سومی هم به خدایی دیگر. جامعه‌ی که بر مبنای شرک باشد، میان

آحاد و طوایف انسان، یک دیوار غیر قابل نفوذ و یک دره‌ی جدایی غیر قابل وصل وجود دارد. درست بعکس آن در جامعه‌ی توحیدی، که وقتی مبدأ و صاحب هستی و سلطان عالم وجود و حی و قیومی و قاهری که همه‌ی حرکات و پدیده‌های عالم، مرهون اراده و قدرت او می‌باشد، یکی است، انسانها - چه سیاه و چه سفید و چه دارای خونهای مختلف و نژادهای گوناگون و وضعیت اجتماعی مختلف - با یکدیگر خویشاوندند؛ چون به آن خدا وصلند، به یک جا متصلند و از یک جا مدد و کمک می‌گیرند. این، نتیجه‌ی قهری اعتقاد به توحید است. در این دیدگاه، نه فقط انسانها به یکدیگر مرتبطند، بلکه با نگاه و نگرش توحیدی، اشیا و اجزای عالم و حیوانات و جمادات و آسمان و زمین و همه چیز، به یکدیگر متصل و مرتبطند و همه با انسان خویشاوندند. بنابراین، همه‌ی آنچه که انسان می‌بیند و احساس و درک می‌کند، یک افق و یک عالم و یک مجموعه است که در یک دنیای سالم و یک محیط امن قرار می‌گیرد.

این که در قرآن می‌فرماید: «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام»^۱، کسانی که به خدا ایمان پیدا کنند، خداوند آنها را هدایت می‌کند و به راههای سلیم و همزیستی سوق می‌دهد، به خاطر مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی است. ولایت هم معنایش همین است. ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیر قابل انفصال و انفکاک. جامعه‌ی اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است. لازمه‌ی همین ارتباط و اتصال است که جامعه‌ی اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می‌کند و با آن معارضه می‌نماید. یعنی «اشدء علی الکفار رحماء بینهم»^۲، لازمه‌ی ولایت و توحید جامعه‌ی اسلامی است.

حضور خدا در وحدت میان مؤمنین

این مبنای توحید و اعتقاد به وحدانیت حضرت حق (جلّ و علا)، در تمام شوون فردی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی تأثیر می‌گذارد و جامعه را به صورت یک جامعه‌ی هماهنگ و مرتبط به یکدیگر و متصل و برخوردار از وحدت (وحدت جهت و وحدت حرکت و وحدت هدف) می‌سازد. این جوامع، نقطه‌ی مقابل تأثیر شرک و مشرکان و آله‌ی شرک آفرین هستند. لذا هر جا در میان مؤمنین و بندگان صالح خدا وحدت هست، آن جا توحید و خدا هم هست. هر جا بین مؤمنین و بین بندگان صالح خدا اختلاف هست، آن جا قطعاً شیطان و دشمن خدا حاضر است. هر جا شما اختلاف دیدید، جستجو کنید، بدون دشواری شیطان را در آن جا خواهید یافت، یا شیطانی را که در درون نفوس خود ماست و نفس اماره نام دارد و خطرناکترین شیطانها هم است، پیدا خواهید کرد. بنابراین، پشت سر همه‌ی اختلافات، یا خودخواهیها و جاه‌طلبیها و منیتهای ماست و یا شیطانهای خارجی، یعنی دستهای دشمن و استکبار و قدرتهای ظالم و ستمگر.



علت راه نیافتن علوم جدید در حوزه‌های علمیه

در کشور ما، هزار سال علم و دین در کنار یکدیگر بودند. علما و پزشکان و منجمان و ریاضیدانهای بزرگ تاریخ ما - آن کسانی که امروز نامشان و اکتشافاتشان هنوز در دنیا مطرح است - جزو علمای بالله و صاحبان دین و متفکران دینی بودند. ابن سینایی که هنوز کتاب طب او در دنیا به عنوان یک کتاب زنده‌ی علمی مطرح است و در شوون مختلف به عنوان یک چهره‌ی برجسته‌ی تاریخ بشر، در همه‌ی صحنه‌های علمی دنیا در این هزار سال مطرح بوده و هنوز هم مطرح است و بعضی کارها در تاریخچه‌ی علم به نام او ثبت شده، یک عالم دینی هم بوده است. محمدبن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و دیگر علما و دانشمندان و متفکران و مکتشفان و مخترعان دنیای اسلام نیز همین‌طور بوده‌اند. این، وضع کشور ما و دنیای اسلام بود.

تا وقتی که دین حاکم بود و صحنه‌ی زندگی مردم، از دین و نفوذ معنوی آن بکلی خالی نشده بود، وضع این‌گونه بود. از وقتی که اروپاییها و غربیها و سیاستمداران صهیونیست و متفکرانی که برای نابودی دنیای اسلام نقشه می‌کشیدند، دانش را همراه با سیاست وارد کشور ما کردند، علم را از دین جدا نمودند و نتیجتاً رشته‌ی دین، یک رشته‌ی خالی از علم شد و رشته‌ی علم، یک رشته‌ی خالی از دین گشت.

در حوزه‌های علمی، درس علم با پیشرفتهای جدید راه داده نشد. دنبال این باید گشت که چرا در دهه‌های این قرن و قرن گذشته، فراگرفتن دانشهای غیردینی - همین علوم رایج که قبل از آن در حوزه‌ها تعلیم و تعلم می‌شد - در حوزه‌ها نیامد و چرا علما که خود متفکران و وزات و صاحبان همین علوم در دوره‌های گذشته بودند، آنها را طرد کردند؟ دو مؤثر و عامل وجود داشت و هر دو مربوط می‌شد به این که غربیها متصدی و صاحب علم و دانش طبیعی در محیط عالم شده بودند. این دو مؤثر، یکی این بود که علمای دین، علمی را که به وسیله‌ی دشمنان دین و کفار می‌خواست ترویج بشود، با چشم بدبینی نگاه و طرد می‌کردند. عامل دوم این بود که همان دشمنان و همان کفار، حاضر نبودند علم را که در اختیار آنها بود، به داخل حوزه‌های علمیه - که مرکز دین بود - راه و نفوذ بدهند. هر دو از یکدیگر گریزان و با یکدیگر دشمن بودند و علت اصلی هم این بود که در همه جای عالم و از جمله در کشورهای اسلامی، علم در دست سیاستهای ضد دین یک ابزار بود.

پایه گذاری دانشگاه بر مبانی غیر دینی

قرن نوزدهم که اوج تحقیقات علمی در عالم غرب می‌باشد، عبارت از قرن جدایی از دین و طرد دین از صحنه‌ی زندگی است. این تفکر، در کشور ما هم اثر گذاشت و پایه‌ی اصلی دانشگاه ما بر مبنای غیر دینی گذاشته شد. علما از دانشگاه روگردان شدند و دانشگاه هم از علما و حوزه‌های علمیه روگردانیدند. این پدیده‌ی مرارتبار، هم در حوزه‌ی علمیه و هم در دانشگاهها سوء اثر گذاشت. در حوزه‌های علمیه سوء اثر گذاشت؛ زیرا علمای دین را صرفاً به مسایل ذهنی دینی - ولاغیر - محدود و محصور کرد و آنها را از

تحولات دنیای خارج بی خبر نگهداشت. پیشرفتهای علم از نظر آنها پوشیده ماند و روح تحول گرایی و ضرورت تحول در فقه اسلام و استنباط احکام دینی - که همواره در تحولات عظیم جهانی، چنین تحولی در استنباط دین و فقه اسلام وجود داشته است و فقه برای رفع نیاز جامعه، مستند به قرآن و سنت است - در حوزه‌ها از بین رفت. حوزه‌ها از واقعیت زندگی و حوادث دنیای خارج و تحولات عظیمی که به وقوع می‌پیوست، بی‌خبر ماندند و به یک سلسله مسایل فقهی و غالباً فرعی محدود شدند. مسایل اصلی فقه - مثل جهاد و تشکیل حکومت و اقتصاد جوامع اسلامی و خلاصه فقه حکومتی - منزوی و متروک و «نسیاً منسیاً» شد و به مسایل فرعی و فرع الفرع و غالباً دور از حوادث و مسایل مهم زندگی، توجه بیشتری گردید. این، ضربه‌یی بود که به حوزه‌های علمیه وارد آمد و دست سیاستها هم از این استفاده کرد و با تبلیغات و روشهای شیطنت‌آمیز، هر چه توانستند حوزه‌ها را از تحولات زندگی دورتر کردند.

تأثیر دستهای خیانتکار و غافل، در عقب ماندگی ملت

و اما دانشگاه - که خشت اولش از حوزه‌ی علمیه و دین جدا نهاده شده بود - در مشقت کسانی افتاد که نه از دین و نه از اخلاق اسلامی و نه از اخلاق سیاسی و نه از احساس وجدان یک شهروند نسبت به کشور و ملتشان بهره‌یی نداشتند. در طول هفتاد سال اخیر، به جز عده‌ی معدودی از قبیل امیر کبیر و بعدها هم چند نفری که بسیار معدود بودند، بیشتر کسانی که زمام امور تحصیلات عالی در این کشور به دست آنها بوده است و مسایل آموزش عالی به اراده و تدبیر آنها ارتباط پیدا می‌کرده، بقیه کسانی بوده‌اند که منافع ملت ایران در مقابل منافع بیگانگان، برای آنها از هیچ رجحانی برخوردار نبود و بیشتر به فکر چیزهای دیگری بودند تا آینده‌ی این ملت و این کشور!

این تصادفی نیست که ملت ایران، با آن سابقه‌ی تاریخی علمی و با این استعداد درخشانی که دارد (همه‌ی کسانی که روی مسایل ملتها کار کرده‌اند و ما اطلاع داریم، درباره‌ی ملت ایران گفته‌اند که این ملت، دارای استعدادی بالاتر از متوسط استعدادهای بشری است) و با آن فرهنگ غنی عمیق اسلامی و با داشتن دانشمندان بسیار بزرگ در طول قرنهای متوالی و با وجود شوق و علاقه‌ی طبیعی به آموختن و دانستن، در این دو بیست سال یا صد و پنجاه سالی که دنیا چهار نعل به سمت معلومات و دانش و قله‌های علم حرکت کرده، ایران و ملت ایران، جزو گروهها و ملت‌های عقب‌افتاده قرار گرفته است.

اگر این ملت را به حال خود هم وامی‌گذاشتند، در علوم جلو می‌افتاد و در بیشتر دانش‌هایی که در ابتدا از قلب و درون خود جوشیده و سر کشیده و شکفته است، پیشرفت می‌کرد و پایه‌ی پای دنیا پیش می‌رفت و این قدر عقب نمی‌ماند.

بعد از آن که راه معلومات و علوم روز غربی در ایران باز شد، دستهای خیانتکار و غافل، کاری کردند که این ملت عقب بماند و پیشرفت نکند. سالها و بلکه قرنهای متمادی، ملت ما در اوج قله‌ی علم بود و در هیچ جای دنیا در آن دوران، این قدر علوم درخشش نداشت. شما شنیده‌اید که قرون وسطی، قرون تاریکی و ظلمات



است. امروز هم اروپاییها وقتی می‌خواهند مردمی را تخطئه کنند، می‌گویند اینها قرون وسطایی هستند! قرون وسطی، یعنی قرنهای جهالت و ظلمات ملت‌های اروپایی. درست هم‌زمان با این قرون، قرون درخشش دانش در ایران و کشورهای اسلامی است. ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و محمدبن زکریای رازی و عمر خیام - منجم و ریاضیدان بزرگ - و بزرگترین ادبا و بزرگترین علمای ما در علوم طبیعی و بزرگترین ریاضیدانها و منجمان و پزشک‌های ما که امروز آثار علمی آنها در دنیا مطرح است، هم‌زمان با قرون وسطی زندگی می‌کرده‌اند. بله، قرون وسطی، قرون ظلمات و تاریکی برای اروپاییهاست و قرون درخشش دانش برای ما مسلمانها می‌باشد. اروپاییها، این حقیقت را کتمان می‌کنند و مورخان غربی، آن را به زبان نمی‌آورند و ما هم عادت و باور کرده‌ایم!

🏠 حرکت پایه‌ی علم و دین در نظام اسلامی

ملتی با این سابقه‌ی درخشان تاریخی، در دوران ستم فراگیر حکومت پادشاهی در این کشور - و بدتر از همه در این دو بیست یا صد و پنجاه سال اخیر، یعنی اواخر قاجاریه و همه‌ی دوران پهلوی - از لحاظ پیشرفت علمی، در این حد از تنزل قرار گرفت. این، کاری است که انجام دادند و علت عمده‌ی این مسأله، جدایی دین از علم در کشور ما بود. علما و دانشمندان و محققان علوم طبیعی در کشور ما، از دین جدا ماندند و در نتیجه به درد مردم و کشور و ملتشان نخوردند. خوبترها و بهترینهایشان رفتند و برای بیگانگان مفید واقع شدند. عده‌ی هم در همین جا بودند و برای بیگانه‌ها کار کردند. روشنفکرانی که در همین دانشگاهها درس خواندند، همانها بودند که در طول حکومت پهلوی، اداره‌ی این کشور را به خائنانه‌ترین وجهی برعهده داشتند و به این ملت خیانت کردند. اینها، متخرجان همین دانشگاهها بودند و خدا رحم کرد که انقلاب اسلامی پدید آمد. آن نسلی که بتدریج از روشنفکران متأخر این جامعه فارغ‌التحصیل شده بودند و به سمت کارهای سیاسی می‌رفتند، به قدری نسل بی‌ریشه و بی‌اعتقاد و بی‌پوندی بودند که خدا می‌داند اگر آنها بر سر کار می‌آمدند، با این ملت و این کشور چه می‌کردند. هست و نیست و بود و نبود این ملت را می‌سوزاندند و از بین می‌بردند! خدا را شکر که آنها مهلت پیدا نکردند و انقلاب اسلامی آمد و آن سلسله و طومار را درهم درید.

در نظام اسلامی، علم و دین پایه‌ی باید حرکت کند. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی این. وحدت حوزه و دانشگاه، معنایش این نیست که حتماً بایستی تخصصهای حوزه‌ی در دانشگاه و تخصصهای دانشگاهی در حوزه دنبال بشود. نه، لزومی ندارد. اگر حوزه و دانشگاه به هم وصل و خوشبین باشند و به هم کمک بکنند و با یکدیگر همکاری نمایند، دو شعبه از یک مؤسسه‌ی علم و دین هستند. مؤسسه‌ی علم و دین، یک مؤسسه است و علم و دین باهمند. این مؤسسه، دو شعبه دارد: یک شعبه، حوزه‌های علمیه و شعبه‌ی دیگر، دانشگاهها هستند؛ اما باید با هم مرتبط و خوشبین باشند، با هم کار کنند، از هم جدا نشوند و از یکدیگر استفاده کنند. علومی را که امروز حوزه‌های علمیه می‌خواهند فرا بگیرند، دانشگاهیها به آنها



تعلیم بدهند. دین و معرفت دینی را هم که دانشگاهیها احتیاج دارند، علمای حوزه به آنها تعلیم بدهند. سرّ حضور نمایندگان روحانی در دانشگاهها، همین است. چه قدر خوب است که این ارتباطها، برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. این، یکی از بهترین و طبیعتیترین وحدتهاست. می‌دانید که در دوران اختناق و در آن هنگامی که دستگاه جبار برای جدا کردن روحانیون از تحصیلکرده‌ها، از تمام وسایل استفاده می‌کرد، یک عده روحانی آگاه و عالم و عاقل و مصلحت بین و مصلحت شناس داشتیم که ارتباطشان را با دانشگاهها مستحکم کردند. بهترین جلسات سخنرانیهای علمایی مثل مرحوم آیه‌الله مطهری و امثال ایشان، در دانشگاهها بود و مرحوم دکتر مفتاح (رضوان‌الله‌علیه) یکی از پُرکارترین و فعالترین این‌گونه روحانیون بود.

🏠 **طلاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند**

طلاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند، احساس خویشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاهها عملاً - قبل از قولاً - کوشش کنند که نمونه‌های کامل عالم دین و طلبه‌ی علوم دینی را به طلاب و دانشجویان و دانشگاهیان ارائه بدهند و نشان دهند که هر دو نسبت به یکدیگر، با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری می‌کنند. این، همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است. البته برای این کار، باید برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود.

شرایط حضور روحانی در دانشگاه

- ❖ شرایط حضور روحانی در دانشگاه
- ❖ الف) شناخت محیط و مسائل دانشجوی
- ❖ ب) مورد محبت قرار دادن دانشجو
- ❖ ج) آگاهی و اطلاع نسبت به تأثیر عمیق روحانی در دانشگاه
- ❖ مشکلات درونی یا بیرونی دانشجویان
- ❖ الف) دچار شدن به ابتذال، بی تفاوتی و نفوذ پذیری در مقابل فرهنگهای بیگانه و مضر
- ❖ ب) آسیب پذیری در مقابل لغزشها و انحرافات فکری
- ❖ ج) مدرک گرایی و توجه وافر به زندگی مادی
- ❖ د) آلت دست جریانات سیاسی شدن
- ❖ ه) ابهام در جریانات و عملکردها
- ❖ و) بی هویتی و عدم درک رسالت واقعی
- ❖ پناه و تکیه گاه بودن روحانی برای دانشجو
- ❖ تبدیل شدن دانشجو به عنصر برگزیده‌ی دینی
- ❖ و...

شرایط حضور روحانی در دانشگاه *

راجع به مسایل دانشگاهها، قبلاً هم در اوقات ریاست جمهوری، با همین جمع - با اندکی تفاوت - صحبت کرده‌ام و آقایان غالباً نظرات من را مسبوقند. در مورد دانشگاهها، اعتقاد من این است که این کار، کار خیلی مهم و بسیار حساسی است و حساسیتش به خاطر آن محدوده‌ی کار است. فرق می‌کند که ما محدوده‌ی کار را چه بدانیم. آن چیزی که من تصور می‌کنم و اجمالاً و تکراراً هم عرض می‌کنم، اگر باشد، خیلی مهم است.

روحانی‌یی که در دانشگاه، فعال و غیرمنفعل حضور پیدا می‌کند و برای کاری به دانشگاه می‌رود و می‌خواهد تأثیر بگذارد، چند خصوصیت را - غیر از آن شرایط عامه - باید داشته باشد. بالاخره کسی که به دانشگاه می‌رود، باید عالم و برخوردار از تقوا و احتیاط در عمل و امثال اینها باشد. غیر از این چیزهایی که واضح است، دو، سه شرط دیگر هم حتماً لازم است، تا مفید باشد.

شرایط حضور روحانی در دانشگاه

الف) شناخت محیط و مسائل دانشجوی

شرط اول این است که محیط دانشگاه و مسایل دانشجوی را بشناسد. اگر این خصوصیت نباشد، مفید نخواهد بود، یا خیلی کم‌فایده خواهد بود. فرض کنیم، روحانی‌یی می‌خواهد به دانشگاه برود. اگر او به تفاوت محیط ذهنی و روحی و عملی و فکری دانشگاه با - مثلاً - بازار یا مسجد توجه نداشته باشد و همان‌طور

که به بازار یا مسجد می‌رود، با همان روحیه و با همان خصوصیات و با همان مطالب، به دانشگاه برود، به گمان قوی، در برخورد اشتباه خواهد کرد. باید دانشگاه را کماهو بشناسد و مسایل دانشجویان را بداند و بفهمد که مشکل و مسأله‌ی دانشجو چیست، که من به بعضی از آن مسایل اشاره خواهم کرد. بنابراین، اولین نکته، شناخت محیط و مخاطب است.

ب) مورد محبت قرار دادن دانشجو

شرط دوم، علاقه و اعتقاد به دانشجویست. اگر کسی از شکل دانشجو و این جوانان این‌طوری بیزار است، پایش را به دانشگاه نگذارد. اگر کسی علوم رایج در دانشگاه را جهل می‌داند، اینها را اصلاً علم نمی‌داند، به دانشگاه نرود. باید به رسالت دانشجو و رسالت و درس این محیط، اعتقاد داشته باشد؛ دانشجو را مورد محبت خود قرار بدهد و بداند که او هم مثل همین جوانی است که پسر ماست. در آن جا، همین بچه‌های ما هستند. بچه‌ی ما هم گاهی بداخلاقی می‌کند؛ او هم بداخلاقی می‌کند. بچه‌ی ما هم گاهی تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیرد؛ او هم قرار می‌گیرد. بنابراین، باید به چشم فرزندان و نزدیکان خودش نگاه کند. نمی‌گویم به قدر بچه‌ی خودش محبت داشته باشد - این که غالباً معقول و عملی نیست - لیکن محبت داشته باشد، این قشر را به چشم تعطف و علاقه و محبت نگاه کند و به این علم و این درس و این محیط، علاقه داشته باشد.

سابقها، بعضی از علمای خوب بودند که با مسایل علوم جدید آشنا نبودند و اصلاً اینها را علم نمی‌دانستند! چنین قضیه‌یی را واقعاً من دیده بودم؛ این تصور نیست. من عالم متقی مؤمن فاضلی را دیده بودم که اصلاً اینها را علم نمی‌دانست؛ بلکه حتی هر چه را که در یک کتاب غیر عربی نوشته بشود، علم نمی‌دانست! اصلاً کتاب فارسی را جهل می‌دانست و می‌گفت اینها چیست! ببینید، این یک طرز فکر است. البته، امروز این فکرها نیست. آن اعتقادات، شقوق دیگری هم دارد که اگر بگویم، بیشتر تعجب خواهید کرد. هر چند آن اعتقادات متعلق به دوره‌ی قدیم است، اما من خودم چنین کسی را درک کرده‌ام. فردی بود که کتاب چاپ حروفی را قابل خواندن نمی‌دانست! می‌گفت این کتابها بی‌ربط است و باید روی ورقه‌های بزرگ، با خط عبدالرحیم یا شخص دیگری نوشته شده باشد و چاپ سنگی شود!

این را از باب یک نمونه‌ی بارز گفتم. معلوم است که در بین علمای حاضر و بخصوص بین علمایی که با محیطهای جدید انقلابی سروکار دارند، مخصوصاً آنهایی که به دانشگاه می‌روند، این افکار نیست؛ اما می‌خواهم بگویم که اگر مایلید در محیط دانشگاه، کمترین نشانه‌یی از بینونت شما با آن دانشجو وجود نداشته باشد - بینونتی که پنجاه سال، هشتاد سال، با دشمنی دشمنان و با همین طرز فکرهایی که به آن اشاره کردم، به وجود آمده - رابطه‌ی خود را با دانشجو، بر اساس محبت و علاقه قرار دهید و به رسالت او و درس و محیط تحصیلش، اعتقاد داشته باشید.

این طرز فکری که من نقل کردم، آیا بین محیطهای فکری جدید و قدیم، بینونت به وجود نمی‌آورد؟



دشمن هم که کمک کرد. اگر می‌خواهید آثار این بینونت از بین برود و این زخم ملتئم بشود، لااقل در رابطه‌ی با شخص شما در دانشگاه، باید محبت و اعتقاد را در حد نصاب داشته باشید. این جوانان نازنین و پاک و به‌دردبخور و مورد کمال ترحم در مقابله‌ی با بعضی از جریان‌های فاسد فکری و غیره را، باید با علاقه و محبت نگهداشت و حفظشان کرد و مثل مرغی که از جوجه‌های خودش محافظت می‌کند، نباید رهایشان کرد. باید با این روحیه به دانشگاه بروید.

ج) آگاهی و اطلاع نسبت به تأثیر عمیق روحانی در دانشگاه

شرط سوم - که خیلی هم مهم است - این است که این کسی که به دانشگاه می‌رود، بداند که نحوه‌ی رابطه‌ی او با این محیط و این مخاطب، اثباتاً و نفیاً، تأثیر بسیار بزرگی در امور مهم دارد. نگویید مثل این است که آدم منبر می‌رود. ما برای منبر، به این‌جا و آن‌جا، مسافرت می‌کردیم و در بعضی جاها می‌فهمیدیم که منبر خراب شد. آدم روی منبر خودش می‌فهمد که خراب کرده است. در آن زمان می‌گفتیم، حالا خراب شد که خراب شد، مشکلی نیست؛ حداکثرش این است که ده‌ی بعد دعوت نمی‌کنند؛ یا اگر می‌خواستند پاکت سنگینتری بدهند، پاکت سبکتری خواهند داد؛ یا خواهند گفت که این آخوند، تازه کار است و در نتیجه، یک منبری دیگر را به جای من دعوت می‌کنند. بنابراین، تأثیر بدگفتن و خراب کردن من، همین قدر است. یک وقت این‌طور نیست و انسان می‌فهمد که اگر این‌جا خراب کرد، اثرش تعیین کننده است.

فرض کنید که فرزند شما، از لحاظ فکر سیاسی یا اعتقادی، اول بار به دام یک عده طرار فکر افتاده است و اینها او را به چیزهایی متوجه کرده‌اند که البته شیطنانی و غلط، اما پُر جاذبه است و شما اصلاً نمی‌گذاشتید که جوانتان به شعاع این چیزها نزدیک بشود. برای این فرزند شبیه به وجود آمده و سراغ شما - که پدر روحانی و عالم و مورد اعتقاد این پسر هستید - آمده و می‌گوید: پدر! فلان قضیه چه‌طوری است؟ در این‌جا، شما چه احساسی دارید؟ احساس می‌کنید که اگر من در پاسخ به این بچه یک ذره اشتباه کردم، بچه‌ام را از دست داده‌ام.

این، اول لغزشگاه است. در این‌جا، دیگر کوتاهی نمی‌کنید، با عصبانیت اقدام نمی‌کنید، زمام اراده‌ی فکر را به سخن سبک یا سست و یا حتی تعبیر سست رها نمی‌کنید. اگر دیدید از عهده بر نمی‌آیید که جواب این جوان را بدهید، می‌گویید اشکال ندارد، پیش فلانی می‌رویم. شما فرد مسلطتری را پیدا می‌کنید، تا او بتواند پاسخ آن طراری دشمن را بدهد. با این احساس باید با دانشجو روبه‌رو بشوید. دانشجو هم که یک نفر نیست؛ یک خیل عظیمند.

این کسی که امروز در دانشگاه هست، مثل ماها نیست که فعلیتش با قوه‌اش، هفتاد سال فاصله داشته باشد. قوه و فعل این دانشجو، پانزده سال یا ده سال فاصله دارد و در آینده‌ی نزدیکی - نه آینده‌ی دوری - قوه‌اش به فعل می‌رسد؛ یعنی دو سال دیگر لیسانس می‌شود، پنج سال یا شش سال دیگر دکترا می‌شود،



یک رشته‌ی تخصصی هم می‌گیرد، دو سال هم علافی می‌کشد و بعد از این ده سال، آدم متخصصی است که همه‌ی دستگاهاها پول گزاف به او می‌دهند و او را با همه‌ی وجود می‌خواهند. او در آن زمان، یک کارشناس سازمان برنامه و بودجه، یا یک مهندس عالی‌رتبه‌ی وزارت مسکن، یا مدیر فلان اداره‌ی سیاسی می‌شود و یا فلان بخش عمرانی و کشاورزی و غیره را راه‌اندازی می‌کند؛ یعنی کار مملکت به دست این فرد می‌آید. به این دانشجو، به چشم بی‌اهمیت نگاه نکنید.

اگر شما توانستید این دانشجو را متدین و مؤمن و دلسوز و مخلص بار بیاورید - بعداً عرض خواهیم کرد که ما از دانشجو چه توقعی باید داشته باشیم و او را چگونه بار بیاوریم - او مثرثمر خواهد شد و نسبت به روحانیت، قضاوت خوبی خواهد داشت. اما اگر خدای نکرده، شما از عهده‌ی این کار برنیامدید و طوری شد که از لحاظ فکری، یا از لحاظ عملی و یا از لحاظ عاطفی، بین او و شما به هم خورد، بعید است که او بین شما و روحانیت، تفکیک قائل بشود. مثلاً اگر من و شما سوار ماشین هستیم و در جاده‌ی می‌رویم، یک افسر ژاندارمری به آن جا برسد و چهار تا بدوبیرا بگوید، شما هر افسر ژاندارمری را که فردا در خیابان ببینید، به طور ناخودآگاه و بدون این که خودتان بخواهید، این حکم ظالمانه را در ته قلبتان می‌کنید و از او بدتان می‌آید؛ قهری است. این حکم ظالمانه است؛ اما وجود دارد.

یک ملبس فعال، به عنوان مظهر و نماینده‌ی روحانیت - این، غیر از آن ملبسی است که مثلاً در خیابان راه می‌رود و غلطی هم کرده است؛ همه که مثل او نیستند - خدای نکرده اشکالی در کارش وجود داشته باشد، بعید است که آن جوان، این قضاوت ظالمانه را نکند و بقیه‌ی روحانیت را با منی که در دانشگاه هستیم، مقایسه نکند. یعنی تأثیر کار، این قدر زیاد است. روحانی در دانشگاه، این تأثیر را هم باید بداند. بنابراین، شرط سوم، عبارت از آگاهی و اطلاع نسبت به تأثیر عمیق نقش مثبت یا منفی روحانی در دانشگاه است. کسی که وارد دانشگاه می‌شود، باید این سه شرط را بداند.

مشکلات درونی یا بیرونی دانشجویان

الف) دچار شدن به ابتذال، بی تفاوتی و نفوذپذیری در مقابل فرهنگهای بیگانه و مضر

البته من روانشناسی دانشجویان را نمی‌توانم بیان کنم. علتش این است که خود من، اطلاعات و آگاهیهای زیادی ندارم. البته با دانشجویان خیلی ارتباط داشته‌ام؛ اما این طور که بتوانم مثلاً تحلیل‌گرانه خصوصیات دانشجویان را بگویم، نمی‌توانم عرض بکنم. در عین حال، ما برخی از خصوصیات را در دانشجویان می‌بینیم که اینها مشکلات درونی یا بیرونی دانشجویان است و مسأله‌ساز می‌باشد.

یک مشکل، مشکل دچار شدن به ابتذال و بی تفاوتی و نفوذپذیری در مقابل فرهنگهای بیگانه و مضر است. دانشجو در معرض این فرهنگها قرار می‌گیرد و این مشکل دانشگاههاست. من کراراً در این اجتماعات دانشجویی و دانشگاهی گفته‌ام که چرا وقتی کسی وارد حوزه می‌شود، قاعدتاً متدین خارج می‌گردد؛ اما



وقتی داخل دانشگاه می‌شود، قاعدتاً متدین خارج نمی‌گردد؟! چرا باید این طوری باشد؟ واقعاً هم توقع درستی است و باید در نهایت این باشد؛ اما واقعیت قضیه غیر از این است. واقعیت قضیه این است که دانشگاه محیطی است که به خاطر کثرت جوان در سنین خاص و وجود زن و مرد، در معرض انواع و اقسام انگیزه‌ها و گرایشهای اخلاقی و فرهنگی ناسالم قرار گرفته است.

دانشجو، غیر از آن جوان در بازار است که نه از مجله‌ی خارجی، نه از کتاب خارجی و نه از معارف بیرون این مرز اصلاً مطلع نیست. دانشجو، قاعدتاً اطلاع پیدا می‌کند و آگاه و هوشیار است و معارف دنیا برایش مطرح می‌شود. پس این فرد، در معرض نفوذ آسیبهای فرهنگی و بی‌مبالاتی در مقابل دین و بی‌تفاوتی در مقابل ارزشهای دینی و انقلابی است. این، یکی از مشکلات محیط دانشجویی و دانشجویست.

ب) آسیب پذیری در مقابل لغزشها و انحرافات فکری

یکی از مشکلات دیگر - که نزدیک به مشکل قبلی است - آسیب پذیری در مقابل لغزشها و انحرافات فکری است. در گذشته که مارکسیزم خیلی فعال و پرنشاط بود، هر کسی که با دانشگاه ارتباط داشت، واقعاً این را به روشنی می‌یافت. اصلاً در دانشگاه، حتی آن دانشجوی مسلمانی که سوهان تفکرات مارکسیزم به مغزش نخورده بود، خیلی بندرت می‌شد پیدا کرد.

بعضی از این عناصر روشنفکر نام و نشاننداری که جزو مسلمانان هستند - زنده و مرده - و شما امروز به افکارشان اعتراض می‌کنید - که اعتراضهای بجایی هم است - نقطه‌ی اشکال فکری اینها، همان چیزی است که خاصیت دوران دانشجویی و دانشگاهی آنها بود. تفکر مارکسیستی وارد می‌شد، زید می‌دید که می‌خواهد مارکسیزم را رد بکند؛ برای رد آن، از معارف مارکسیزم استفاده می‌کرد؛ یعنی «یؤتی من حیث یفرّ منه»!

این، در تفکرات و بیانات کسانی که در دو دهه‌ی قبل از انقلاب، بدون اطلاع و آگاهیهای کامل اسلامی، در میدان مارکسیزم وارد می‌شدند، زیاد دیده می‌شد. اصلاً تفکرات مارکسیستی در آنها نفوذ کرده بود و در همه‌ی مغز و ذهنشان اشراب شده بود. در آن زمان، چنین چیزی محسوس بود؛ اما امروز نیست و یا لااقل به شکل مکتبیش وجود ندارد؛ اگر چه ته‌مانده‌هایش باز هم هستند و هنوز زایل نشده‌اند. در درعین حال، امروز انحرافات جدیدی وجود دارد.

دنیا که تنها با انحراف مارکسیزم، منحرف نشده است؛ قبل از مارکسیزم هم تفکرات غلط و انحرافی و ضد اسلام بوده، بعد از مارکسیزم هم وجود دارد و الان هم هست. همین تفکراتی که امروز به وسیله‌ی بعضی از فیلسوفان یا فیلسوف‌نمایان اروپایی در دنیا پخش می‌شود - که البته نمی‌خواهم اسم بیاورم، تا حرف کلی ما به جایی نزدیک نشود - حَمَالَةُ الْحَطَبِ دمکراسی به نوع سوسیال‌دمکراسیهای غربی است.

الان در دنیا تفکراتی هست که جاده‌صاف‌کن تسلط استعماری نوع جدید امریکا و اروپا بر همه‌ی دنیا است؛ یعنی ایجاد جوامع دمکراتیک به سبک غربی و همین چیزی که شما می‌بینید دنیا رویش حساس



است. اگر در جهت ایجاد حجاب، یک ذره نسبت به لباس افراد این جوامع تعرض بشود، همه‌ی دنیا را غوغا برمی‌دارد؛ ولی اگر در جهت کشف حجاب، به لباس کسی تعرض بشود، یک‌صدم آن در دنیا غوغا نمی‌شود! این واقعیتی است. امروز یکی از نشانه‌های تمدن و نظام جدیدی که دنیای استکبار می‌خواهد بی‌سروصدا بر همه‌ی عالم حاکم بکند، همین است.

البته زیاد پیش رفتند، متعلق به امروز هم نیست؛ اما امروز به صورت یک تفکر و مکتب و ایده و مسلک درمی‌آید. طرح «جامعه‌ی باز» (۱)، از همین نمونه‌هاست. اصلاً جامعه‌ی باز یعنی چه؟ چه چیزی جامعه را باز می‌کند و چه چیزی اگر نباشد، جامعه دیگر جامعه‌ی باز نیست و فایده‌ی بی‌ندارد؛ ولو هزار نشانه‌ی دمکراسی هم وجود داشته باشد؟ اینها تفکرات انحرافی و غلطی است که امروز در دنیا وجود دارد. من فعلاً نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم که ما باید در مقابل اینها چه کار کنیم. اجمالاً، جوان دانشجو، در معرض هجوم این تفکرات - از انواع و اقسامش - است.

ج) مدرک‌گرایی و توجه وافر به زندگی مادی

مشکل سوم، همین مشکل مدرک‌گرایی و توجه وافر به زندگی مادی و اضعاف و احلام جوانی است. در حوزه‌ها، به شکل سنتی چنین چیزی نیست - اگر چه گاهی به شکل عارضی هست - اما جوان دانشجو که کارش تحصیل علم است، به این سمت کشانده و رانده شده که به فکر آینده و دکان آینده و کار آینده و پول و این که کدام رشته، پُر درآمدتر است و کدام رشته تواناییهای بیشتری به آدم می‌دهد، باشد. این هم مشکل بزرگی است که بایستی به فکرش بود؛ چون به علم لطمه می‌خورد.

د) آلت دست جریانات سیاسی شدن

مشکل دیگر، مشکل آلت دست جریانات سیاسی شدن و سیاسی‌کاری در دانشگاه است. گاهی اوقات، دانشجو خودش هیچ ایده و انگیزه‌ی سیاسی خاصی ندارد؛ اما آلت دست یک جریان و یک گروه سیاسی‌کار قرار می‌گیرد که آنها از او، چماق می‌کنند و به سر هر کسی که می‌خواهند، می‌زنند. این هم یک مشکل بسیار بزرگ و حساس است.

ه) ابهام در جریانات و عملکردها

مشکل دیگر، مشکل ابهام در جریانات و عملکردهاست. دانشجو، به طور طبیعی روشنفکر است؛ یعنی جزو گروه‌های روشنفکر قهری است و نسبت به اوضاع جاری کشور، صاحب نظر و صاحب فکر و صاحب عقیده است و می‌خواهد اظهار نظر بکند. دانشجو، به این قانع نیست که بگویند ما این‌طور تشخیص داده‌ایم و می‌خواهیم عمل بکنیم. دانستن و اظهار نظر او، با تعبد هم منافات ندارد. تعبد هم می‌کند، اما دلش می‌خواهد وجه این کاری را که به آن تعبد کرده است، بداند. اگر ندانست، تدریجاً دچار شبهه و ابهام



می‌شود. این ابهام، او را حتی در نفس تعبد هم تضعیف می‌کند و تعبدش رفته‌رفته ضعیف می‌شود. پس، یکی از مشکلات دانشجویان، این است. دانشجویان، چون غالباً از جریانات هم‌بی‌خبرند و از بطون کارها اطلاع ندارند، چنانچه خبری در رادیو یا در روزنامه پخش می‌شود، ذهنشان شروع به کار می‌کند. این در صورتی است که مؤثر خارجی هم نباشد؛ اگر باشد، که دیگر وایلاست!

❁ (و) بی‌هویتی و عدم درک رسالت واقعی

و بالاخره، آن مشکلی که به نظر بعضیها، شاید مهمترین مشکل است، مشکل بی‌هویتی و عدم درک رسالت واقعی در قبال جامعه، در قبال خودش و در قبال تاریخ و آینده است. دانشجوی، حقیقتاً نمی‌داند که چه کاره است. او نمی‌داند که الان چه کاره است و در آینده چه نقشی خواهد داشت؛ مثل کاسبی که به دنبال نان و نام می‌دود و زندگی می‌کند. به عبارت دیگر، رسالت حقیقی دانشجوی، برای خود او درست روشن نیست. اینها مشکلات دانشجوی است.

بخشی از این مشکلات را گفتیم؛ اما یقیناً بیش از اینهاست و مسایل و مشکلات دیگر و ریزه کاریهای فراوانی نیز وجود دارد: ارتباطات گوناگون استاد و دانشجو، مدیر و دانشجو، گروههای گوناگون دانشجویی، تعارض بین دانشجوی بی‌دین و دانشجوی بادین، حتی تعارض بین خود دیندارها و انواع و اقسام مشکلات دیگری که وجود دارد.

❁ پناه و تکیه‌گاه بودن روحانی برای دانشجو

عالم روحانی، وارد دانشگاه شده است. در این دانشگاه، چه کار باید بکند؟ این، واقعاً مسأله‌ی مهمی است. این وظایفی که آقایان تدوین کرده‌اند، وظایف بسیار خوبی است و انصافاً جامع و خوب و قوی و برآورنده‌ی بسیاری از خواسته‌ها در دانشگاه است و من هیچ نظر منفی‌یی ندارم؛ لیکن آن چیزی که به اعتقاد من اساس قضیه در دانشگاه است، این است که روحانی در محیط دانشگاه، آن قطبی بشود که دانشجو در این مشکلاتی که گفتیم و غیر از این مشکلات، به او پناه بیاورد، به او امید ببندد، از او علاج بجوید، و اگر هم نمی‌تواند علاج کند، لااقل دانشجو بتواند تسلا بجوید.

اگر ما در دانشگاه جلسات فراوانی هم گذاشتیم، سخنرانی هم کردیم، مسجد هم رفتیم، در گزینش هم دخالت و شرکت کردیم، در تعیین استاد معارف هم حاضر و ناظر بودیم و وظایفی را هم که عرض کردم، انجام دادیم - که همه‌ی آنها هم خوب و لازم و مهم است - اما از سوی دانشجو، به ما اعتماد و اطمینان و امید و تکیه نشد، نمی‌توانیم بگوییم توفیق پیدا کرده‌ایم.

البته متأسفانه از همان چند سال قبل که مسأله‌ی نمایندگان روحانی در دانشگاهها مطرح شد، شاید بعضی از جریانات هم بودند - احتمالاً مسأله‌ی فردی هم نبود - که به نظرشان رسید، یا باید این عنصر روحانی را در اختیار بگیرند، یا باید حذفش کنند! در بعضی از دانشگاهها، این مسأله مشاهده شد. البته

همه‌ی دانشگاهها را نمی‌گوییم؛ لیکن شاید در بسیاری از دانشگاهها، یک مجادله و زورآزمایی به این شکل به وجود آمد.

این‌طور چیزها، انصافاً مانع خیلی بزرگی بر سر راه انجام تکلیف روحانی و عالم محترمی است که در دانشگاه سکونت و اقامت می‌کند و او را به کارهای ناخواسته می‌کشاند؛ لیکن به اعتقاد من، تا آن جایی که ممکن است، بایستی از ورود در میدانهای ناخواسته اجتناب کرد؛ ولو کسانی نخواهند بگذارند و طوری برخورد بکنند که گویا آدم را ناگزیر می‌کنند. در عین حال، آن جایی که باید باشیم، بایستی حضور داشته باشیم.

آقایان در دانشگاهها، عمده‌ی تلاششان باید این باشد که متعلق به همه‌ی دانشجویان باشند؛ حتی آن دانشجویی که از لحاظ خط و ربط، مورد پسند شما نیست. البته کار سختی است، شاید در بعضی از جاها هم ناممکن بشود؛ لیکن همه‌جا این‌طور نیست.

به نظر من، در بسیاری از جاها و شاید بتوانیم بگوییم در اغلب جاها، این ممکن است که روحانی طوری مشی کند و طوری عمل نماید که حتی آن دانشجویی که از لحاظ مشی و فکر سیاسی و - به قول معروف - خط و ربط، این روحانی را قبول ندارد، بگوید انصافاً آقای خوبی است. اگر جایی درد دلی، یا مشکل روانی‌یی، یا عقده‌یی در ذهن و فکرش داشته باشد، باز می‌بیند که این آقا ملجأ است. چنانچه یک وقت بخواهد نماز درستی بخواند، پشت سر این روحانی برود و در مسجد نماز بخواند. در دانشگاهها باید در این جهت سیر بشود؛ نه این که دفتر نمایندگی در مقابل بعضیها، یک طرف قضیه باشد. این، مصلحت نیست. البته - همان‌طور که عرض کردم - گاهی شما را می‌کشاند. من از این معنا غافل نیستم. بعضی از شما آقایانی که در این جا تشریف دارید، می‌دانید که من از چند سال قبل از این، از قضایای ریز دانشگاههایی که در آن مسؤول هستید، با اطلاع و می‌دانم که می‌کنند، نمی‌گذارند، مشکل درست می‌کنند و گاهی روحانی را به ماجراهایی می‌کشاند؛ لیکن تا آن جایی که می‌شود، باید مقاومت کرد؛ یعنی باید از بالای سر این تعارضات وارد شد و همه‌ی گروهها را نگهداشت.

تبدیل شدن دانشجو به عنصر برگزیده‌ی دینی

انجمنهای اسلامی، واقعاً جایگاه خوبی برای تجمع نیروهای مسلمان است و باید بازوانی برای روحانی‌یی که در دانشگاه حضور دارد، باشد. اگر واقعاً انجمن اسلامی، با روحانی‌یی که در دانشگاه هست، همراهی داشته باشد، نسبت به او اطاعت داشته باشد، حرف و راهنمایی او را پدران ببینند و آن را بپذیرد و کاری بکند که روحانی پشت و پناه او باشد، من خیال می‌کنم که در محیط دانشگاه، خیلی خوب می‌شود تفکر دینی را گسترش داد. الان در مواردی اطلاع پیدا می‌کنیم که این‌طوری نیست؛ یعنی انجمن اسلامی در مقابل روحانی قرار می‌گیرد، یا این که تعارضی ایجاد می‌کند. طبیعی است که نیروها تقسیم می‌شوند و گاهی حتی اصطکاک پیدا می‌کنند و همدیگر را از بین می‌برند.



من گمان می‌کنم، ما باید کاری بکنیم که در جامعه‌ی خودمان، دانشجو جزو قشرهای برگزیده‌ی دینی باشد. یعنی هدف ما باید این باشد که در دانشگاه، دانشجویان را هم از لحاظ آگاهی و معرفت و هم از لحاظ استحکام ایمان، به عناصر زبده‌ی برگزیده‌ی دینی تبدیل کنیم. طبیعی است که اینها در آینده، خدمت برای جمهوری اسلامی را هم تضمین خواهند کرد. ان شاء الله بایستی در این جهت پیش برویم.

اهمیت مسجد دانشگاه و پیشنهادی در آن

البته به مساجد باید خیلی اهتمام بشود. من به این سنت پیشنهادی، خیلی معتقدم. شاید بعضیها هم واقعاً قبول نداشته باشند؛ اما خود من چون مدت‌ها پیشنهاد داده‌ام و پیشنهادی کرده‌ام، می‌دانم که پیشنهادی، چه قدر کار خوب و مؤثر و پُر فعالیت و پُر تلاشی است. غالباً کسانی که پیشنهادی نکرده‌اند، نمی‌دانند پیشنهادی یعنی چه. بعضیها هم که در مسجد نمازی خواندند و فوری بیرون دویدند و دنبال کار دیگری رفتند، آنها هم طعم پیشنهادی را نمی‌فهمند.

پیشنمازی، یعنی آدم مسجد را واقعاً محل کار خودش بداند؛ قبل از وقت، حتی قبل از دیگران، به آن جا برود؛ اوضاع مسجد را ببیند؛ اگر اشکالاتی در وضع ظاهری مسجد هست، برطرف کند؛ سجاده‌اش را پهن نماید؛ منتظر مردم بماند که بیایند؛ با یک یک افرادی که می‌آیند، تا آن جایی که می‌تواند، تماس بگیرد؛ به آنها محبت بکند؛ از آنها احوالپرسی نماید؛ اگر مشکلی دارند، در آن حدی که برایش میسر است، برطرف کند، نه این که پادوی کارهای خدماتی مردم بشود - در بعضی از مساجد، چنین چیزهایی وجود دارد که قطعاً غلط است - در آن جا بنشیند، مردم به او مراجعه بکنند، در ددل بکنند، خودش را بر مردم عرضه کند، در معرض مراجعات مردم قرار بدهد؛ نماز را که تمام کرد، برای مردم مسأله و تفسیری بگوید، حرفی بزند و بلند شود، بیرون برود؛ یعنی این طور، ساعتی از وقت خودش را در این جا صرف بکند.

به نظر من، این طور پیشنهادی، یک فرد خیلی مفید و مؤثر و بابرکت و جلب‌کننده‌ی عواطف است. در سایه‌ی چنین پیشنهادی بی است که وقتی او به آن کسانی که با مسجدش سروکار و رفت‌وآمد دارند؛ حتی کسانی که وقت هم نمی‌کنند به مسجد بروند، اما دورادور می‌دانند و از دیگران شنیده‌اند که این آقا، چه آقای خوبی است، اشاره کند که فلان کار باید انجام بگیرد، نه بودجه می‌خواهد، نه قدرت قانونی می‌خواهد و نه بخشنامه لازم دارد؛ آن کار طبق نظر و گفته‌ی او انجام خواهد گرفت.

در مسجد دانشگاه، اگر این روحانی صاحب این مسجد بشود و به آن جا برود و بنشیند بحث کند، حتماً دانشجویان جذب می‌شوند. البته ممکن است مدتی نیایند و عده‌ی بدجنسی کنند؛ لیکن اصلاً دانشجو، به یک نفر که مثل پدر با او برخورد کند و مشکلاتش را مرتفع سازد، احتیاج دارد. اگر چنین روحانی‌یی در آن جا باشد، اصلاً امکان ندارد که دانشجویان مراجعه نکنند. این دانشجو قهراً مراجعه می‌کند؛ چون عقده‌ی روحی دارد.

جوانی، چیز عجیبی است. همه‌ی آقایان دوره‌ی جوانی را گذرانده‌اند و می‌دانند که آن احساسات دوران



جوانی، اصلاً یک تکیه‌گاه روحی را می‌طلبد. این آقا در آن جانشسته، با عقل و معرفت و منطق و متانت و بلندنظری و سعه‌ی صدر، حرف را بشنود و جواب بدهد؛ مشتری اول و دوم و سوم و ... «مشتری بر وی بجوشد». آن وقت است که این آقا، صاحب نفوذ معنوی در دانشگاه خواهد شد. حالا رئیس دانشگاه، یا رئیس فلان ارگان انقلابی، یا رئیس فلان انجمن، گیرم که حرف دیگری بزنند؛ آن چیزی که این شخص می‌گوید، آن خواهد شد. وقتی که گفته شد، اگر پای درس آن آقا بروید، من بر دین شما می‌ترسم، دانشجو دیگر پای درس آن آقا نمی‌رود. وقتی که گفته شد، این رئیس به درد این دانشگاه نمی‌خورد، بچه‌ها دیگر او را به ریاست قبولش نمی‌کنند. تأثیر نفوذ کلمه، این طوری خواهد شد.

البته طبیعی است که در جمهوری اسلامی، یک روحانی خوب، کاری هم نمی‌کند که اسباب زحمت دستگاه دولتی و اداره‌کننده‌ی کشور بشود و برای رئیس دانشگاه، مشکلی پیش بیاید. من نمی‌خواهم که خدای نکرده در ذهنها این طور جای بگیرد؛ لیکن از این جهت عرض می‌کنم که یک روحانی آن طوری، مالک قلوب دانشگاهیان، یا جمع کثیری از آنان و بخصوص جوانان خواهد شد. این، خوب است. بیشتر میل من، به این طرف متوجه است. من این را بیشتر مهم می‌دانم. اگر چه عرض کردم، آن وظایفی که ذکر شده و من هم از آن مطلع شده‌ام، وظایف مهم و لازم و کارهای خوبی است؛ لیکن امید شما بیشتر به این باشد که عرض کردم.

وحدت حوزه و دانشگاه یعنی
وحدت در ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی پیشرفته‌ی مستقل

❖ اهمیت بیداری وجدان دینی مردم

❖ راه‌های جدا کردن دین از جوامع اسلامی توسط

استعمار:

❖ الف) اشاعه‌ی شهوات و باز کردن راه شهوترانی

❖ ب) ورود جریان‌های علمی و فکری فاسد

❖ وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف

❖ اصالت دادن به اسلام و رعایت احکام اسلام

❖ احساس مسؤلیت کردن قشر جوان نسبت به

مسائل انقلاب

❖ زنده نگه داشتن اسلام و انقلاب، توسط حوزه و

دانشگاه

❖ درس خواندن، کار و تلاش طلاب و دانشجویان برای

بیداری ملتها

وحدت حوزه و دانشگاه یعنی وحدت در ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی*

اهمیت بیداری وجدان دینی مردم

مسأله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه و روحانی و دانشجو، با این که بیش از ده سال از اعلام این امر می‌گذرد، به نظر می‌رسد که هنوز درباره‌ی این بنیان مبارکی که امام بزرگوارمان بنا گذاشتند، جا برای سخن گفتن و تحلیل کردن و مطالعه کردن هست. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی چه؟ آیا مقصود این است که برنامه‌های حوزه را در دانشگاه، یا برنامه‌های دانشگاه را در حوزه اجرا کنیم؟ یقیناً مقصود اینها نیست. حوزه برای خود، علوم و درسها و روشهایی دارد؛ دانشگاه هم برای خود، علوم و روشها و مقاصدی دارد. البته هر کدام هم باید روشهای خود را کامل کنند و از تجربه‌های یکدیگر استفاده نمایند؛ در این بحثی نیست. بنابراین، مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه، اینها نیست.

وحدت حوزه و دانشگاه که امام به عنوان یک شعار مطرح کردند، اغلب از واقعیت تلخی در جامعه‌ی ما و یا همه‌ی جوامع اسلامی منشأ می‌گرفت که آن واقعیت تلخ، ساخته و پرداخته‌ی مستقیم و حساب‌شده‌ی دست استعمار بود. آن واقعیت این بود که وقتی استعمارگران، نقشه‌های فتوحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را طراحی می‌کردند، به یک مانع عمده برخورد کردند و آن، اعتقادات دینی ملتها بود.

البته اعتقادات دینی، همه‌جا مزاحم تجاوزطلبی استعمارگران نیست. آن دین تحریف‌شده، دینی که ساخته‌ی دست قدرتها باشد، به‌طور طبیعی با قدرتها معارضه‌ی بی‌ندارد. اسلام مصداق تام و تمام آن دینی بود که با حمله و یورش همه‌جانبه و متجاوزانه‌ی دول استعماری به مناطق اسلامی، حقیقتاً معارضه

می‌کرد. استعمارگران در مطالعات خودشان، این را فهمیدند. زیاد شنیدید، نمی‌خواهم تکرار کنم. در هند، این را تجربه کردند و در کشورهای عربی، این را تجربه کردند. در ایران، این را تجربه کردند. هر جا که احساس وجدان دینی در مردم بیدار بود، نقشه‌های استعمار با مانع مواجه می‌شد. یک نمونه، ماجرای تنباکو در ایران بود. یک نمونه، نهضت مشروطیت در آغاز کار در ایران بود. یک نمونه، حوادث خونینی بود که در هند، در مقابل انگلیسیها اتفاق افتاد. یک نمونه، برخورد افغانیهای مسلمان با انگلیسیها در اواسط قرن نوزدهم بود. یک نمونه، حرکت سید جمال در مصر بود که انگلیسیها را لرزاند. از این قبیل نمونه‌ها، فراوانند.

🌸 راه‌های جدا کردن دین از جوامع اسلامی توسط استعمار:

🌸 الف) اشاعه‌ی شهوات و باز کردن راه شهوترانی

لردهای سیاسی و انگلیسیهای عالی‌رتبه‌ی دولتی در آن زمان، تقریباً انگشت آنها نقشه‌ی سیاسی دنیا را رقم می‌زد. در حقیقت، آنها با همه‌ی دنیا کار داشتند؛ از استرالیا بگیرید، تا مناطق مرکزی آسیا، تا شبه‌قاره‌ی هند، تا ایران، تا خاورمیانه، تا شمال آفریقا و تا امریکا. این جزیره‌ی کوچک، در تمام مناطق دنیا اعمال نفوذ می‌کرد.

آنها، به این نتیجه رسیدند که در این منطقه‌ی حساس دنیا - که نفت و گاز دارد و می‌باید انرژی آینده‌ی دنیای آن روز را تأمین بکند و از لحاظ سوق الجیشی، آن وقتی که هواپیماها و این وسایل ارتباطی سریع نبود، نقطه‌ی حیاتی بین شرق و غرب محسوب می‌شد - اگر بخواهند خودشان را تثبیت بکنند، مجبورند فکر اسلام را بکنند و به‌گونه‌ی وجود وجدان دینی اسلام را در این منطقه علاج کنند؛ و الا با بیدار بودن وجدان دینی و ایمان اسلامی مردم، ادامه‌ی نقشه‌های آنها ممکن نخواهد بود.

این تشخیصشان، تشخیص درستی بود و واقعاً درست فهمیده بودند. مانع عمده برای آنها، عبارت از اسلام بود. حالا ما که انگلیسیها را گفتیم، نه این که بقیه‌ی دولتهای اروپایی مؤثر نبودند؛ خیر، فرانسه و ایتالیا و پرتغال و بلژیک هم بودند. در همه‌ی کارهایی که آن روز در نقاط مختلف می‌کردند، محور عمده انگلیسیها بودند. در صحنه‌ی زندگی سیاستها و اجتماعات، هر ملتی نوبتی دارد. آن روز هم نوبت آنها بود؛ می‌تاختند و بی‌رحمانه تصرف می‌کردند.

وقتی که نوبت به کشورهای اسلامی رسید، به این فکر افتادند که باید کاری کرد که نسلهای روبه‌رشد این کشورها، از دین جدا بشوند. برای این کار، دو راه باید پیموده می‌شد:

یک راه، اشاعه‌ی شهوات و باز کردن راه شهوترانی بود. همه‌ی ادیان عالم، - نه فقط دین اسلام؛ منتها دین اسلام، منظمتر و دقیقتر از سایر ادیان - با عنان گسیختگی شهوات انسانها مخالفند. ادیان برای شهوات، ضابطه و قاعده و حدود و قیود دارند. پرورش روح انسان، بدون محدود کردن شهوات که امکان‌پذیر نیست.



وقتی که شهوات انسان، عنان گسیخته باشد، همان حیوان و بهایم است و رشد انسانی امکان ندارد. لذا ادیان با شهوات و عنان گسیختگی آن مخالفند.

پس در هر جامعه‌ی، راه مبارزه‌ی ساده و آسان با ادیان این است که راه عنان گسیختگی و مهار گسیختگی شهوات را باز کنند. در ایران، این کار را شروع کردند. یکی از راههایش - که جزو مهمترین کارها بود - کشف حجاب بود. یکی دیگر از راههایش، رواج میخوارگی بود که این کار را انجام دادند. کار دیگر این بود که رابطه‌ی محدود زن و مرد را بشکنند. این، جزو کارهای تجربه شده است. وسایل جدید علمی و پیشرفته‌های تمدن - مثل سینما و رادیو و تلویزیون و امثال اینها - نیز به آنها این امکان را می داد که با خیال راحت این کارها را در جامعه انجام بدهند. این، غیر از مقوله‌ی علم و سواد و فکریات و ذهنیات بود. اشتباه این جاست که عده‌ی خیال می کنند، آن چیزی که موجب می شود شهوات رواج پیدا کند، علم و دانش است. نه، علم و دانش، آن جریان دوم بود. جریان اول، جریان فرهنگی محض و باز کردن راه فساد فکری و عملی و جنسی و ابتذال زندگی روی مردم بود. این، آن کار اول بود که انجام دادند. لذا اولین کسانی که با این حمله‌ی غریبها در ایران و همین طور در کشورهای دیگر فاسد شدند، با سوادان نبودند؛ بسیاری از بی سوادان بودند. همین حالا هم همین طور است.

کسانی که در دوران رژیم ستمشاهی غرق در فساد بودند، اکثر و اغلبشان بی سوادان و طبقات متوسط جامعه بودند. بله، رفاه مؤثر است و کمک می کند. آن حالت رفاه و مصرف زدگی و آسایش زندگی، به آن فساد بی سوادان می کردند و برنامه ریزی می نمودند، کمک می کرد. این، یک جریان بود.

❏ (ب) ورود جریان های علمی و فکری فاسد

جریان دیگر، جریان علمی و فکری بود. یعنی با ورود تفکرات علمی جدید به کشورهای اسلامی - که قهراً جاذبه داشت و طبیعی بود که پیشرفته‌های علمی بی که اروپا به آن دست یافته بود، جاذبه داشته باشد - این پیشرفته‌های علمی را وسیله‌ی بی برای بی اعتقادی به دین و خاموش کردن شعله‌ی ایمان دینی در دلها و از بین بردن بیداری وجدان دینی در آحاد مردم قرار دادند. لذا دانشگاهها را از اول بر پایه‌ی بی اعتقادی گذاشتند.

هر گروه از جوانانی که در دوره‌های اول برای تحصیل رفتند، هدف تبلیغات ضد اسلامی اروپاییها قرار گرفتند. آن کسانی که اولین پرورش یافته‌های فرهنگ غرب بودند، غالباً - نمی گویم همه - کسانی بودند که با دین، بیگانگی و بلکه عنادی احساس می کردند. البته ضعف نفسها و نبودن تبلیغات دینی قوی و باب روز هم مؤثر بود.

بنیان دانشگاه - یعنی مرکز پرورش انسانهای دانشمند طبق پیشرفته‌های علمی روز - بر بی دینی و معارضه‌ی با دین گذاشته شد و چندین سال این مسأله را با قوت و دقت دنبال کردند. یعنی نه تنها دین را در دانشگاهها ضعیف کردند، بلکه به معارضه‌ی با آن پرداختند.



هدف اینها معارضه‌ی با دین - به عنوان دین - نبود؛ هدف، همان چیزی بود که اول عرض کردم؛ یعنی بتوانند بر کشورهای اسلامی سلطه پیدا کنند. برای این کار، مجبور بودند نسلی را پرورش بدهند و تربیت بکنند که آینده‌ی کشور را - چه از لحاظ اداره و چه از لحاظ سازندگی کشور - به دست بگیرد و به دین اعتقادی نداشته باشد و به ایمان مذهبی پایبند نباشد و بتواند در تصرف آنها واقع بشود. متأسفانه تا حدود زیادی هم موفق شدند. بنابراین، بنای دانشگاه را بنای بدی گذاشتند.

البته ایمان اسلامی و وجدان ملی در میان مردم ما، آن چنان بود که عده‌یی از دانشمندان و تحصیلکردگان سالم بمانند و سالم هم ماندند. به هیچ وجه نمی‌شود همه‌ی تحصیلکردگان دانشگاه را از دین و مصالح دینی و مصالح کشور، بیگانه توصیف کرد. این، ادعای درستی نیست. اما آن کسانی را که اینها می‌خواستند از میان این جمع به مسندهای قدرت برسانند، براحتی این کار را کردند و در اختیار خودشان قرار دادند. لذا رجال سیاسی، تحصیلکردگان این دانشگاهها و کسانی که در سرتاسر کشور برای پستها یا کارهای مؤثر و حساس احتیاج داشتند، در یک نسل، بکلی با دین بیگانه شدند. آن نسل پرورش یافته‌ی دوران رضاخانی و اوایل دوران نفوذ دانش جدید و فرهنگ اروپایی در ایران، غالباً نسل بی‌اعتقادی بود.

البته بعدها وضع عوض شد و کسان زیادی با پیشرفتهای دینی و آگاهیهای مذهبی آشنا شدند و احساسات در دلها بیدار شد و تفکرات صحیح و روشنفکران متدینی پیدا شدند و روحانیون نافذالکلمه‌یی - امثال شهید مفتح، شهید مطهری، شهید بهشتی؛ این شخصیتهای برجسته - در دانشگاهها رسوخ کردند و اثر گذاشتند و نیز بعضی از شخصیتهای دانشگاهی، با دنیای دین و مسائل مذهبی آشنا شدند و برخلاف آنچه که آنها می‌خواستند، پیش آمد؛ اما بنای کار را آن طور گذاشته بودند.

🏠 وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف

امام (ره) این واقعیت را بهتر از همه کس مشاهده می‌کردند، از ریشه‌های قضیه آگاه بودند، مظاهر آن را در دوران سلطه‌ی حکومت پهلوی مشاهده کرده بودند، علاج مشکلات ایران و بقای استقلال و شعار «نه شرقی و نه غربی» در کشور را در این می‌دانستند که روشنفکران و تحصیلکردگان جدید، حقیقتاً با دین و ایمان مذهبی آمیخته باشند و روحانیون ما که از آن طرف بر اثر عواملی - از جمله، همین عواملی که گفته شد - از پیشرفتهای علمی و حوادث جهان و رویدادهای مهم کشور به دور مانده بودند و بعضاً دچار جمود شده بودند، مسائل جدید و پیشرفتهای علمی و حوادثی را که در دنیا می‌گذرد، ببینند و با آنها آشنا بشوند و روشهای تازه را تجربه کنند.

این، همان وحدت حوزه و دانشگاه است. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف. هدف این است که همه به سمت ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی پیشرفته‌ی مستقل، جامعه‌ی امام، جامعه‌ی پیشاهنگ، جامعه‌ی الگو، ملت شاهد - ملتی که مردم دنیا با نگاه به او جرأت پیدا کنند، تا فکر تحول را در ذهن خودشان بگذرانند و در عملشان پیاده کنند - حرکت نمایند.

در راه ایجاد چنین کشور و جامعه و ملتی، عاجی جز این نیست که دانشجو و طلبه، حوزه و دانشگاه، روحانی و روشنفکرِ تحصیلکرده، در کنار هم، دوش به دوش هم و با هم، به سمت یک هدف حرکت کنند؛ بدون این نمی‌شود. او متدین است، و این آگاه به مسائل جهان و مسائل روز. امام (ره) تا حدود زیادی در این راه موفق شدند. امروز دانشجویان ما در جهت اسلامی حرکت می‌کنند، مجموعه‌های اسلامی در دانشگاهها دارای ارزشند و غالب دانشجویان ما، جوانان انقلاب و فرزندان انقلابند.

اصالت دادن به اسلام و رعایت احکام اسلام

البته نکته‌ی مهم در دانشگاهها، روش حاکم بر دانشگاه است. در دانشگاهها، روشها و روابط، باید صد درصد اسلامی بشود - که البته تا حدود زیادی شده است - و مدیریتهای باید برای اسلام در دانشگاهها، اصالت قایل بشوند. مادامی که دانشگاه، پرورشگاه متخصصان مسلمان و متعهد نباشد، دانشگاه مطلوب انقلاب نخواهد بود. و این نمی‌شود، مگر این که اساس و روش و سیستم در دانشگاهها اسلامی باشد. در سها، هر چه که می‌خواهد باشد؛ استاد، هر کس که می‌خواهد باشد؛ اما روابط، باید روابط اسلامی باشد؛ یعنی مدیر و دانشجویان و استادان، اصالت را به اسلام بدهند و رعایت احکام اسلام را بکنند.

ارزشهای اسلامی در دانشگاه باید مورد مسابقه قرار بگیرد، اسلام در دانشگاه غریب نباشد عمل و تعهد اسلامی یک چیز انگشت نما نباشد، نماز، امانت، صدق گفتار، صفا، برادری، عمل جهادی، درس خواندن از روی علاقه و صمیمیت، کمک به یکدیگر در فراگیری، تلاش برای تعمق در معلومات و دانشهای مختلف رایج باشد.

علم و دانش هم اسلامی و از اسلام است؛ و الا به دانشگاه رفتن و مقداری از بیت‌المال و امکانات مردم را مصرف کردن، و بدون این که یک نفر به علم دل بدهد و به فراگیری اهمیت بدهد، فقط برای این که بتواند سرهم‌بندی، تکه کاغذی به دست بیاورد و در سایه‌ی آن شغلی بگیرد، تا پولی گیر بیاورد - نه این که شغلی بگیرد، تا کاری بکند - این که اسلامی نیست. دانشجو هم اگر این طور درس بخواند، اسلامی نیست. استاد هم اگر این طور درس بدهد، اسلامی نیست. روابط اسلامی در دانشگاه این است؛ و الا جوانان و دختران و پسران ما بحمدالله مسلمانند.

احساس مسؤولیت کردن قشر جوان نسبت به مسائل انقلاب

نکته‌ی دیگری که در دانشگاه ما باید مورد توجه باشد، این است که این قشر جوان بایستی همیشه نسبت به مسائل انقلاب احساس مسؤولیت کند و خودش را از مسائل انقلاب برکنار نداند. انقلاب، امروز چه تکلیفی را به او املا می‌کند؟ از او چه می‌خواهد؟ او چه نقشی می‌تواند در پیشبرد انقلاب داشته باشد؟ وظیفه‌ی او چیست؟ قشر جوان باید از خیل عظیم مردم ما - که بحمدالله همیشه در صحنه‌های انقلاب حاضرند - جدا نشود و به رشد و آگاهی و باسواد شدن آنان کمک کند. در دانشگاه باید به روی مردم باز



باشد و دانشجو در محیط دانشگاه محصور نباشد. دانشجو باید با اعضای خانواده‌ی خود و با دوستانش، ارتباطات روشن‌تر داشته باشد و در مسائل کشور و مسائل جامعه سهیم باشد. این را شما جوانان بدانید که در تاریخ کشور ما - اقلماً در این هفت، هشت، ده قرن - برای جوان هوشمند و فرزانه، هیچ فرصتی مثل امروز وجود نداشته است. اگر از حدود دوره‌ی حمله‌ی مغول به این طرف، مروری در تاریخ بکنید (که البته باید تاریخ را یاد بگیرید؛ چون چیز مهمی است). اگر بخواهید وضع و موقع امروز را درست تشخیص بدهید و بفهمید که در کجا قرار گرفته‌اید، باید تاریخ را بدانید. تسلط به تاریخ، چیز خیلی مفیدی است)، خواهید فهمید که در تمام این دوران هفتصد، هشتصد سال - از قبل از حمله‌ی مغول تا حالا - هیچ وقت نبوده که به قدر امروز در این کشور، برای انسان فرزانه‌ی مستعد، امکان رشد وجود داشته باشد. البته در قرنهای چهارم و پنجم، در زمان رژیمهای دیکتاتوری غزنوی و سلجوقی و امثال اینها که مجال نفس کشیدن به کسی نمی‌دادند - آن طور که در تاریخها نوشته‌اند و این تاریخها هم خیلی حجت نیست - نظامیه‌ی هم می‌ساختند؛ اما این طور نبوده که راه معلومات و تحصیل، برای همه باز باشد. حالا نسبت به آن وقت قضاوت نمی‌کنیم؛ اما اگر از حدود حمله‌ی مغول به این طرف را ملاحظه کنید، خواهید دید که دوران، دوران جهالت و بی‌اعتنایی به معلومات و دوران پادشاهان مستبد خونخوار بدون یک ذره اعتنای به مردم بود.

بعد هم که مسائل فرهنگ جدید و دانشگاهها و امثال اینها به وجود آمد، هدف اول، با سواد کردن جوانان نبود. هدف اول، ساختن و پرداختن جوانان به شکلی بود که در جهت پیوستن هر چه سریعتر به قطبهای استعمار و استکبار جهانی - یعنی در جهت نوکری - به دستگاهها کمک کنند. در این دستگاهها، آن کسی عزیزتر بود که نوکتر باشد. فکر مستقل و آزاد و انسان سازنده مطلوب نبود؛ چون دولتها، دولتهایی بودند که اساس کارشان بر وابستگی به بیگانه‌ها بود.

رژیم پهلوی را کدام قدرت سرکار آورده بود؟ رضاخان را چه کسی سرکار آورده بود؟ محمدرضا را چه کسی سرکار آورده بود؟ اینها در تمام دوران سلطنتشان، در جهت منافع همان کسانی کار می‌کردند که اینها را سرکار آورده و قدرت بخشیده بودند. می‌دانستند که اگر از آنها قطع بکنند، امکان ماندن برایشان نیست. امروز نگاه کنید، در خلیج فارس چه خبر است. (۲۲۶) این دولتهایی که هستند، احساس می‌کنند رگ حیات و شیشه‌ی زندگیشان در دست امریکا است. دولت سعودی یک طور، دولت کویت یک طور، آن بقیه هم یک طور. کشور ما هم در رژیم سابق، مثل آنها بود. هدف و جهت حکومت، عبارت از پیوستگی و وابستگی و سرسپردگی بود. دانشجو را هم همان طور می‌خواستند؛ دانشمندی هم اگر می‌خواستند، همان طور می‌خواستند؛ مگر آدمی که به گوشه‌ی بی‌برود و کاری به کار آنها و خودش نداشته باشد و برای خودش زندگی حیوانی‌یی بکند.

🔗 زنده نگه داشتن اسلام و انقلاب، توسط حوزه و دانشگاه

امروز دورانی است که دانشگاه و دانشجو و جوان و زن و مرد، از هر قشر و نقطه‌یی از نقاط کشور، بدون اعتنا به وابستگیهای فAMILI و شخصی و قومی و منطقه‌یی و غیره، می‌تواند امیدوار باشد که بر عالم شدن، مؤثر شدن، مفید شدن برای کشور و تعیین کننده بودن در جهت حرکت مستقل و آزاد ملت خودش قادر است. این، چیز خیلی مغتنمی است.

امروز درس خواندن، حقیقتاً یک فرصت الهی است. در راه دین، در راه اسلام عزتبخش درس بخوانید؛ اسلامی که امروز به ملت ایران، این‌طور مکانت برجسته و مقام ممتازی در میان ملتها بخشیده است. مردم ما از قدرتها بیگانه‌اند، به تشرها و تهدیدهای ابرقدرتها بی‌اعتنا هستند و لبخند تمسخر بر لبهایشان نقش می‌بندد. اینها، عزت است.

الان شما به همین حادثه‌یی که در خلیج فارس اتفاق افتاده، نگاه کنید. هریک از این دولتهایی که هستند، چشمشان به دهان یکی از قدرتهاست که ببینند چه می‌خواهند، چه می‌گویند، چه اراده می‌کنند، تا خودشان را برطبق آن توجیه نمایند؛ حتی دولتهایی که معمولاً باور انسان نمی‌آید که این دولتها هم وابسته باشند! امریکا حرفی می‌زند، اینها به دنبال او، حرفشان را - اگر غیر از آن هم باشد - تصحیح می‌کنند! حالا حق چیست، مصلحت مردم چیست، وجدان چه می‌خواهد، هیچ مورد نظر نیست. طبیعی است که امریکا هم صددرد در جهت منافع قدرتهای استکباری خود - نه منافع مردمش - منافع کمپانیها، منافع آن دستهای پنهان و مرموزی که نظام امریکایی را تشکیل و به آن خط می‌دهند و آن را راه می‌برند، کار می‌کند؛ و الا ملت امریکا در حضور چندصد هزار سرباز امریکایی در بیابانهای عربستان، چه منافی دارد؟! منافع شرکتهای نفتی، شرکتهای فولاد، شرکتهای بزرگ چندملیتی، منافع آنهاست. همه چیز در خدمت منافع چنین مجموعه‌ی فاسد خدانشناس مردم‌نشناسی است.

در این میان، آن دولت و ملتی که حق و مصلحت و حرف درست را طبق معیارهای خود می‌سنجد و با شجاعت آن حرف را بر زبان می‌آورد، ملت ایران است. این، برای یک کشور و یک ملت، خیلی امتیاز است. این را انقلاب و اسلام به ما داده است. اسلام و انقلاب را باید زنده داشت و در راه آن تلاش کرد و ریشه‌های آن را عمیق نمود. برای این کار، مهمترین نقطه، حوزه و دانشگاه است.

🔗 درس خواندن، کار و تلاش طلاب و دانشجویان برای بیداری ملتها

طلاب جوان و عزیز و زحمتکش و قانع و مؤمن در حوزه‌های علمیه و نیز دانشجویان عزیز، این جوانان، این فرزندان و جگر گوشه‌های ملت، این بهترین و پاکترین عناصر جامعه‌ی ما در دانشگاهها، باید در خط اسلام و در جهت عظمت کشور و بلند کردن پرچم اسلام و بیدار کردن ملتهای عالم و روح بخشیدن به این دنیای مرده به وسیله‌ی دستهای استکباری، درس بخوانند و کار و تلاش کنند، تا مطمئن بشوند که فردای ایران اسلامی، به مراتب از امروز بهتر خواهد بود. این، هدف شماس است. این، هدف وحدت حوزه و دانشگاه است.



آبادانی دنیا و آخرت جامعه در وحدت حوزه و دانشگاه

- 🕌 حوزه و دانشگاه، دو نهاد اصیل دانشجویی
- 🕌 نتیجه عملکرد خوب حوزه و دانشگاه
- 🕌 علم و معنویت، دو بال جامعه
- 🕌 وحدت حوزه و دانشگاه یعنی ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران
- 🕌 دینی و انقلابی بودن محیط دانشگاه
- 🕌 اهمیت حوزه‌های علمیه در تشویق مردم به دین خدا
- 🕌 تکمیل زندگی مردم با حوزه و دانشگاه کامل

آبادانی دنیا و آخرت جامعه در وحدت حوزه و دانشگاه*

حوزه و دانشگاه، دو نهاد اصیل دانشجویی

موضوع دانشگاه، به خودی خود یک موضوع مهم است؛ همچنان که موضوع حوزه علمیه هم، به خودی خود یک موضوع اساسی و مهم است. وقتی ما «وحدت حوزه و دانشگاه» را عنوان می‌کنیم، بدیهی است مقصود این نیست که این دو را در عالم واقعیت به یک چیز تبدیل کنیم. زیرا اگر چه در گذشته، در حوزه‌های علمیه، همان دروسی خوانده می‌شد که امروز در دانشگاهها خوانده می‌شود، اما اگر فرض کنیم آن درس حوزه‌های علمیه، همان پیشرفتی را که تا امروز کرده است، می‌کرد، باز امروز باید به مقتضای تخصص و تشعب، هر گروه کار و درس خودش را دنبال کند. پس، مقصود این نیست. مبدا بعضی همین موضوع به این روشنی و وضوح را ندیده بگیرند و درباره غلط بودن شعار وحدت حوزه و دانشگاه قلمفرسایی کنند.

این را همه می‌فهمند: نه امام و نه دیگر بزرگواران نخواستند بگویند که دانشگاهها جمع شوند و قم بروند، یا شعبه‌ای از حوزه قم شوند. یا این که حوزه قم جمع شود و بیاید در دانشگاهها حل گردد، یا شعبه‌ای از آنها شود. هیچ کس این را نخواست و مطرح نکرد. مسأله این است که ما دو نهاد اصیل دانشجویی داریم. یکی متوجه به کسب علوم مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسائل روز و حادث شونده در زندگی است، که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسائل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه شؤون زندگی. آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کنج محراب یا کنج خانه است؛ بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر. این گروه، این را باید فراگیرند؛ احکام جدیدش را

تحقیق کنند؛ ناخالصیها و ناسرهمها را از آن بزایند و آن را با زبان مناسب، در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی، به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برسانند. این، وظیفه آن نهاد حوزه‌ای است و اسمش «حوزه علمیه» است.

نهاد دانشجویی دیگر، ناظر به اداره امور زندگی مردم، منهای مسائل مربوط به دین است. مردم معاش دارند، کسب دارند، ساختمان دارند، راه دارند، جسم دارند؛ شناساییهای گوناگون لازم است، تحقیق در امور زندگی مردم لازم است. علوم مختلف و انواع و اقسام دانشها، برای بهتر کردن و راه انداختن زندگی مردم وجود دارد. این نهاد هم مشغول فراگیری این دانشهاست که اینها را فرا گیرد و در آنها متخصص و صاحب نظر شود؛ درباره آنها تحقیق کند و آنها را برای پیاده شدن در جامعه آماده نماید؛ تحقیقات نو دنیایی را جذب کند و خودش به نوبه خود، تازه‌هایی در این دانشها بیافریند و به بشریت عرضه کند. این هم یک نهاد دانشجویی دیگر.

نتیجه عملکرد خوب حوزه و دانشگاه

حال اگر این دو نهاد دانشجویی خوب کار کنند و با هم رابطه متقابل دوستانه و از خود دانستن یکدیگر داشته باشند، معنایش این خواهد شد که این جامعه، هم دینش و هم دنیایش آباد خواهد شد. آنها جهتگیری زندگی جامعه را تصحیح می‌کنند؛ اینها حرکات زندگی جامعه را تسهیل می‌کنند. آنها فکر و ذهن و روح جامعه را آن‌چنان از زشتیها و نادرستیها دور می‌کنند که بفهمد به کجا باید حرکت کند، و اینها وسیله این حرکت را به دست او می‌دهند تا حرکت کند.

یک وسیله لازم است که ما از آن استفاده کنیم و راه بیفتیم؛ یک بینش لازم است که ما بدانیم به کجا باید راه بیفتیم. از کجا و به کجا، از کدام طرف؟ از کدام راه و به کدام هدف؟ این هر دو، برای زندگی انسانها لازم است. آن، دنیاست؛ این، آخرت است. این دو اگر با هم جمع شدند، «سَعَدَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ؛ حَصَلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» می‌شود. یعنی کسی که هم دنیا دارد، هم آخرت دارد. یعنی یک انسان خوشبخت. یعنی یک زندگی سعادت‌مند. یعنی همانی که انبیا آن را خواسته‌اند. لذا می‌بینید پیغمبر اکرم دین آورد، همان جهت‌گیری را آورد. بر معنویات تکیه کرد؛ اما پی‌در پی، ابزار مادی را هم به دست مردم داد. جاهایی را خودش، مباشرتاً علم را - یعنی علم زندگی و علم مربوط به اداره امور زندگی را - به دست مردم داد. یک جا هم که کار پیچیده‌تر می‌شد و محتاج تخصص بود، آنها را امر کرد که بروید علم یاد بگیرید، بروید بینش پیدا کنید، بروید به اشیا نگاه کنید.

در قرآن و سنت نبی اکرم، علیه و علی آله الصّلاة والسلام، راه کشف کردن، دیدن و پیدا کردن یاد داده شده است. لذا شما می‌بینید که هر کدام از این دو قسمت، در جوامع اسلامی صدر اول، یک اوج و شکوه دارد. در بخش دنیایی هم، به برکت اسلام، آنها قلّه دانش بشری شدند. این را که دیگر بنا نیست امروز غربیها سلب کنند. خاطره تاریخی از ملل مسلمان، که دیگر جای انکار نیست. اگر این دو تا، یعنی دنیا و آخرت، با



هم جمع شوند، این خواهد شد که گفتیم. اما اگر هر کدام از این دو گرفته شود، اشکالی به وجود می آید.

علم و معنویت، دو بال جامعه

امروز، در نظامهای ساخته و پرداخته فرهنگ غرب - چه در خود منطقه جغرافیایی غرب، چه در جاهای دیگر دنیا در بخش ابزار و وسایل زندگی تا آن جا پیشرفت کرده اند که به کرات آسمانی رسیده اند. این از لحاظ علمی، انصافاً فوق العاده است. این را که دیگر نمی شود منکر شد. فرض بفرمایید به آسمانها بروند و دوربینهای تلسکوپ را در آن جا تعمیر کنند. این، پیشرفت عظیمی برای بشر است. اما اگر از نظر جهتگیری زندگی، بینشی که انسان به آن احتیاج دارد، نباشد، اصلاً این ابزار برای بشر هم لازم نیست؛ بلکه مضر است. انسان امروز، از این نظر عقب مانده است. دستش خالی است. معنویت در دنیا نیست. جهتگیری درست، نیست. برای همین است که دنیا پر از ظلم و جور است. افسوس که بعضی، مطلبی به این وضوح را نمی فهمند! مگر این دنیا مال بشر نیست؟! مگر این علم و پیشرفت برای این نیست که انسان از آنها استفاده کند؟! وقتی ما می بینیم در دنیا وضعی است که اکثر انسانها، روز به روز بدبخت تر می شوند و عده ای با همان ابزار پیشرفتهای علمی که مال انسان است، بر انسانیت این گونه فشار می آورند، این کافی نیست که کسی بفهمد یک بال انسانیت شکسته و افتاده است؟!

این، بال معنویت است. اگر ما هم در جامعه خودمان، جنبه معنوی را ندیده بگیریم؛ آن را حذف نماییم، یا کوشش کنیم از صحنه خارج کنیم، همین خواهد شد. از وقتی که ترشحات و نشانه ها و طلعه های فرهنگ غرب، به صورت قصه و نقشه - نه به صورت طبیعی و آنچه که لازمه زندگی عمومی بشر باشد - به کشور ما سرآزیر شد - از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه - مبارزه با دین و تلاش برای منزوی کردن دین هم شروع شد. البته عده ای، اینها را از زمان رضاخان می دانند و مربوط به سلاطین قاجار نمی دانند. اما این، یک واقعیت است. منزوی کردن علمای دین؛ منزوی کردن دین؛ سعی در استخدام نیروهای برای مقاصد خبیث که شروع شود، جامعه، جامعه ای خواهد شد که از لحاظ وسایل و ابزار زندگی - که ما به آن می گوئیم: دنیا؛ یعنی همان که در علوم امروز، علوم دانشگاهی نامیده می شود - پیشرفت می کند. اما آن جامعه، یک جهت ناقص است و آن، جنبه معنوی است.

حالا یک وقت است که جامعه ای در جنبه علوم مربوط به ابزار زندگی پیشرفتی دارد. مثل جوامع غربی. اما یک وقت در همان هم پیشرفت ندارد. مثل بسیاری از جوامع تابع غرب که معنویت را حذف کردند، مادیت را هم نتوانستند جلب کنند! مثل وضع زندگی خود ما در دوران حکومت پهلویها: معنویت را طرد کردیم، مادیت را هم نتوانستیم به شکل مدرن و جدید و علمی و واقعی اش به داخل کشور بیاوریم. یعنی «خسر الدنیا والآخره» شدیم!

آن طرف قضیه هم، همین طور است. یعنی اگر جامعه ای، فقط به جنبه های معنوی بپردازد و از علوم غافل بماند؛ از پیشرفت علمی، از کشفیات علمی، از نوآوریهای علمی، از تحصیل علم میان فرزندان میهن، از



ساختن انسانهایی که بتوانند زندگی را به شکل متناسب با نیازهای بشر در آورند - با سهولت و سرعتی که امروز دنیا طلب می کند و نیازمند آن است - غافل بماند، باز یک بال دیگرش شکسته است. خیال نکنید که اسلام طرفدار این است که همه چیز منحصر بشود در مسائل روحی و معنوی و نظر به مادیات نباشد! نه! این انحراف، همان اندازه بزرگ است که آن انحرافِ اول. اسلام، انزوا از دنیا و زندگی را، به صورتی بسیار روشن رد کرده است.

در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، این را مشاهده می کنید. نهج البلاغه ای که کتاب زهد است، بر سر آن کسی که زندگی دنیا را رها کرده است، به خیال این که آخرت خودش را درست کند، فریاد می زند. اسلام این گونه نیست.

🌸 وحدت حوزه و دانشگاه یعنی ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران

پس، این دو باید باشند؛ اما با هم باید باشند. این دو نهاد دانشجویی، باید هر دو کار را بکنند. اما هم خوب کار کنند؛ هم نسبت به یکدیگر از تباطات عاطفی درستی داشته باشند. یکدیگر را طرد نکنند. استعمارگران و کسانی که می خواستند بر این کشور سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و غیره پیدا کنند، دین را از محیط دانشگاه حذف کردند. راه پیدا کردن این سلطه این بود که دین را حذف کنند. اهل دین و علمای دین را حذف کنند. یا اگر به کل از بین نمی برند، آن را به صورتهای بی جانی تبدیل کنند. این، کاری بود که از همان اوانی که اشاره کردم - تقریباً از همان صدوپنجاه سال پیش؛ در اواخر حکومت ناصرالدین شاه - دنبال شده است. حالا علما هم باشند برای وقتهایی که شاید وجودشان لازم باشد و از آنها استفاده کنیم؛ اما بدون روح و معنای عالم دین. این را می خواستند.

البته رضاخان آمد قلدری و بی عقلی کرد و همان ظاهرش را هم خواست در سطح جامعه و بخصوص در محیطهای علمی حذف کند. نیت این بود. لذا در محیطهای دانشگاهی ما، دین یک چیز بیگانه شد. دانشگاه ما را این طور ساختند. یک چیز بیگانه؛ چرا؟ هدف بسیار روشن بود. برنامه بسیار زیرکانه ای بود. برای این که اگر دین در دانشگاه نباشد، آن کسانی که در این فضا پرورش پیدا می کنند، در آینده همان سردمداران و سررشته داران زندگی هستند، که بی دین شده اند و به سهولت جامعه را به سمت بی دینی خواهند کشاند! این، هدفی بود که دنبال شد و انصافاً هم، تا مدتی و در برهه طولانی ای از زمان، موفق شدند. محیط دانشگاه را محیط بیگانه از دین کردند.

البته نمی توانستند دانشگاه را از انسانهای متدین، به کلی خالی کنند. این روشن است. بالأخره جوانان این مملکت، بچه های خانواده های متدین بودند و به دانشگاه می آمدند. عده ای، البته، از دین خارج، یا به آن بی اعتنا یا سرد می شدند. اما عده ای هم متدین می ماندند. همان زمان هم داشتیم. پس، معنایش این نیست که در دانشگاه، آدم متدین نبود. بلکه معنایش این است که در دانشگاه، آن آدم متدین، غریب بود. همان دختر متدینی که می خواست دین و حجاب خود را نگه دارد، در دانشگاه کشور اسلامی و مسلمان



- کشور ایران - در آن زمان، غریب بود. پسر دانشجوی متدین هم غریب بود. استاد متدین هم غریب بود. روال عمومی دانشگاه، هیچ‌گونه کمکی به او نمی‌کرد. بلکه در موارد بسیاری، معارضة و اصطکاک هم با او درست می‌کرد. اما اگر دانشجو یا استاد، بی‌دین و لایبالی بود، روال عمومی دانشگاه با او هیچ‌گونه اصطکاکی نداشت. به او میدان داده می‌شد.

این راه، غلط بود. این، همان چیزی است که امام بزرگوار همیشه از آن نالید و شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» برای مقابله با این درست شد. این جاست که معنای وحدت حوزه و دانشگاه فهمیده می‌شود. وحدت در اهداف کلی؛ وحدت در کامل ساختن این ملت و این کشور و حرکت با یکدیگر و عبور در دو خط موازی، بدون اصطکاک با هم. یعنی هر دو، کار خودشان را بکنند؛ اما برای یک هدف و آن هدف، ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران است. این طور باید حرکت کرد.

دینی و انقلابی بودن محیط دانشگاه

در دانشگاه، هنوز انگیزه‌های ضدّ دینی کم نیست. نمی‌گوییم در بین دانشجویان زیاد است. دانشجویان، بچه‌های این ملت و امروز بچه‌های انقلابند. بچه‌هایی که امروز در دانشگاه هستند، بچه‌های ساخته و پرداخته انقلابند. اگر کسری هم در اعتقادات آنها باشد، تقصیر ماست. تقصیر کسانی است که بایستی دین را به اینها تعلیم می‌دادند.

دانشجو در محیط دانشگاه، از لحاظ اعتقاد و عمل و گرایش دینی، هیچ مشکلی ندارد. اما هنوز هم بعضی از دست‌اندرکاران و استادان هستند که نسبت به دین و احساسات و ایمان و انگیزه‌های دینی و انقلابی، مسأله دارند. اینها باید نتوانند در دانشگاه اثر بگذارند. من نمی‌گویم چگونه. اما اینها باید نتوانند محیط دانشگاه را با افکار و انگیزه‌ها و احساسات غلط خودشان، تحت تأثیر قرار دهند؛ چون این امر، مایه بدبختی ملت است. مایه سلطه بیگانگان است. مایه ناقص ماندن زندگی یک ملت است.

دانشگاه باید یک محیط دینی باشد. در دانشگاه باید متدینین احساس کنند که فضای عمومی آن جا به آنها کمک می‌کند. البته تدین، دین، معنویت و اخلاق، و از جمله شعب این معنویت، همین احساسات انقلابی است. امروز کسی نمی‌تواند بگوید «من متدین هستم»، اما در تضاد با انقلابی باشد که براساس دین است. البته سلیق خاص را نمی‌گوییم. همه سلیقه‌ها و مذاقها، وقتی که اهل دین و معنویتند، باید بتوانند در این محیط زندگی کنند. نباید یک فرد بر فرد دیگری فشار بیاورد که «شما حتماً این طور که من فکر می‌کنم فکر کن!» لذا است که تشکلهای دانشجویی باید باشند و هر کدام کار خودشان را بکنند. همه کار کنند و همه هم خوب کار کنند. بخصوص با حضور روحانیون محترم در دانشگاهها - اگر ان شاء الله این شکلی که جدیداً دنبال می‌شود، و آن چنان که بنده آرزو می‌کنم و دوست می‌دارم پیش برود - این معنا، یعنی این جنبه معنویت و روحانیت در داخل دانشگاه، بیشتر تأمین خواهد شد.

اهمیت حوزه‌های علمیه در تشویق مردم به دین خدا

عین همین مسائل، نسبت به حوزه است. من درباره مسائل حوزه، حرفها و سخنها دارم و گفته‌ام. اما این‌جا چون چهره عمومی، چهره دانشجویی است، بیشتر به دانشگاه پرداختم. لکن مسائل حوزه هم، همین‌طور است. حوزه هم به این‌که خود را به روز کند احتیاج دارد. حوزه علمیه قم، به عنوان قلّه حوزه‌های علمیه، و به دنبال آن حوزه‌های دیگر علمیه، باید کاری کنند که دین خدا در بین مردم، مورد رغبت و شوق قرار گیرد. دین را آن‌چنان که خدا خواسته است، باید به مردم ارائه دهند. این هم احتیاج به تحقیق، به نوآوری، به روشنفکری، به آگاهی از دنیا و به خالی بودن از هواها و هوسهای دنیایی دارد. اگر نه در همه؛ لاقلاً در بخش عظیمی و حداقل در کسانی که دست‌اندر کار و مسؤول هستند. لذا شما می‌بینید درباره مرجع تقلید، چه سختگیری‌هایی در اسلام هست: «صائناً لنفسه، حافظاً لدینہ، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه.»

و دیدیم که یک مرجع تقلید با این خصوصیات - مرحوم آیه‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله علیه، بر طبق شناخت و تشخیص من، حقاً و انصافاً همین خصوصیات را داشت - وقتی از دنیا رفت، جوش و خروش عظیمی در دل‌های مردم به وجود آمد. این، نشان داد که احساسات و ایمان مردم ایران چیست. ضمناً، خنثی بودن و خنثی شدن تبلیغات و تلاش‌های دشمنان را نشان داد.

حوزه باید طوری باشد که از این قبیل، انسان‌های شایسته، زیاد پرورش دهد. همه به سنین بالا نمی‌رسند. همه به مرجعیت نمی‌رسند. اما انسان‌های خوب، در هر رتبه که باشند، وجودشان شایسته و مفید و مؤثر است؛ به شرطی که این دو با هم تلاش کنند، با هم انس داشته باشند و از تجربیات علمی هم استفاده کنند. اینها نکاتی است که در دیدارها و سخنرانیها، مکرراً گفته می‌شود.

تکمیل زندگی مردم با حوزه و دانشگاه کامل

آنچه من می‌خواهم عرض کنم و این بیانات با توجه به آن انجام شد، این است که این دو باید ناظر به یک هدف باشند و آن، تکمیل زندگی مردم است. حوزه کامل؛ دانشگاه کامل. هر کدام به معنای کمال حقیقی خودشان؛ و هماهنگی این دو با هم. آن وقت ملت، ملت مستقل، و جامعه ایرانی، جامعه‌الگو دهنده خواهد شد. یعنی این انزجار شما نسبت به دشمنان دین - دشمنان مقتدر دین که امروز از قدرت دنیایی برخوردارند - تثبیت خواهد شد. نفی ملت ایران، یعنی آن کلمه نفی‌ای که ملت ایران، از زبان خودش صادر می‌کند. آن «نه» ای که می‌گوید، یا اثباتی که از زبان جاری و صادر می‌کند، هر دو، در دنیا الگو خواهد شد. امروز، بشریت به این الگو نیازمند است.

روحانیت و تحقق دانشگاه اسلامی

- تغییر شاکله دانشگاه به شاکله‌ی اسلامی
- روحانی موفق در دانشگاه
- شرط کافی برای حضور روحانی در دانشگاه
- ضرورت وجود روحانی عالم، آگاه و بی‌اعتنا به دنیا در دانشگاه

تغییر شاکله دانشگاه به شاکله‌ی اسلامی

واقعیت این است که دانشگاه‌های ایران روزی متولد شدند که در فضای این کشور از دین خبری نبود. نه این که کسی متدین نبود! چرا! در مساجد و در محیطها و مدارس دینی و منازل علما، دین حاکم بود. لکن در آن بخش از کشور که برای آن و به منظور هدف‌دهی به آن نسل و آن مجموعه، دانشگاه تشکیل می‌شد، دین مطلقاً حاکمیت نداشت. در کل کشور هم که معلوم است؛ با دین مبارزه می‌شد. اگر چه بچه‌های خود ما - یعنی همین بچه مسلمانها - به همان دانشگاهها رفتند، و اگر چه بسیاری از اساتید و گردانندگان امور دانشگاهها، حتی در دوران گذشته هم مسلمان بودند؛ لکن هیچکدام از این دو عامل - یعنی وجود دانشجو و استاد مؤمن - نمی‌توانست بر بافت و بنیان و شاکله‌ی دانشگاه، تأثیر بگذارد. شاکله‌ی دانشگاه، همانی است که بنیانگذاری کردند. اما امروز باید آن شاکله به شاکله‌ی اسلامی تغییر پیدا کند. این یک امر قطعی است.

ما یک وقت - چند سال پیش از این - در محیط دانشگاه عرض کردیم: «وقتی یک نفر آدم معمولی برای تحصیل به حوزه‌ی علمیه می‌رود، پس از چند سال ماندن در آن جا، هنگامی که خارج شد فردی پایبند و کاملاً وابسته به دین است؛ آلا این که ما خَرَجْ به عِلّت و جهتی باشد. طبیعت امر ایجاب می‌کند عین همین حالت در دانشگاهها هم باید باشد. یعنی دانشگاه ما باید به گونه‌ای تجدید بنیان شود که اگر کسی وارد آن شد و نسبت به دین، تقیّد و اهتمام و معرفتی نداشت، همه‌ی آنها را پیدا کند و وقتی از دانشگاه خارج می‌شود، به طور کامل وابسته به دین باشد. فرقی هم نمی‌کند که آن فرد، پزشک باشد، روانشناس

باشد، جامعه‌شناس باشد و یا در رشته مهندسی و حسابداری تحصیلاتش را به پایان برده باشد. این شاکله‌ی صحیح دانشگاه در جامعه‌ی اسلامی است.

🌟 روحانی موفق در دانشگاه

و اما، چگونه می‌توان به این هدف دست یافت و به این مطلوب، جامعه‌ی تحقّق‌پوشاند؟ یکی از راهپایش، حضور شما، آقایان، در دانشگاههاست. نه این‌که بخواهیم بگوییم صرفاً با حضور شما، چنین امری تحقّق پیدا خواهد کرد؛ نه! این، هدف ما و غایت مطلوب ماست که دانشگاهها شاکله‌ی اسلامی پیدا کنند. برای رسیدن به این منظور، باید دولت، وزارتها، دست‌اندرکاران، وسایل ارتباط عمومی کشور از قبیل صدا و سیما و مطبوعات، علما، حوزه و همه و همه، مدّتها کار کنند. همان‌طور که گفتیم، بخشی از تحقّق این هدف، ارتباط به حضور شما آقایان در دانشگاهها دارد. البته، موضوع حضور شما آقایان در دانشگاهها و این ترتیب جدید، داستانش مفصل است. ما امیدواریم این ترتیب جدید، فاقد نقایص ترتیب قبلی باشد و فقط از کمالات آن برخوردار گردد. ترتیب قبلی، البته نقایصی داشت؛ اما همه‌اش - پای تاسر - نقص نبود. این طور می‌توان گفت که کمالات زیادی هم داشت. ما می‌خواهیم که این ترتیب جدید، آن کمالات را هر چه که بود، به‌تمام‌ها داشته باشد و آن نقایص را مطلقاً نداشته باشد. به این طرف می‌خواهیم برویم؛ و اگر بخواهیم این طور شود، باید آقایان در دانشگاه، جنبه‌ی روحانی داشته باشند. این، آنی است که من دائماً رویش تکیه می‌کنم. شما آقایان باید به عنوان روحانی - و نه مأمور و کارمند معمم - در دانشگاهها حضور داشته باشید. بعضی خیال می‌کنند مسؤولان دفاتر نمایندگی در دانشگاهها، باید حتماً تشکیلات، دفتر و دستک و برو بیایی داشته باشند، یا هر مسؤول، برای خودش یک رئیس دفتر، همراه با چند باب اتاق و چند خط تلفن و غیره و غیره داشته باشد. نه این‌که بنده مخالف با این امور باشم. بالاخره اینها ابزارهای کار است. گاهی لازم است، گاهی لازم نیست. گاهی کمش لازم است و گاهی بیشترش. حرف من این است که وقتی طلبه، برای پذیرش مسؤولیتی وارد دانشگاه می‌شود، به حیث طلبه و به حیث آخوند و روحانی حضور پیدا کند. عرض ما این است. همچنان که روحانی وقتی به یک کارخانه یا مسجد و بازار می‌رود، به حیث روحانی می‌رود، در دانشگاه نیز همین‌طور برود. البته آخوند در بازار یک نوع کار دارد و یک نوع خاص از آخوند هم برای بازار لازم است. برای دانشگاه هم یک نوع آخوند با یک سلسله کارها احتیاج است.

من بر اثر ارتباط و معرفت و آشنایی‌ای که کم و بیش با محیطها و اشخاص دانشگاهی داشته‌ام، این طور می‌فهمم که اگر بخواهید موفق باشید، باید روحانی خوبی در دانشگاه باشید. اگر روحانی خوبی در دانشگاه شدید، آن وقت اختیاراتی که در اساسنامه‌ها می‌نویسند و به صورت بخشنامه ابلاغ می‌گردد و معمولاً از ده مورد، یک موردش هم عمل نمی‌شود، بدون نوشتن و ابلاغ، حاصل و عمل خواهد شد. یعنی یک روحانی موفق که دانشجو او را دوست دارد و محیط دانشگاه قدرش را می‌داند، وقتی در آن محیط، با فلان معاون



آموزشی، فلان رئیس و یا فلان استادِ فلان رشته که آدم نابابی است مواجه شود، اگر یک اشاره بکند دیگر آن فرد ناباب نمی‌تواند در آن جا زندگی کند. هیچ احتیاجی هم نیست که در صراط گزینش بگوییم از فلان کس سؤال کنید. مگر تا به حال که در راههای گزینشی سؤال کرده‌اند، تأثیر هم کرده است؟ چقدر تأثیر اساسی کرده است؟

❏ شرط کافی برای حضور روحانی در دانشگاه

من این را عرض می‌کنم. نقطه‌ی اصلی توجه و همت بنده در حضور شما آقایان این است که به آن توجه کنید. یک پیشنهاد خوب، یک مسأله‌گوی خوب، یک میبین مفاهیم دینی خوب و یک رفیق خوب برای مراجعینتان در دانشگاه باشید. اگر این چند خصوصیت را داشته باشید، یک روحانی موفقید. سر وقت در نمازتان حاضر باشید. برای مراجعه‌ی آن دانشجو یا آن استاد که می‌خواهد پیش شما بیاید درد دل کند، حرفش را بزند یا مشورت بخواهد، وقت کافی بگذارید. در جلسات و در برخوردها، مفاهیم اسلامی و قرآنی متعالی و اساسی را که روی آنها مطالعه و کار کرده‌اید، ارائه کنید و از حرفهای عوامانه، بی‌مطالعه و سر هم بندکنی بپرهیزید. اگر بخواهید برای مفاهیم متعالی و اساسی حدی عرض کنم، می‌گویم حدّش هم کتابهای مرحوم مطهری است. به نظر بنده، هر طلبه‌ای که کتابهای مرحوم مطهری را بلد باشد، یک روحانی کافی برای دانشگاههاست. همین. کتابهای مطهری را از لحاظ معارفی کاملاً بلد باشد. البته باید با مسائل کشور هم آشنا باشد؛ چون فقط مسائل دینی نیست. البته اگر بیشتر و بهتر هم بلد بود که دیگر چه بهتر! نه این که بخواهیم بگوییم غایتش آن است. می‌خواهیم بگوییم: یک حدّ کافی است.

❏ ضرورت وجود روحانی عالم، آگاه و بی‌اعتنا به دنیا در دانشگاه

خلاصه این که، محیط دانشگاه باید روحانی را عالم و آگاه و بی‌اعتنا به دنیا بیابد. این سه عنصر، لازم است. عالم باشد؛ یعنی بداند که در رشته‌ی خودش اهل علم و دانش است و عوام نیست. چون همان طور که می‌دانید، عوام معمم هم داریم. ای بسا آدمهایی که عوام عوامند. از مسائل دینی هم پرسید، چندان وارد نیستند. ای بسا آدمی که عوام نیست و عالم است؛ اما آگاهی و هوشیاری و بینش ذکاوت‌آمیز ندارد. این هم به درد نمی‌خورد. و سومی همان بی‌اعتنایی به زخارف دنیاست. البته نمی‌گوییم گرسنگی بکشد، یا از همین حداقل رایج معمول اجتناب کند؛ نه. حرص به دنیا از او فهمیده نشود. رغبت به دنیا، از او دیده و ملاحظه نشود.



نفوذ علمی و دینی، وظیفه روحانیت در دانشگاه

❁ احتیاط علمی و اخلاقی، در برخورد با دانشجو

❁ عامل نفوذ روحانی در دانشگاه

❁ دوره نفوذ روحانی در دانشگاه:

❁ الف) علمی

❁ ب) دینی

❁ رعایت پرهیز از تشریفات برای روحانی عازم به

دانشگاه

نفوذ علمی و دینی، وظیفه روحانیت در دانشگاه *

مطلبی که قبلاً بنده را نسبت به قضیه‌ی حضور آقایان و علما در دانشگاهها نگران می‌کرد، این بود که خوف داشتیم مبادا حضور ناقص و احياناً در مواردی حضور معیوب ما در دانشگاهها، اثر معکوس بخشد. بحمدالله با اقداماتی که شروع شده و بعضاً تحقق پیدا کرده، امید است دیگر جای آن نگرانی نباشد. این نگرانی بنده در گذشته بود. البته مطلب این نبود که توقع داشته باشیم روحانی، دانشجویان را به دین و به روحانیت، معتقد و علاقه‌مند کند؛ نه. می‌ترسیدیم طوری شود که اثر معکوس دهد. اثر معکوس که می‌گوییم، یعنی در گیربها و ارائه‌ی ناقص چیزی که ایمان دانشجو را نتواند به خود جلب کند، موجب شود که دانشجویان همان عقیده‌ای هم که قبلاً به روحانیت پیدا کرده بودند و به تبع آن، عقیده به دین را از دست بدهند. این نگرانی بنده بوده است. حال ممکن است بعضی از آقایان این نگرانی را چندان موجه ندانند و بگویند: خوب؛ روحانی می‌رود آن‌جا؛ اگر نتوانست کاری کند، نتوانسته است دیگر. زیر صفر که نخواهد شد!

احتیاط علمی و اخلاقی، در برخورد با دانشجو

به هر حال، من به خاطر طول مدّت رابطه با قشر دانشجو و محیط دانشگاهها - چه در دوران گذشته و چه بعد از انقلاب - نگران بودم و آن‌طور تصوّر می‌کردم. امروز هم اگر بخواهیم وجود بابرکت آقایان در دانشگاهها، ان شاءالله از همه جهت مبارک و برکاتش مسلم و محقق و ماندگار و مستمر باشد، راهش این است که هم در برخورد علمی و هم در برخورد اخلاقی با دانشجویان، نهایت احتیاط رعایت شود. اگر در

محیط دانشجویی موضوعی مطرح می‌شود که اطلاع‌چندانی از آن نداریم، هیچ مانعی ندارد بگوییم: این مسأله درست برایمان روشن نیست؛ باید به مطالعه بپردازیم تا مسأله را روشن کنیم. اتخاذ این رویه، ایمان دانشجو را نسبت به ما زیاد خواهد کرد. فرض بفرمایید حادثه‌ای در دانشگاه پیش می‌آید که چند نفر دانشجو نسبت به آن حساسیت دارند. آنها دوروبر ما می‌آیند تا مطالبی را عنوان و القا کنند. اگر واقعاً به نظر ما - بیننا و بین الله - حکم شرعی و خداپسند بودن قضیه صاف نشد، آن را صریح و روشن بگوییم. گاهی اتفاق می‌افتد که دانشجویان می‌گویند: آقا، ببینید! فلان انتصاب انجام گرفت، فلان کار بد انجام شد؛ شما موضعی بگیرید، حرفی بزنید، کاری نکنید. از این حرفها به انسان می‌گویند و فشار هم می‌آورند. ما در چنین مواقعی باید درست نگاه کنیم. اگر احساس کردیم قضیه به آن اهمیت یا بدی نیست که آنها می‌گویند و لازم نیست در مقابلش موضعی اتخاذ کنیم و یا راهش این نیست؛ غرض، برای ما روشن نشد که تکلیف شرعی و الهی ماست که موضع مطلوب آنها را اتخاذ کنیم؛ صریح و پوست کنده بگوییم: آقا! احساس تکلیف نمی‌کنم که باید اقدامی از طرف من صورت گیرد. با چنین حرف صریحی، ممکن است چند نفر از ما گله‌مند شوند و برنجند؛ اما ایمانی در دل آنها به وجود خواهد آمد که با خود خواهند گفت این روحانی بر طبق عقیده‌ی دینی و تکلیفش عمل می‌کند. این، قیمت دارد.

عامل نفوذ روحانی در دانشگاه

حاصل مطلب این است که پایه و بنای دانشگاههای ما بر بی‌دینی بوده است. خشت دانشگاه کشور در زمان رضاخان نه فقط بر اساس بی‌دینی، بلکه بر اساس مخالفت و مبارزه‌ی با دین نهاده شده است. کسانی هم که اولین فعالین، اساتید و مدیران این دانشگاهها محسوب می‌شوند، عناصر ضد‌دین بودند. کسانی بودند که به دین هیچ اعتقادی نداشتند و فکر می‌کردند موضوعات دینی خرافات است. اصلاً پایه‌ی دانشگاه کشور ما این‌طور گذاشته شده است؛ درست مثل پایه‌ی روشنفکری کشور ما که بر ضدیت با دین گذاشته شد. کسانی که از اول - از دوران قاجاریه - روشنفکری ایران را بنیانگذاری کردند - میرزا ملکم و امثال او - اساساً آدمهای ضد‌دین بودند. نمی‌گوییم از کسی پول می‌گرفتند که با دین مبارزه کنند. ممکن است بعضی‌شان این‌طور بودند، لکن حکم کلی نمی‌کنم که همه پول گرفته بودند تا با دین مبارزه کنند. تحصیلکرده‌های اروپا بودند؛ تحصیلکرده‌های روسیه‌ی تزاری آن روزگار هم بودند. اصلاً آنها برای دین اعتقادی قائل نبودند. می‌گفتند این حرفها چیست؟ آخوندی! آخوندها کی‌اند؟ چی‌اند؟ جز یک عده مزاحم، جز یک عده اذیت‌کن، جز یک عده بیسواد!؟ عقیده‌شان این بود. این دانشگاه پایه‌اش این‌طور گذاشته شد. توجه می‌کنید؟

تکان انقلاب؛ آن حرکت عظیمی که انقلاب در همه جا به وجود آورد، بسیاری از این تصوّرات را دور ریخت. البته قبل از انقلاب هم یک عده اساتید متدین و مؤمن و خوب، در این دانشگاه - به خاطر این که در اقلیت بودند - بروز پیدا کردند. این معنا یادتان باشد؛ این نکته‌ی مهمی است: علت این که قبل از انقلاب - مثلاً



بیست سال قبل از انقلاب - چند استاد متدین در دانشگاه پیدا شدند و بروز و ظهور یافتند - یعنی تبرز پیدا کردند - این بود که در اقلیت بودند. چون محیط، محیط بی‌دینی بود، چند نفر همدیگر را پیدا کردند، با هم اجتماع نمودند و اجتماعشان مایه‌ی تبرزشان شد. و الاً این‌طور نبود که واقعاً یک‌یک اینها آدمهای برجسته، مبارز و این‌چنانی باشند. بعد هم که انقلاب آمد، حرکت عظیمی داد و یک فضای دینی را در محیط دانشگاه به‌وجود آورد؛ آن‌هم یک فضای دینی غیر عمیق و غیر ماندگار، آن امر بی‌دینی در استخوان‌بندی‌اش بود. یعنی فضای دینی، درست به جشمش فرونرفته و نفوذ نکرده بود. از این روست که شما امروز، پانزده سال پس از پیروزی انقلاب، به دانشگاه که می‌روید، آن‌جا را محیط دین نمی‌بینید. پانزده سال که زمان زیادی نیست. آری؛ بی‌دینی، عرف حاکم نیست. مثل گذشته نیست که بی‌دینی عرف حاکم بود و اگر کسی می‌خواست بی‌دین نباشد، باید به‌گونه‌ای خودش را نجات می‌داد. پسری ریش‌داشته باشد؛ دختری حجاب‌داشته باشد؛ کسی نماز بخواند؛ سر کلاس با یک منکر مقابله شود و ... اینها یک مجاهدت لازم داشت. امروز آن‌طور نیست. با این همه، حاکمیت دین هم - آن‌گونه که توقع داریم - در دانشگاه وجود ندارد. آقایان به این نکته هم توجه کنید: در طول این سالین متمادی، هم دولت ما دولت دینی بوده، هم وزرای ما غالباً وزرای متدین بوده‌اند و هم آقایان روحانیون در دانشگاه حضور داشته‌اند. در عین حال، آن عرف دینی، آن فرهنگ دینی و آن گرایش دینی، به اعماق نرفته است. پس عیبی در کار است. مگر می‌شود این را منکر شد؟ اشکالی در کار است. البته بسیار راحت است که ما اشکال را فوراً برگردانیم به این که بودجه نمی‌دهند و چه نمی‌کنند! نه؛ به نظر من درست نیست که ما همه‌ی اشکالات را برگردانیم به این که بودجه نبود، حمایت نبود، پشتیبانی نبود و چه نبود. جماعت آخوند با وجود مخالفت زمینه‌هاست که مثل یک گل آتش می‌رود و جایی - دوروبر خودش را - به رنگ خودش درمی‌آورد. در بازار، در محیط‌های صنعتی، در محیط‌های اداری، در محیط خارج کشور و در محیط اختناق ضدانقلاب که یک آخوند در مرکز غیردینی نفوذ می‌کرد، مگر حمایت و پول و میز و تلفن و نوکر و مستخدم در کارش بود؟ آخوند با معنویتش نفوذ می‌کند. آن معنویت باید امروز در ما که با دانشگاهها سروکار داریم، بروز داشته باشد.

🏠 **دو راه نفوذ روحانی در دانشگاه:**

🏠 الف) علمی

دو جنبه را باید در نظر بگیرید. یکی جنبه‌ی علمی است. باید نفوذ علمی کنید و دانشجو اعتقاد پیدا کند که آقا عالم است. راهش هم این است که هر چه را نمی‌دانیم - یعنی مجهول را - به صورت معلوم نبافیم. این، کار را خراب می‌کند. اگر هر جای دیگر هم خراب نکند، در محیط دانشگاه خراب می‌کند. این تجربه‌ی بنده است. شما این را به عنوان حرف آدمی بشنوید که در مسائل دانشگاه، اندکی تجربه دارد. در

محیط دانشگاه، اگر چیزی را ندانستید، بگویید: متأسفانه نمی‌دانم؛ باید نگاه کنم. نگاه می‌کنم، می‌آیم می‌گویم. بعد هم بروید نگاه کنید و بیایید خوبش را، بهترینش را ارائه دهید. این، راه نفوذ علمی است.

ب) دینی

دومین جنبه هم، نفوذ دینی است. یعنی عملاً باید معلوم کنید؛ به زبان نمی‌شود. این مورد هم از مواردی است که اثبات آن به زبان امکان ندارد. هر چه بیشتر به زبان اصرار کنید، مثل کسی است که می‌خواهد حرف خودش را با قسم خوردن ثابت کند. هر چه بیشتر قسم بخورد، اعتماد طرف کمتر می‌شود. هیچ وقت به زبان نگویید: آقا ما برای خدا کار می‌کنیم؛ آقا ما فلان. نه؛ این حرفها را کنار بگذارید. عملاً نشان دهید که نیت، خالص و خدایی است. چگونه می‌توان این کار را کرد؟ هر جا بینکم و بین‌الله دیدید و تشخیص دادید که صد در صد، مسأله خدایی نیست؛ بدون خجالت، بدون ملاحظه، بدون رودربایستی و بدون تأثر از فشار طلبها و خواستها و توقعات زیادی، بگویید که در این مورد نمی‌توانم نظر بدهم؛ نمی‌توانم بگویم. اگر گفتند: آقا این کار را بکنید؛ آقا فلان. بگویید نمی‌توانم. نگویید: خطر دارد؛ این جا چه می‌شود. آن جا که به این نتیجه می‌رسید باید اقدام کنید، بگویید: من باید بگویم. بروید سراغ آن تکلیف. شما روحانی هستید، اهل علم هستید، بدیهی است در موضوعی که برای یک عامی ممکن است اشتباه پیش بیاید، برای اهل علم پیش نمی‌آید؛ یعنی غالباً پیش نمی‌آید. موضوع را با دقت و با توجه و درست بشناسید و براساس آن عمل فرمایید.

رعایت پرهیز از تشریفات برای روحانی عازم به دانشگاه

اگر این دو جنبه رعایت شود، دانشگاه در دست شما خواهد بود. البته یکی از شرایطش هم این است که کارتان تشریفات چندانی نداشته باشد. تشریفات شخصی که معلوم است ندارید. منظور این است که آن تشریفات اداری را هم نداشته باشید و کارتان چندان شکل اداری پیدا نکند. عنوان، این باشد: «روحانی اعزامی به دانشگاه». از همان عنوان، معلوم شود که این، کسی است که هجرت کرده و به دانشگاه اعزام شده است. بعد هم، در مقام تشریفات اگر مطرح شود که اول اسم رئیس دانشگاه را بیاوریم یا اسم این آقا را؛ در فلان جا که دعوت می‌کنیم، صندلی ایشان را کجا بگذاریم و صندلی او را کجا؛ اگر این حرفها پیش آمد، شما به سطح مأمور آن چنانی تنزل خواهید کرد. بالاخره یک مأمور، گاهی خوب عمل می‌کند، گاهی از او راضی‌اند و گاهی راضی نیستند! در این صورت، دیگر مسأله از جنبه‌ی روحانیت خارج می‌شود. این، جنبه‌ای است که ضرر دارد. باید جنبه‌ی روحانیت قوی با همان دو خصوصیتی که عرض کردیم وجود داشته باشد. ما هم وظیفه‌مان است به شما دعا کنیم و دعا هم می‌کنیم.



چیستی وحدت حوزه و دانشگاه

- ❖ یادگیری روشهای خوب حوزه و دانشگاه از یکدیگر
- ❖ گزینش در استفاده از محصول فکر، عقل و تجربه‌ی بیگانگان
- ❖ استفاده حوزه و دانشگاه از روشهای سنتی و مدرن
- ❖ نتایج جدائی حوزه و دانشگاه
- ❖ سیاست‌های رژیم منحوس پهلوی برای جدایی حوزه و دانشگاه
- ❖ نتایج پشت کردن حوزه و دانشگاه به یکدیگر
- ❖ ارتباط مستمر و منظم روحانیون با دانشگاه

❏ یادگیری روشهای خوب حوزه و دانشگاه از یکدیگر

یکی از جلسات بسیار شیرین و دلنشین برای بنده در همه‌ی سال، این جلسه‌ی متشکل از جوانان حوزه و دانشگاه و عزیزان دانشجو و طلبه است. این ترکیب، ترکیبی است که اگر به درستی زوایای معنای رمزی آن شناخته شود، هم برای کشور و آینده بسیار بابرکت است و هم برای دشمن و نیروهای مهاجم مزاحم کینه‌ورز خارجی و ایادی داخلی آنها بسیار تلخ و گزنده و شکننده است. این ترکیب، یک معنای رمزی و سمبلیک دارد. این که از جانب ما و پیش از همه از سوی امام بزرگوار رضوان الله تعالی علیه، آن همه بر وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت فیضیه و دانشگاه - با تعبیرات مختلف - تکیه شد، به خاطر همان معنای رمزی عمیق و آثار و برکات آن است. البته در زمینه‌ی این وحدت، بسیار حرف زده شده و انصافاً کار هم شده است. گاهی هم انسان، در باب وحدت حوزه و دانشگاه، بعضی تعبیرها و تفسیرهای غیردقیق از گوشه و کنار می‌شنود که اصلاً مورد نظر نیست. فرض بفرمایید وقتی ما از وحدت حوزه و دانشگاه می‌گوییم، معنایش این باشد که همه‌ی دانشکده‌های ما - دانشکده‌های گوناگون علمی - در حوزه تشکیل شود! نه؛ مقصود این نیست. دانشکده در جای خودش تشکیل شود، حوزه هم در مرکز جغرافیایی و خارجی خودش. معنای وحدت این نیست که این آن جا برود و آن این جا بیاید و همه با هم در یک فضا و زیر یک سقف زندگی کنند. این، برداشت ساده‌ای از یک قضیه‌ی پیچیده و مهم است. یا فرضاً نباید کسانی خیال کنند که وقتی ما از وحدت حوزه و دانشگاه صحبت می‌کنیم، یعنی روشهای حوزه صدرصد به دانشگاه بیاید؛ نه. البته بعضی از روشهای حوزه، روشهای بسیار خوبی است و باید دانشگاهها آنها را یاد بگیرند. همان طور که ما در حوزه، بعضی روشهای تحقیق را از

دانشگاه یاد می‌گیریم.

علی‌ای‌حال اگر در هر محیط درسی بعضی از روشهای حوزه را بیاموزند، خوب است. ضمناً این حرف به معنای آن نیست که هر روش درسی حوزه خوب است. ما به بعضی از روشهای درسی در حوزه ایراد می‌گیریم؛ همان‌طور که خود حوزه‌ایها هم همیشه ایراد می‌گیرند. منظور این نیست که هر چه حوزه دارد، یکسره در دانشگاه بیاورند. البته هر روش خوبی در حوزه است، در دانشگاه آن را یاد بگیرند و هر روش خوبی هم که در دانشگاه است، در حوزه آن را بیاموزند.

🌱 گزینش در استفاده از محصول فکر، عقل و تجربه‌ی بیگانگان

روشهای سنتی و روشهای وارداتی خوب، همدیگر را کامل کنند؛ چون ما با هر وارداتی که بد نیستیم. ما در استفاده از محصول فکر و عقل و تجربه‌ی بیگانگان، معتقد به گزینشیم؛ یعنی هر چه را که لازم داشتیم و برای ما خوب بود، گزینش می‌کنیم و برمی‌داریم. ما با چه مخالفیم؟ با این مخالفیم که خارجیها هر روشی را که خودشان می‌خواهند به ملت ما تزریق کنند؛ یعنی آنها گزینش کنند و به ما بدهند. ما با این مخالفیم.

🌱 استفاده حوزه و دانشگاه از روشهای سنتی و مدرن

من یک روز در باب مسأله‌ی تهاجم فرهنگی صحبت خواهم کرد. امروز نمی‌خواهم در آن باب صحبت کنم. اما متأسفانه می‌بینم بعضی افراد در قضیه‌ی تهاجم فرهنگی هم بی‌انصافی می‌کنند. قضیه‌ی به این مهمی را اصلاً به کلی منکر می‌شوند و یا تفسیرها و تعبیرهایی می‌کنند که مورد نظر ما نیست. آن تفسیرها و تعبیرها برای هوجبگری خوب است. حال بماند که می‌آیند در رادیو و تلویزیون هم می‌گویند! من یک روز ان‌شاءالله درباره‌ی آن هم صحبت خواهم کرد و مجدداً خواهم گفت که قضیه‌ی تهاجم فرهنگی، جدی‌تر از این حرفهاست. قضیه‌ی تهاجم فرهنگی مهمتر از این حرفهاست که بخواهیم به این یک ذره، دو ذره‌ها اکتفا کنیم، یا بخواهیم به خاطر حرف این و آن، از آن منصرف شویم. بنده به مناسبتهایی عرض کرده‌ام که انسان عاقل و آگاه و بااراده، کسی است که از مجموعه‌ی آنچه در اختیار اوست - از غذاها و موادی که برای بدنش لازم است - چیزهایی را می‌گزیند و داخل قالب بدن خود می‌کند که با بدن او مناسب و برای او لازم است و ضرری ندارد. برخلاف انسان بیهوش که گوشه‌ای افتاده و خودش گزینش نمی‌کند. اگر طبیب مهربانی بالای سر فرد بیهوش باشد، مایعات و داروهای خوب را با سرم و آمپول و وسایلی از این قبیل، داخل بدن او می‌کند. اگر یک دشمن بالای سر آن فرد باشد، داروهای مضر در این سرم یا آمپول می‌ریزد و به بدن وی می‌رساند. غریبه‌ها، در تزریق فرهنگ خود به کشورهای جهان سوم، به این شیوه‌ی دوم عمل کرده‌اند. ما می‌خواهیم مثل نوع اول عمل کنیم. ما می‌گوییم غرب از شرق بسیار استفاده کرده؛ همان‌طور که شرق هم از غرب بسیار استفاده کرده است. همه‌ی ملتها از هم بسیار استفاده می‌کنند. ما هم امروز می‌خواهیم هر چه را لازم داریم و برایمان مفید است، خودمان از تمدن و فرهنگ غربی انتخاب کنیم و برای خودمان برداریم. شما غریبه‌ها

چرا برخلاف میل ما، چیزهایی را که برایمان لازم است، نمی‌دهید؟! بهترین پیشرفتهای علمی ممنوع است؛ فناوری پیشرفته ممنوع است؛ علوم دقیق ممنوع است؛ نسخه‌های کمیاب ممنوع است. اما، بی‌حجابی آزاد است؛ مشروبات الکلی آزاد است؛ فیلمهای آموزشی بدترین روشهای جنسی، آزاد و فراوان و زورکی است و اگر دم‌مرزها بند و بستنی باشد - مثل این‌جا - باید قاچاقی وارد کشور کنند! حرف ما این است. پس ما می‌گوییم، حوزه و دانشگاه از روشهای خارجی هم که برایشان لازم است، استفاده کنند؛ از روشهای سنتی مفید خودمان هم استفاده کنند. بنابراین در باب تعامل حوزه و دانشگاه، قضیه در این حدی است که عرض شد.

نتایج جدائی حوزه و دانشگاه

لکن عمق قضیه‌ی وحدت حوزه و دانشگاه، بالاتر از این است. اصلاً، مسأله، مسأله‌ی دیگری است. مسأله این است که دو جریان علمی و تحصیلی در کشور ما وجود دارد. یکی از آن دو، به علوم مرتبط است که به جنبه‌های ارزشی جامعه می‌پردازند. این جریان، حوزه است که به دین، به اخلاق، به معارف و به فلسفه‌ی الهی می‌پردازد. اگر چه کار حوزه‌ها، علمی است و در حوزه‌ها دقت‌های علمی، بسیار بالا و بسیار عمیق است؛ اما این کار علمی در خدمت جنبه‌های ارزشی جامعه و در خدمت دین و اخلاق است. کار علمی جریان دیگر - دانشگاه - در خدمت نیازهای جامعه است. یک جامعه که نمی‌تواند بدون علم و صنعت و بدون پیشرفتهای و تازه‌های کشف شده در میدان معرفت علمی، زندگی کند. بشر به علم و عالم همان قدر نیاز دارد که به ضروریات درجه یک زندگی‌اش محتاج است. علوم مختلف - چه علوم محض و چه علوم کاربردی در زندگی؛ مثل پزشکی، مسائل فنی، بقیه‌ی رشته‌های گوناگون علوم و حتی زمینه‌های هنر و ادبیات - همه، وسائل و ابزارهای زندگی انسانند.

زندگی یک جامعه‌ی بدون علم، زندگی تلخ و سست و همراه با بدبختی و ناکامی است. جریان دوم هم برای تأمین نیازهای ضروری زندگی کار می‌کند. این دو جریان علمی - دانشگاه و حوزه - بسیار لازمند. هر کدام اگر تنها خودشان باشند، یک ستون از دو ستون اصلی پیکر جامعه، خراب و ویران است. اگر فرض کنیم حوزه باشد و دانشگاه نباشد، نتیجه چیست؟ نتیجه، گرفتاری و عقب‌ماندگی ملت و کشور ایران و نهایتاً تسلط دشمن بر این کشور به بهانه‌ی علم است. نتیجه این است؛ زیرا وقتی کشوری فاقد دانش، صنعت، ابزارهای فنی و روشهای مدرن زندگی بود، کشور دیگری که از این روشها برخوردار است، می‌آید و آنها را به این کشور می‌فروشد. اما به چه قیمتی؟ به هر قیمتی خودش خواست؛ به قیمت تمام ثروت مادی کشور خریدار. می‌گوید شما منابع زیرزمینی‌تان را به من بدهید تا من هم به شما محصولات صنعتی‌ام را بدهم. این هم، تا حدودی چاره ندارد. همین کاری است که در زمان رژیم پهلوی انجام گرفت. در زمان پهلوی چه شد؟ در مقابل چه چیزی، محصولات صنعتی غرب را داخل این کشور کردند؟ در مقابل نفت. با نفت، سرمایه‌گذاری علمی نکردند که مقداری پول خرج کنند و لااقل اگر امروز محتاج بیگانگان هستند، فردا دیگر محتاج نباشند.



این کار را نکردند. ایران، بی حساب و کتاب پول خود را به حساب غرب ریخت، تا غرب محصولاتش را - آن هم باز با گزینش و دلّال بازیهای خود - در بازارهای ایران بریزد. لذا جامعه‌ی ایران به جامعه‌ای وابسته و بدون علم تبدیل شد که در آن برای یک عالم و دانشمند و محقق هم، میدان کار پیدا نمی‌شد. این وضع جامعه‌ای است که علم ندارد؛ ولو فرض کنیم حوزه‌ی علمیه داشته باشد. حال بماند که در آن رژیم، هم حوزه‌ها را خراب کردند و هم دانشگاه‌ها را.

اما اگر فرض کنیم جامعه‌ای حوزه دارد، معنویت و اخلاق دارد، اما علم ندارد؛ همین بی‌علمی، آن را به قربانگاه خواهد کشاند. زیرا دشمن می‌آید و محصول علمی‌ای را که آن جامعه لازم دارد، حتی به قیمت معنویاتش به آن تحمیل می‌کند و می‌فروشد. بالاخره مدّتی - یک روز و دو روز تاریخی - این جامعه صبر خواهد کرد و محصولات علمی را وارد کشور خودش نخواهد کرد؛ اما آخرش ناچار است وارد کند. این حالت، وقتی است که پایه، خراب و ویران باشد. حال اگر کشور و جامعه‌ای دانشگاه خوبی داشته باشد، اما حوزه علمیه‌ی خوبی نداشته باشد، وضعیت چگونه است؟ این، از آن هم بدتر است! زیرا در این صورت، علم در کشور پیش خواهد رفت؛ اما در جهت غیرهدفها و ارزشهای انسانی. علمی خواهد بود در خدمت ظلم؛ علمی در خدمت استکبار؛ علمی در خدمت تبعیض؛ علمی در خدمت بی‌عفتی و حتی علمی در خدمت خیانت به آرمانهای ملی. این گونه خواهد شد. عزیزان من! این هم، باز همان حالتی است که متأسفانه در دوران سلطنت در این کشور پیش آمد. دانشگاه بنیانگذاری کردند، اما دانشگاهی که بنایش را بر جدایی از دین و حوزه گذاشته بودند. حوزه‌ی علمیه بود، جدا؛ دانشگاه هم بود، جدا. لذا نتایج بسیار بدی بر این مترتب شد که به آن هم می‌رسیم.

🕌 سیاست‌های رژیم منحوس پهلوی برای جدایی حوزه و دانشگاه

پس ملاحظه کردید که حوزه‌ی تنها - بدون دانشگاه - کفاف نیازهای امروز ملت و کشور ایران را نمی‌دهد. دانشگاه تنها - بدون حوزه - هم کفاف نمی‌دهد. حال اگر از یک طرف دانشگاهی بر مبنای ضدیت با دین و ارزشهای اسلامی بنیانگذاری شده بود - یعنی بر اساس ضدیت با ارزشهایی که حوزه‌های علمیه می‌خواهند شکل علمی آن را تأمین کنند - و از طرف دیگر حوزه‌ی علمیه‌ای بر اساس ضدیت با تازه‌های علمی بنا شد و دو جریان که باید کمک و مکمل یکدیگر و دو پایه برای نظام و دو بال برای پرواز به سطوح عالی بشری و انسانی باشند؛ بنای کار کردن بر ضدّ هم را گذاشتند، تکلیف چه خواهد بود و نتیجه چه خواهد شد؟ در این صورت، بدترین نتایج حاصل می‌شود. زیرا دو نیرو به جای سازندگی، در جهت تخریب یکدیگر به کار خواهند رفت و این بسیار خطرناک است. این، آن کاری بود که در سالهای میانی رژیم منحوس پهلوی، نقشه کشیده بودند تا انجامش دهند. اول خواستند حوزه را تعطیل کنند؛ دیدند نمی‌شود. این فکر مال سالهای اول بود. یعنی آن اوایل، رضاخان پهلوی به قم هجوم آورد و حوزه را تعطیل کرد. در همان سالهایی که امام بزرگوار ما مثل طلاب جوان این جلسه، در قم جوانی طلبه بودند، وضع حوزه طوری بوده است که خود امام به ما



می فرمودند ما روزها جرأت نمی کردیم در کوچه و خیابانهای قم ظاهر شویم. پلیس رضاخان اجازه نمی داد طلبه‌ی عمامه به سر در خیابانهای قم پیدایش شود. می گرفتند، اذیت می کردند، به زندان می افکندند، لباسها را می کنند، توهین می کردند، عمامه را پاره پاره می کردند؛ بعد هم طلبه را به گوشه‌ای می فرستادند که یا زندان بود یا تبعید و یا چیز دیگری شبیه آن. لذا طلبه‌ها در چنان شرایطی درس خواندند.

ایشان می گفتند ما روزها به باغهای اطراف قم می رفتیم و درس و مباحثه را زیر درختها و در کوچه باغها، به دور از چشم پلیس رضاخان انجام می دادیم. شب هم که هوا تاریک می شد، آهسته می آمدیم در یک گوشه؛ در اتاق مدرسه‌ای، جایی، بیتوته می کردیم. اول این گونه شروع کردند. چرا؟ چون می خواستند دانشگاه باشد و حوزه نباشد. رضاخان، آن شکل را انتخاب کرده بود. بعد دیدند نمی شود. دیدند امکان ندارد. حوزه در این کشور ریشه‌ای عمیق دارد. دیدند هر چه جلو طلب را می گیرند، علما و روحانیون در گوشه و کنار رشد می کنند. قادر به از بین بردن این نهال علمی نیستند؛ چون با دین و ایمان و اعتقادات مردم سروکار دارد. از این رو آمدند و در سالهای میانی سلطنت پهلوی، نقشه‌ی دوم را پیاده کردند. البته آن طاغوت رفت، طاغوت دیگری آمد. اما پشت پرده، دستها و سیاستهای دیگری بود که این کارها را دنبال می کرد. اینها - آن پدر و پسر - دو عامل اجرایی بیش نبودند. سیاست دوم این بود که حوزه باشد، منتها حوزه‌ای که مطلقاً رابطه‌ای با دانشگاه برقرار نکند و براساس بدبینی به دانشگاه و هر دانش و فناوری جدید پیش برود. این از یک طرف. از طرف دیگر هم، تا آن جا که می توانست با تبلیغات و روشهای گوناگون، دانشگاه را ضد حوزه، ضد دین و ضد روحانیت بار بیاورند. واقعاً از لحاظ تبلیغاتی، روحانیت و علم دین را در محیطهای دانشجویی و محیط علمی جدید، بمباران کردند! روحانیون را به عنوان یک عده انسانهای مزاحم، مضر، بیسواد و دنبال موقوفه و از این چیزهای عجیب و غریب معرفی کردند. چرا؟ برای این که جوان دانشجوی پاک و مؤمن و باصفا و بااخلاص، اصلاً رغبت نکند که سراغ یک روحانی برود. در محیطهای دانشگاهی هم سرگرمیهای گوناگونی درست کردند که اصلاً قید همه چیز را بزند. این نقشه‌ی آنها بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در یک دوره‌ی نسبتاً طولانی، در دانشگاه ما اشخاصی تربیت شدند که کشور و ملت ایران، از علم آنها هیچ استفاده‌ای نکردند. نشانه‌ی استفاده نکردن از آنها را هم عرض می کنم.

نتایج پشت کردن حوزه و دانشگاه به یکدیگر

امروز دهها سال - شصت، هفتاد سال - از آغاز به وجود آمدن بساط دانش جدید در این کشور می گذرد. غیر از چند سال پس از پیروزی انقلاب که یک حرکت حقیقی در راه تکیه به تحقیقات ایرانی انجام گرفته است، در گذشته، حقیقتاً کار قابل توجهی انجام نگرفته است. کدام اختراع مهم، کدام کشف بزرگ، کدام قطع وابستگی به بیگانه از سوی دانشگاه دوران رضاخان و پسر رضاخان انجام گرفت؟ در آن دوران، دانشگاه روزبه‌روز کشور را به خارج وابسته‌تر می کرد. البته تقصیر جوانان دانشجو هم نبود. من به عنوان آدمی که از نزدیک قضایای آن روز را در مقابل چشم داشته است، شهادت می دهم. جوانان دانشجوی آن روز ما، خودشان

هیچ تقصیری نداشتند. محیطی درست کرده بودند که در آن کار علمی اصیل، امکان نداشت. در این اواخر، چنان فرهنگ غربی و غربیها - بخصوص امریکا - را در چشم جوان، بزرگ و موضع و موقع آن را دست نیافتنی کرده بودند که جوان مسلمان دانشجوی ما به هر جا هم می‌رسید، اصلاً فکر نمی‌کرد که ممکن است این فاصله‌ی ژرف علمی را کسی طی کند و به آن جاها برسد! اصلاً فکرش را نمی‌کرد. لذا تلاشی هم انجام نمی‌گرفت. نهایت پرواز علمی یک درس خوانده و تحصیلکرده، این بود که بتواند از آنچه غربیها تولید کرده و ساخته‌اند، استفاده کند؛ همین. آنها چیزی بسازند و این بتواند از آن استفاده کند.

من مکرر گفته‌ام که حتی اجازه‌ی تعمیر بعضی از ماشینها و دستگاههای جدید ساختِ خارج را که به ایران آورده می‌شد، به مهندسين و تكنسینها و كاركنان ایرانی نمی‌دادند. می‌گفتند شما حق ندارید به این وسایل دست بزنید. هواپیمای مدرن را به ارتش ایران می‌فروختند؛ شرطش این بود که همافر و افسر فنی ایرانی، به این دستگاه نزدیک نشود! هر وقت خراب شد، آن مجموعه قطعاتی را که مثلاً پانصد قطعه ابزار در آن است، جدا کنند و به خارج بفرستند؛ یعنی تمام مجموعه را سوار پتیاره کنند و ببرند آن جا تعمیر کنند و برگردانند! اجازه نمی‌دادند که در این جا به آن مجموعه دست بزنند. حتی در ادبیات، کاری کردند که ادیب ایرانی برای ادبیات فارسی هم چشمش را می‌دوخت که فلان خارجی چه گفته است! ای آقا؛ این که دیگر یک مسأله‌ی وارداتی نیست. اقلأ در این قضیه به خودتان تکیه کنید. نمی‌کردند. امروز هم یک عده دلشان می‌خواهد همان‌طور عمل کنند. گاهی می‌گوییم: آقا! حقوق اسلامی ما غنی‌تر از حقوق غربی است. کدام حقوقدان غربی می‌تواند در زمینه‌هایی که شیخ انصاری - که این روزها بحث درباره‌ی او زیاد است - تألیفی در آن زمینه‌ها دارد و صاحب تحقیقاتی است، به غبار حرکت سریع این مرد و به گرد پای او برسد؟ ما دانشمندان بزرگی در زمینه‌ی حقوق اسلامی داریم. چطور باز هم باید در مسأله‌ی حقوق به حقوق غربی مراجعه کنیم، ببینیم آنها در زمینه‌ی مراعات و حقوق مدنی و حقوق جزا چه تحقیقاتی کرده‌اند؛ برویم از آنها یاد بگیریم؟ حتی امروز هم بعضی می‌خواهند این حقایق را نادیده بگیرند. این جزو آثار شوم همان قضایای آن روزهاست. این گونه درست کردند: دانشگاهی پشت به حوزه و حوزه‌ای پشت به دانشگاه. دانشگاهی جدا از ارزشهایی که حوزه برای آن کار می‌کند و حوزه‌ای بی‌خبر از تحقیقات علمی‌ای که دانشگاه انجام می‌دهد. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی رو آوردن این دو به یکدیگر. یعنی دانشگاه، علم و دانش و تحصیل علم را در جهت ارزشهای اسلامی و اخلاقی‌ای قرار دهد که در حوزه‌ها روی آن ارزشها با شیوه‌های صددرصد علمی و به طور کامل، کار و تحقیق و تدریس می‌شود. علم در جهت دین؛ علم در جهت اخلاق؛ علم برای انسان؛ علم وسیله‌ای برای بی‌نیازی از بیگانگان؛ علم برای تأمین استقلال ملی ما؛ علم برای عزت امت اسلامی؛ علم برای این که دیگر امریکا یا اروپا نتوانند به وسیله‌ی ابزار علم، ملتها را بیچاره و زیر پالگد مال کنند؛ علم به عنوان یک سپر، یک مدافع و یک وسیله‌ی پرواز. اینها همه در صورتی خواهد شد که دانشگاه از حوزه بیاموزد و آن روشها و ارزشهایی که در حوزه هست - ارزشهای دینی و اخلاقی - در محیط دانشگاه نفوذ کند.

ارتباط مستمر و منظم روحانیون با دانشگاه

البته حوزه‌ی علمیه هم برای این که پیشرفت کند و از جمود خارج شود، باید روشهای علمی‌ای را به دست آورد که در دانشگاه معمول است. امروز بحمدالله حوزه در این جهت پیشرفتهای زیادی کرده است. این، آن وحدت مورد نظر امام است. این، آن خصوصیتی است که می‌تواند همه‌ی کشور - هم حوزه و هم دانشگاه - را به کمال مطلوب برساند. یکی از راههای خوب هم، حضور آقایان روحانیون در دانشگاههاست. بسیار کار خوبی است. حضور عالمانه، به صورت تدریس و به صورت ارشاد و راهنمایی و یا احیاناً تبادل دانشجو بین حوزه و دانشگاه و جلسات همفکری مشترک برای کارهای گوناگون؛ که این روشها و کیفیت کار را خود دانشجویان و خود جوانان بهتر می‌دانند که چه کار باید بکنند، تا آن مقاصد عملی شود. امروز بحمدالله جامعه، جامعه‌ی متحول و متحرکی است. ملت، در حال مبارزه است. نفس ایستادگی ملت عزیز ما بر سر هدفهای اسلامی و شعارهای اسلامی، یک مبارزه‌ی بزرگ است؛ چون دشمن فشار می‌آورد. البته ملت ایران نشان داده و ثابت کرده است که با هوشیاری بر همه‌ی ترفندهای دشمنان هم، در مراحل گوناگون فائق و غالب می‌شود. چون غلبه‌ی دشمنان - در زمینه‌ی مسائلی که به آحاد ملت مربوط است - بسته به این است که بتوانند در ذهن مردم اثر بگذارند. ملت ما در مقابل تبلیغات دشمن، بحمدالله تا حدود زیادی تأثیرناپذیر باقی مانده است. شما جوانان عزیز باید سعی کنید ضمن آشنایی با حيله‌ها و ترفندهای دشمن، این روحیه‌ی نفوذناپذیری در مقابل دشمن را در مردم تقویت کنید. دانشجویان هر چه بیشتر کوشش کنند تا در محیط دانشگاه، ارزشهای معنوی و دینی را تحقق بخشند و حاکم کنند. این، همان عاملی است که دشمن را ناکام می‌کند. روحانیون تا آن جا که می‌توانند ارتباط خود را با دانشگاه، مستمر و منظم کنند و نوع ارتباط نیز صحیح و متناسب با نیاز حوزه و دانشگاه باشد. حوزه‌ی علمیه هم، در حرکتی که بحمدالله این دو، سه سال اخیر شروع کرده است، به سمت تحول در روشها و شیوه‌ها و کیفیت کار و حضور فعال در مسائل عمده‌ی علمی جهانی پیش می‌رود. ان شاءالله این روشها را هر چه بیشتر تقویت کند. خدای متعال هم یقیناً کمک می‌کند و این راه را هموار خواهد کرد. من مطمئنم ان شاءالله این بنای مبارکی که امام گذاشته‌اند و مرحوم شهید عزیز ما، آقای مفتاح رضوان الله تعالی علیه - که شهادت ایشان روز یادگاری این حادثه مهم است - و همچنین بقیه‌ی عزیزانی که در حوزه و دانشگاه بودند - مثل مرحوم شهید مطهری و شهید بهشتی و شهید باهنر که همه هم از شهدا هستند - برایش آن تلاش و زحمت را کشیدند، هر روز استوارتر خواهد شد. و چه راه بابرکتی است که این مشاعل عزیز و مشاعل درخشان، به شهادت هم رسیدند؛ برجسته‌هایشان همه به شهادت رسیدند. این چند نفر شهید عزیز، همه مظهر تام حوزه‌ای و دانشگاهی هستند. این راهی که این بزرگواران برایش زحمت کشیدند و امام آن سفارشها را کردند، ان شاءالله روز به روز هموارتر، و اسعتر و به هدف نزدیکتر شود.

هدف و ضرورت حضور روحانیت در دانشگاه‌ها

معنای حضور روحانیون در دانشگاه

ضرورت ثمربخشی دانشگاه‌ها

روحانیون دانشگاه، سنگ صبور تَمّوجات

روحی جوانان

کمک حوزه‌ی علمیه در اسلامی کردن دانشگاه‌ها

ایجاد محیط و اهدافی اسلامی در دانشگاه

هدف و ضرورت حضور روحانیت در دانشگاهها *

معنای حضور روحانیون در دانشگاه

حضور روحانیون در دانشگاهها به معنای حضور علم و دین در دانشگاههاست. یعنی دانشگاهها محل علم است؛ احیاناً به خاطر حضور آدمهای متدین، محل دین هم هست. لیکن روحانیت، دانش دین را به صورت قوی و منطقی و قابل ارائه در محیط دانشگاه، متناسب با سطح فهم دانشگاهیان مطرح می کند. این جنبه‌ی علمی قضیه است. چون معارف دینی از والاترین علوم و از قویترین مباحث ذهنی و فلسفی هستند و در بخشهایی، از مهمترین مسائل اجتماعی محسوب می شوند - مسائل زندگی اند - اینها بایستی علمی و قوی مطرح شوند. در آنها باید از ضعف در استدلال و اختلال در تبیین و ارائه به شدت پرهیز شود؛ چون همه‌ی اینها تأثیرات عکس خواهد داشت؛ یعنی ضد تبلیغ خواهد شد. بد دفاع کردن، از مهمترین شیوه‌های کوبیدن و حمله کردن است.

بنابراین حضور روحانیون و طلاب و فضلاء دینی در دانشگاهها به این معناست که معارف اسلامی را - در همه‌ی بخشهایش - به صورت منطقی، قابل ارائه، قوی و مستدل مطرح می کنند. این جنبه‌ی علمی مسأله است. جنبه‌ی دین یعنی تقویت ایمان؛ یعنی هر چه که از طرق فهم علمی حاصل می شود - که به طور طبیعی از آن بخش اول حاصل می شود - لیکن مهمترش این است که رفتار، روش و حرکات و سکنات آقایان روحانیون، مبلّغ دین و حامل معارف و ارزشهای دینی است.

ضرورت ثمر بخشی دانشگاه‌ها

امروز - و همیشه - علمای دین مشعلهایی هستند که مردم را با رفتار و با روش زندگی و برخوردشان با مسائل، به دین دعوت می‌کنند. نه این که بخواهیم بگوییم استثنا ندارد؛ چرا، استثنا هم دارد. کسانی هم هستند که عکس این عمل می‌کنند و منقرّ از دینند؛ اما طبیعت کار روحانیون آن چیزی است که به صورت اصل و قاعده گفته شد. بحمدالله امروز هم شکل اغلبي همین است که عرض شد. بنابراین حضور روحانیون در دانشگاهها، ضرورت ثمر بخشی دانشگاههاست؛ به معنی دخالت روحانیت در دانشگاهها نیست. بعضی این گونه تعبیر نکنند که روحانیون می‌خواهند به دانشگاه دست اندازی کنند؛ نه. در دانشگاهها مدیریتی هست که اداره می‌کند؛ سیاستگذاری هست که سیاستگذاری می‌کند؛ کسانی هستند که تدریس می‌کنند؛ کسانی هستند که کارگزاری امور را می‌کنند. همه کارهای خودشان را انجام می‌دهند. علما هم که وارد می‌شوند، به قصد دخالت در کار آنها نیست. البته حضور روحانیون در دانشگاهها، مادامی که با برخی از مقرراتی که به آنها اجازه و میدان کار بدهد همراه نباشد، حضور لغو و بیهوده‌ای خواهد بود. این طور نیست که ما فرض کنیم علما در دانشگاه، مقررات را می‌خواهند چه کار کنند؛ قاعده و قانون می‌خواهند چه کار کنند؛ نه. در هیچ جایی بدون مقررات و حدود، بدون امکانات و اختیارات نمی‌شود وارد شد و کار کرد. باید مبسوط الید باشند - نه مکتوف الایدی - تا بتوانند کار کنند.

روحانیون دانشگاه، سنگ صبور تموجات روحی جوانان

بنابراین حضور آقایان اگر چه با اختیارات و مسؤولیتهایی همراه است؛ اما به آن نیتی است که گفته شد؛ «تبیین علمی دین و انتقال عملی رفتاری و ایمان مذهبی به وسیله‌ی حضور خودشان». این آن چیزی است که مقصود اصلی است. البته وقتی این حاصل شد، یک چیز سومی هم به وجود می‌آید که گاهی اهمیتش از این دو کمتر نیست و آن این که روحانیون در دانشگاه، می‌توانند ملجأ و ملاذ و رازدان و سنگ صبور تموجات روحی جوانان هم باشند. جوان مرکز عواطف و احساسات است؛ واردات روحی زیادی دارد - همچنان که واردات ذهنی هم دارد - جایی احتیاج است که جوان بتواند خود را در آن جا، در پناه یک روح بزرگ و دل صبور و نفسی مهربان و نیکخواهی قرار دهد. این دل صبور، فکر بلند و روح نیکخواه عبارت است از همین روحانی که دردها و مشکلات را می‌شنود؛ راهنماییهای لازم را می‌کند؛ همدردی و طبابت معنوی و روحی می‌کند.

البته اگر یک روحانی به این نقطه رسید، باید بداند که کارش در دانشگاه موقّق بوده است. اگر هنوز به این نقطه نرسیده‌اند، بدانید کمبودی در کار است، و الا روحانی اگر به آن شکلی که عرض شد - با آن دو خصیصه - در هر جا حضور پیدا کند - بخصوص در محیط جوان - لامحاله این خصیصه‌ی سوم به وجود خواهد آمد.

بنابراین من این نهاد را، نهاد واجب و لازمی می‌دانم. بر حضور این نهاد اصرار می‌ورزم. به تصویب مقرراتی



که دست این نهاد را به قدر اختیاراتی که لازم دارد - زیاده خواهی هم نمی کنیم - باز بگذارد، تأکید می کنم و این به عهده‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی و بقیه‌ی دستگاههای ذی ربط است. هر چه تا به حال کرده‌اند که چه بهتر؛ آنچه نشده است، باید انجام گیرد. نباید به روحانیون و علمایی که از روی اخلاص و دین و برای انجام وظیفه به دانشگاهها رفته‌اند، به چشم یک رقیب، مزاحم، عنصری زاید، تشریفاتی یا مداخله گر در دانشگاهها نگریم! این یک نگرش خطا و غلطی خواهد بود و هر چه که می گذرد، ان شاء الله آثار کار شما بیشتر ظاهر خواهد شد.

البته من باید عرض کنم که نهاد نمایندگی سالهاست که در دانشگاههاست؛ اما در این دو سه سال اخیر، حقاً و انصافاً به سمت آن هدفها حرکت بهتری داشته است. البته در گذشته هم زحماتی کشیده شده و کارهای خوبی انجام گرفته است؛ اما ترتیبی که اخیراً - در این دو سه سال - وجود دارد بیشتر مورد تأیید ماست. البته ممکن است کم و بیش اشکالاتی هم داشته باشد؛ نمی خواهیم به کلی بگوییم که خالی از اشتباهات و اشکالات است؛ اما قابل رفع است. بنایی که امروز وجود دارد، بنای صحیح و قواره، قواره‌ی درستی است. باید همه کمک کنند. البته آن طور که من از مسؤولین وزارت آموزش عالی و وزارت آموزش پزشکی احساس کردم و دیدم، آنها هم استقبال می کنند؛ آنها هم حضور این تشکیلات را در دانشگاهها دوست می دارند. آقایان وزرا و مسؤولینی که هستند - آن طور که من از حرفهایشان می فهمم - از حضور آقایان استقبال می کنند و آن را مغتنم می شمارند.

📌 کمک حوزه‌ی علمیه در اسلامی کردن دانشگاهها

مسأله‌ی اسلامی کردن که ما گفتیم یک مسأله‌ی ذوالابعاد و خیلی عمیق است. همان طور که حضرت آقای جنّتی بیان کردند و جناب آقای صدر - در این نوشته‌ی متین و پر مغز خودشان - خواندند، این کاری است که آینده‌ی این کشور و انقلاب به آن وابسته است. نه این که از اوّل انقلاب دنبال این کار نبوده‌اند؛ چرا. اصلاً از اوّل انقلاب، دانشجویان دلسوز و دردمند و انقلابی و مؤمن، اوّلین کسانی بودند که به این مسأله توجه کردند و به ما مراجعه می کردند و از ما ملتمسانه و مصرّانه می خواستند که در این زمینه اقدامی شود؛ تا این که آن اقدامات اوایل انقلاب در دانشگاهها پیش آمد و انجام پذیرفت که همه در جریان هستید. بعد از آن هم امام رضوان الله تعالی علیه، ستاد انقلاب فرهنگی را تشکیل دادند و بر همین مینا، شورای عالی انقلاب فرهنگی تکمیل آن بود که تشکیل شد. اصلاً همه‌ی اینها برای همین مقصود بوده است.

ما اگر امروز احساس می کنیم که دانشگاهها در آن جهت مورد نظر، پیشرفت محسوس و متوقّع را نکرده‌اند، باید بدانیم در کاری که انجام گرفته، اختلالاتی بوده، نه این که نیت این کار نبوده است و حالاً ما این نیت را ابداع کرده ایم! نخیر. این نیت، نیت انقلاب است؛ نیت همه است. ما هم که امروز این حرف را می زنیم، از اوّل انقلاب از جمله کسانی بودیم که به تبع امام رضوان الله تعالی علیه و به تبع مسائل انقلاب، دنبال این قضیه بودیم. چون من احساس می کنم که امروز به یک کار جدّی احتیاج دارد، این مسأله را به

صورت مستقلی مطرح کردم و دنبال می‌کنم.

من به وزیر محترم هم - که خود ایشان مسلمان علاقه‌مندی است و واقعاً هم مایل است که این کار به بهترین وجهی انجام گیرد - گفتم شما اگر بخواهی کار اساسی و عمیقی در آموزش عالی کرده باشی، باید این کار را بکنی و الاّ اداره‌ی امور دانشگاهها و آموزش عالی که کار معمولی و رایجی است و هر وزیری می‌آید و انجام می‌دهد؛ اگر وزیری بخواهد آن کار اساسی را انجام دهد، باید این کار را انجام دهد. ایشان هم با همه‌ی وجود - من احساس کردم - استقبال کردند. لیکن من این را عرض کنم که شأن دفتر نمایندگی و مسؤولین دفاتر نمایندگی در دانشگاهها در این قضیه، شأن بسیار بالا و والایی است.

ما مکرّر هم گفته‌ایم که باید حوزه‌ی علمیه در کار اسلامی کردن دانشگاهها کمک کند و سهمی را بر دوش گیرد. بخش عمده‌ای از این سهم را شما آقایان که در دانشگاهها حضور دارید؛ می‌توانید و می‌باید انجام دهید. و الاّ اگر کسی با مسائل دانشگاهها سروکار چندانی نداشته باشد - ولو در متن حوزه هم حضور داشته باشد - معلوم نیست خیلی بتواند این کار را به بهترین وجهش انجام دهد و برای این قضیه بهترین و نزدیکترین و مطمئنترین راه را انتخاب کند. اما شما که آن جا هستید، می‌توانید در این کار نقش داشته باشید. من عرض می‌کنم که برای اسلامی کردن دانشگاهها، باید طرحهای کوتاه مدت و بلند مدت، با هم دیده شود. یعنی مانده از آن کسانی هستیم که بگوییم می‌خواهیم سی سال دیگر این کار بشود و به کوتاه مدت اعتنایی نکنیم؛ نه از آن کسانی که به کارهای کوتاه مدت دل خوش کنیم - که هر چه کوتاه مدت است، قهراً عمق و ماندگاری آن هم کمتر است - و از بلند مدت غافل شویم. نه؛ هر دورا در کنار هم می‌خواهیم. هم کوتاه مدت، هم بلند مدت؛ اما کارهای عمیق، واقعی و اساسی.

ایجاد محیط و اهدافی اسلامی در دانشگاه

این که به من خبر بدهند که در دانشگاهی فرض بفرمایید یک استاد، پیراهن آستین کوتاه داشته است، یقه‌اش را گرفته‌اند که دانشگاه اسلامی است؛ چرا این طور آمده‌ای؟ این، آن چیزی نیست که من خواستم و دنبال می‌کنم! پرداختن به این چنین مسائل، منحرف کردن از کار اصلی و از مسیر حقیقی خود است. ما می‌خواهیم دانشگاه یک محیط اسلامی و با اهدافی اسلامی باشد. اهداف مسلمانانه و مؤمنانه این گونه است که باید علم در عالیترین کیفیتش و پدیده‌های علمی در نوترین صورتش باشد. تلاش علمی باید در موفقترین انواع خود و اخلاق دینی و ایمان اسلامی در روشنترین و مصفاًترین وضعیت حضور داشته باشد - همه در کنار هم - این، آن چیزی است که ما می‌خواهیم. آن وقت اگر بخواهیم به این هدفها برسیم، طبعاً شیوه‌هایی لازم است.

در زمینه‌ی مسؤولان، اساتید، مواد درسی، بخصوص علوم انسانی - که اشاره شد - باید کارهای اساسی انجام گیرد که تفصیل این کارها موكول است به همین جلساتی که اشاره شد و کمیته‌های تخصصی و هیئات بررسی و پژوهشی - برای این کارها - که باید دنبال کنند. آن که ما می‌خواهیم این مجموعه است.



چنانچه کسی بیايد و همه‌ی آنچه را که ما گفتيم، در يك يا دو كار سطحی و كوچك خلاصه كند - در عمل يا در گفتار - به اين هدف و اين شعار بزرگ و حرکت عظيم، ظلم كرده است!

اجمالاً بگويم كه من ان شاء الله دنبال اين كار خواهم بود و بعد از اين براي حضور در مديریت‌های فرهنگي و دانشگاهي بايد اينها ملاك و معيار باشد كه بتوانند اين كار را به بهترين وجهی انجام دهند؛ چون وقتی كه كار اسلامي انجام گيرد، كار علمي هم در داخل و در چارچوب آن حضور دارد - كار علمي قوی، چون كار علمي ضعيف كه اسلامي نيست - اين علم بايد بتواند امروز و فردای كشور را تأمين كند - با علم ضعيف كه نمی‌شود - بايد بهترين علومي كه يك كشور و يك ملت را به خودكفايي علمي و عملي می‌رساند و رفتارها و اخلاق و كيفيت گزينشها و امتيازهايی كه در دانشگاهها براي اشخاص وجود دارد و بقيه‌ی چیزهايی كه در اين زمينه هست، تحصيل شود. به هر حال چشم اميد، به شماست. از خدا كمك بخواهيد كه ان شاء الله اين كار را با قوت تمام انجام دهيم.

نقش حضور هوشمندان و حساب شده روحانیت در دانشگاه

❖ احتیاج دانشگاه‌ها به حضور علما و روحانیون

❖ خصوصیات روحانی حاضر در دانشگاه:

❖ الف) دست پر در علم و معرفت

❖ ب) سر و کار داشتن با روح و معنویت

❖ ج) داشتن عقل معاشرت

❖ اهمیت دانشگاه برای حال و آینده کشور

❖ حضور هوشمندان و خردمندان روحانیت در

دانشگاه‌ها

❖ داشتن مواضع صریح، شفاف، عالمانه، خردمندان و

هوشیارانه روحانیون در دانشگاه

❖ دلسوزی، استادی و آگاهی دادن روحانیت در

دانشگاه

نقش حضور هوشمندانه و حساب شده روحانیت در دانشگاه *

❏ احتیاج دانشگاه‌ها به حضور علما و روحانیون

به شما برادران عزیز هم - بعد از خسته نباشید - عرض می‌کنم که حضور در دانشگاه‌ها خیلی مهم است؛ چون ما روحانیون در پی این هستیم که مخاطبی پیدا کنیم و آنچه را که از رسالت الهی بر دوشمان است، به آن مخاطب برسانیم. اگر این نباشد که روحانیت معنایی ندارد؛ بالاخره این فکر «العلماء ورثة الانبیاء»^۱، یک فکر رایج و قطعی در همه‌ی مفاهیم دینی است. تحریض به علم، بخش عمده‌اش برای این است که انسان، آن علم را به مخاطبینی برساند که به آن احتیاج دارند. بدیهی است که در معارف اسلامی، آن جایی که روی علم تکیه شده است، مراد علم توحید و معرفت دینی است که تبلیغ آن و عمل به آن، این همه اهمیت و کسب آن، این همه شرافت دارد.

پس، اصل قضیه این است که این رسالت و این پیامبری را - در این سطح نازلی که ما برعهده داریم - تحقق بخشیم؛ به این که به مخاطبین خودمان برسانیم. امتهای مختلفند، مخاطبین و شنوندگان پیام و رسالت پیغمبران مختلفند. بهترینشان کسانی هستند که جوان باشند تا این تبلیغ شما برای مدت سی سال، چهل سال، پنجاه سال در زندگی شان اثر کند. این گونه است دیگر. بالاخره امر دایر است بین این که به کسی یاد بدهیم که پنجاه سال می‌خواهد از آن استفاده کند، یا کسی که مدت کوتاهی می‌خواهد استفاده نماید. پس جوان بودن، برای طول مدت استفاده یک امتیاز است. دوم این که همین جوان بودن، امتیاز است برای خوب فراگیری و شکل‌گیری ذهن، به آنچه که ما به او می‌دهیم. فرق می‌کند که کسی ذهن شکل گرفته‌ای داشته باشد، یا این که دارای ذهن آماده‌ی شکل‌گیری باشد. جوان، امین امتیاز دوم را هم دارد.

*. بیانات دردیدار با نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها ۱۶/۰۷/۱۳۷۶

۱. بصائرالدرجات، ص ۱۰

امتیاز سوم این است که جوان، حق‌پذیر است و آنچه که به او گفته شود - در وهله‌ی اول برای همه‌ی جوانان باید این‌طور فرض کرد - برای یادگرفتن و عمل کردن گوش می‌کند. مگر در موارد استثنایی که عواملی وجود دارد که بنای بر گوش نکردن و عمل نکردن می‌گذارد، و آلا به‌طور طبیعی، جوان این‌گونه است و آمادگی پذیرش و عمل کردن هم دارد.

مخاطب شما غیر از این سه امتیازی که مربوط به جوانی است، امتیاز دیگری هم دارد و آن این که با سواد و اهل معرفت است. او ترجیح دارد بر کسی که انسان برای فهماندنش مشکل دارد و مطلب را درست درک نمی‌کند. این هم امتیاز چهارم است که جوان، باسواد باشد.

امتیاز پنجم این است که آینده‌ی کشور در دست اوست. یعنی شما چنانچه بخواهید مخاطبین را در کل کشور، مرتب به سبر و تقسیم از هم جدا و افراز کنید، شاید بشود گفت بهترین و اشرف مخاطبین، این مخاطبینی هستند که شما با آنان در دانشگاهها مواجهید؛ جوان، باسواد، اهل معرفت، آینده‌دار و مؤثر در آینده‌ی کشور. ببینید چقدر مهم است!

این را باید دانست؛ یعنی این منبر تبلیغ را از دست ندهید، این را خیلی قدر بدانید. اگر دیدید این کار با کار دیگری معارضه دارد، آن کار دیگر را به نفع این تعطیل کنید؛ مگر این که کار خیلی مهمی است که از این، اهم باشد، و آلا این را خیلی باید قدر بدانید. وقت صرف کنید؛ برای رفتن در محیط کار، خود را آماده کنید. مطالعه کنید، فکر کنید.

بدیهی است که حضور روحانی در چنین محیطی ضروری است. دانشگاههای ما به حضور شما آقایان علما و حضور روحانیون احتیاج دارند؛ و روحانی‌ای که می‌بایست در این دانشگاهها برود، باید حتماً خصوصیات را در خود به وجود آورد. بحمدالله شما این خصوصیات را - بعضی کمتر، بعضی بیشتر - دارید.

🌸 خصوصیات روحانی حاضر در دانشگاه:

🌸 الف) دست پر در علم و معرفت

یک خصوصیت، خصوصیت علم و معرفت است. باید با دست پر رفت؛ به قدری که او احتیاج دارد. تا انسان توانی در حدّ بالا نداشته باشد، نمی‌تواند کسی را از سطوح نازل به یک حدّی بالا بکشد: «دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد» - مثل قدیمی عامیانه، حرف کاملاً درستی است - شما هر کس را بالا بکشید، تا سینه‌ی خودتان می‌توانید بالا بکشید؛ این است دیگر.

پس بایستی انسان، سطح موجودی و تمکن فکری و علمی را در خود بالا بگیرد، تا بتواند این را بالا بکشد. طرف را نبایستی کوچک دید - سؤال او را بی‌ارزش، نیاز او را حقیر و خودش را کم مؤونه تصور کرد - هر کسی این‌طور با مخاطبش برخورد کند، شکست خواهد خورد و در ارتباطگیری و اثرگذاری، موفقیتی به دست نخواهد آورد. حق مخاطب را بایستی به او بدهید؛ او را مستحقّ و مستوجب التفات و توجّه و اهتمام بدانید و به



آن نسبت عمل کنید.

بنابر این، شرط اول این است که از لحاظ معرفت، آدم بادت پُر به میان این مجموعه برود. الحمدلله این حاصل است - آقایان همه از فضلا هستند -

ب) سر و کار داشتن با روح و معنویت

دوم این که او روحانیت شما را باور کند - این است - روحانیت هم به لباس نیست. ای بسا صاحب لباسی که روحانی حقیقی نیست، و ای بسا غیر صاحب لباسی که حقیقتاً روحانی است! باید روحانی باشد - اهل معنا، اهل روح - و با روح و معنویت سر و کار داشته باشد.

باید سخن او باطنی داشته باشد؛ از باطنی برآید. اگر سطحی و ظاهری و زبانی و صوری بود، اثر نخواهد گذاشت. واقعاً «ذا خرج من اللسان، لم تجاوز الأذان»^۱. این گونه است دیگر. باید از قلب برآید؛ آن هم متوقف است بر ایمان و توجه و معنویت و روحانیت. این را می شود به وجود آورد و تقویت کرد. هر وقتی که کار در این زمینه ها سخت و سنگین می شود، باید به ذخیره ی فیاض تمام نشدنی ذکر الله پناه برد - به نماز، به نافله، به توجه به خدا، به تضرع - اینها انسان را فیضان می بخشد.

اگر بخواهیم این باران طهوری که از سخن شما تراوش می کند و نازل می شود، حقیقتاً مطهر باشد و ادناس و ارجاس را از دلها و ذهنها بزدايد، باید آن را تصفیه کنیم. همان طور که من مکرراً از قول مولوی این مطلب را نقل کرده ام؛ می گوید: «آبهای دنیا همه ی پلیدیهای عالم را از بین می برد، همه ی کثافتها و دنسها و نجاستها با آب تطهیر می شود؛ اما خود آب، متغییر و کثیف می شود. بعد این آب، برای این که دوباره طهارت خودش را به دست آورد، عروج می کند؛ به شکل بخار بالا می رود و دوباره به شکل باران - ماء طهوراً^۲ - برمی گردد! معراجی لازم است؛ عروجی لازم است، برای این که انسان بتواند آن طهارت را باز یافت کند و مطهر شود و وارد فضای ذهن و دل و فکر مخاطب گردد، تا بتواند او را تطهیر کند؛ و الا آب آلوده، مطهر هم نیست. بنابر این، پناه بردن به ذکر الله و توجه به خدا و عرض نیاز و هدایت خواستن و تضرع کردن، این را تأمین و تضمین می کند. از این جهت، انسان هیچ مشکلی ندارد و همیشه این ذخیره ی فیاض لطف و رحمت الهی، دم دست انسان است. این دو خصوصیت.

ج) داشتن عقل معاشرت

البته خصوصیت سوم هم اخلاق و - به اصطلاح - آن عقل معاشرت است، که «ولو كنت فظاً غليظ القلب، لانفضوا من حولك»^۳. بایستی با مهربانی برخورد کرد؛ منتها مهربانی بدون ضعف - لین فی قوه، در بعضی از تعبیرات هست - و نرمش قدرتمندانه. نه این که انسان آن قدر لین باشد که هر چه گفتند - حرف غلط و نادرست و ناجور - قبول کند و بپذیرد، برای این که می خواهد روی خوش نشان دهد و طرف خوشش بیاید! نه؛ این که «لین» نیست. این، ضعف است. مقصود این است که آن برندگی را با نرمش همراه کند؛ مثل

۲. تأویل الدعائم، ج ۱، ص ۸۱
۳. فرقان: ۴۸
۴. آل عمران: ۱۵۹



تأثیری که قطرات آب بر روی سنگی می‌گذارد - که با همان لین طبیعی خودش، آن قدر روی سنگ می‌چکد، که سنگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد و گود می‌کند. لین به این معنا - با آنها با نرمش، با محبت و با مدارا عمل شود.

این دانشجویان مثل فرزندان شما هستند. باید بر خورد با جماعت دانشجو، مثل بر خورد با فرزند باشد. انسان گاهی از فرزند خودش خطایی هم می‌بیند، حتی گاهی ممکن است عصبانی شود؛ اما این عصبانیت، او را به یک برخورد خشن وادار نمی‌کند. باید این گونه باشد - مثل فرزندان خودتان - البته انسان برای فرزندان، مراتبی دارد؛ از یک فرزند خیلی راضی است، از یک فرزند به آن حد راضی نیست.

اهمیت دانشگاه برای حال و آینده کشور

آنچه که شما در محیطهای دانشجویی مشاهده می‌کنید، آنچه که خوب و درخشان و دلنشین برای شماست، همان طبیعت کار است؛ چون طبیعت جوان در محیط اسلامی، طبیعت خوب است. الان هم در این جماعت دانشجویی - که قریب یک میلیون دانشجو در سراسر کشور داریم - باید بدانیم که اکثر قاطعشان، همان جوانان مؤمن خودمان هستند؛ بچه‌های مؤمن، با دل‌های پاک، صاف و حق‌پذیر؛ بچه‌های خوب.

البته در بین آنها در گوشه و کنار، مواردی هم پیدا می‌شود که بچه‌هایی هستند که یک خرده رضایت والدین را جلب نمی‌کنند. با آنها هم باید از سرِ تدبیر، برخورد کرد و بدانید که دشمن نسبت به دانشگاه، خیلی فعال است؛ بسیار فعال است. همین خصوصیتی که راجع به جوان و اهمیت مخاطبین به شما عرض کردم، در تحلیلهای قطعی دشمن وجود دارد.

من شک ندارم که در آینده‌ای نه چندان دور، در بین اسناد محرمانه‌ی دستگاههای جاسوسی - که بالاخره این اسناد، در زمانهایی هر جا باشد، منتشر می‌شود - خواهید یافت و خواهید خواند که عوامل دشمن، روی دانشگاههای ما چگونه کار می‌کردند، روی فلان دانشگاه چگونه کار می‌کردند، روی فلان شخص دانشگاهی چگونه کار می‌کردند!

الان این گونه است؛ که کار و فعالیت می‌کنند. دشمن خیلی فعال است؛ چون اهمیت دانشگاهها را - هم برای حال و هم برای آینده - می‌داند. دانشگاه این گونه است. دانشگاه، هم برای حال مؤثر است، هم برای آینده. گفتیم که دانشجو، آینده‌ساز کشور است؛ الان هم همین طور است. جوان دانشجو، روی محیط خانواده، روی محیط زندگی و روی محیط جامعه اثر می‌گذارد؛ خیلی تأثیر دار است.

عزیزان من! دشمنان اسلام و نظام جمهوری اسلامی، امیدهایی در محیط دانشگاه دارند. از هر آنچه این کشور را با این موقعیت حساس؛ این ملت را با این ظرفیت عظیم فرهنگی؛ این سرزمین را با این ذخایر فوق‌العاده، از تحت تصرف و نفوذ آنها دور کند، عصبانینند.

جمهوری اسلامی آمده است تا این کشور را، این ملت را، این فرهنگ، این ذخایر، این امکان و این موقعیت مهم سوق‌الجیشی را از دسترس دشمنان اسلام و از دسترس امریکا، دور نگه دارد. امروز می‌بینند صدای



قوی‌ای که در دنیا در مقابل سیاستهای استکباری، بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای اعلام موضع می‌کند و جلو این نظامی که امریکاییها می‌خواهند به صورت نظام تک قطبی در دنیا در آورند، ایستاده، جمهوری اسلامی است.

حضور هوشمندان و خردمندان روحانیت در دانشگاه‌ها

امروز در این منازعات و کشمکشهایی که بین اروپا و امریکا، سر قضایای اقتصادی جریان دارد، شما ملاحظه می‌کنید، می‌بینید که نقش ایران چقدر مهم است! - همه‌ی اینها که عرض می‌کنم، اطلاعات ناشی از حضور در متن جریان جاری کشور و دنیا است؛ حدسیات و شعار نیست. امروز کشورهایی که می‌خواهند در مقابل - مثلاً - قدرت امریکا استقلالی از خودشان نشان دهند، یکی از واضحترین راههای ارتباط با ایران است - نفس ارتباط با ایران؛ نفس معامله با ایران - این، در پیش ملتها نشان دهنده‌ی استقلال دولتهاست. توجه بفرمایید؛ اگر فرض کنیم دولتی در یک کشور، از طرف عناصر دلسوز ملت خودش متهم شود که - مثلاً - به نفوذپذیری از امریکا - یا از فلان جامعه‌ی قدرتمند جهانی - گرایش دارد، اگر بخواهد به ملت خودش نشان دهد که این‌گونه نیست، یکی از راههای این است که به طور صریح و علنی و عریان، با جمهوری اسلامی ارتباط دوستانه برقرار کند. امروز در دنیا این‌گونه است. من نمی‌خواهم اسم کشورها را بیاورم؛ حتی کشورهای بزرگ، امروز این‌گونه‌اند. این، موقعیت جمهوری اسلامی است. این، برای ملت ایران و برای جمهوری اسلامی افتخارآمیز است که دارای چنین موضع قوی، شجاعانه، همراه با عزت و - آن‌چنان که تعبیر می‌شود - غرور ملی است.

مسئلاً، این برای کسانی که این جا محلّ تاخت و تاز بی‌ملاحظه‌ی آنها بوده، خیلی سخت است و سعی می‌کنند با آن مبارزه کنند. با آن چیزی هم به مبارزه برمی‌خیزند که احساس می‌کنند مانع اصلی است. با روحانیت مبارزه می‌کنند، با دین مبارزه می‌کنند، با حضور دین در جریان کلّ کشور مبارزه می‌کنند! این نقاط اصلی را برمی‌گزینند؛ بنا می‌کنند به مبارزه‌های دقیق کردن؛ مبارزه‌های علمی. یکی از میدانهای مبارزه کجاست؟ دانشگاه! این جایی که شما در آن حضور دارید.

داشتن مواضع صریح، شفاف، عالمانه، خردمندان و هوشیارانه روحانیون در دانشگاه

این را از این جهت می‌گویم که توجه کنید حضور هوشمندان و خردمندان و دقیق و محاسبه شده‌ی شما، چقدر نقش دارد! البته همان طور که گفتم، خوشبختانه محیط دانشگاه، مجموعاً محیط خوبی است. جوانان مؤمنند و بچه‌هایی هستند که گرایشهای دینی و اسلامی بسیار جدّی دارند.

البته بعضی مجموعه‌ها مثل انجمنهای اسلامی - نه در همه جا - مورد توجه دشمنان قرار گرفته‌اند و حتی در بعضی از آنها مثل اول انقلاب، نفوذ شده است. اوایل انقلاب هم همین طور بود. اوایل انقلاب، دشمنان که دیدند انجمنهای اسلامی خیلی فعالند - چه در دانشگاه، چه در کارخانه، چه در این جا و آن جا - ایادی خودشان را در انجمنهای اسلامی نفوذ دادند! ما دورانی از آن را در سالهای پنجاه و هشت و پنجاه و نه گذرانیدیم،



که انجمنهای اسلامی یک حالت نفوذپذیری پیدا کرده بودند و در آنها نفوذ کردند! بعد توده‌ی مردمی که انجمن برگزیده‌ی آنها بود، هوشیار و حساس شدند و از عناصر نفوذی قطع ید کردند. حالا هم همان‌طور خواهد شد و باید بشود. انجمنهای بعضی از دانشگاهها انصافاً خوب، خالص و متناسب با نام انجمن اسلامیند؛ ولی بعضی جاها نه، انجمنهای اسلامی دیواره‌ی ضعیفی دارند و در آنها نفوذ شده است. خود توده‌ی دانشجو - این دیگر کار شما نیست، کار دانشجویان است - اینها را شناسایی و انجمنها را خالص خواهند کرد؛ چون بالاخره فرد و مجموعه‌ی نفوذی، نمی‌تواند پرده‌ی پوشش را برای طولانی مدت، بر روی خودش نگهدارد. آنچه شما باید به آن توجه داشته باشید، داشتن مواضع صریح و شفاف و عالمانه و خردمندانه و هوشیارانه است. مواضعتان - چه در مسائل دینی، چه در مسائل سیاسی که احیاناً ممکن است مطرح شود - کاملاً روشن و مستدل و قوی باشد. این احتیاج دارد به کار کردن و ملاحظه کردن به باز یافت دائمی آنچه که در ذهن ما و انبانه‌ی ذهنی ما وجود دارد؛ و اینها را باب دانشگاهها آماده کردن.

دلسوزی، استادی و آگاهی دادن روحانیت در دانشگاه

امیدواریم ان شاء الله خداوند به شما توفیق دهد و بتوانید این مجموعه را هر چه قویتر، عمیقتر، هوشمندتر و آگاهتر کنید؛ عناصر فاضل و متدین و آگاه و عارف به وضع را، هر چه بیشتر در این مجموعه بیاورید و صرف وقت کنید. گاهی اوقات در یک دانشگاه، یک نفر روحانی هست، یا ممکن است دو نفر یا پنج نفر باشند. مجموعه‌های دانشجویی را تقسیم کنید، با آنها ارتباطات خوب، دوستانه، صمیمانه، ارتباطات روحانی و آخوندی - همچنان که مردم عادت کرده‌اند با روحانیون ارتباط داشته باشند - برقرار نمایید. ارتباط صمیمانه، دوستانه، نه ارتباطات شبیه پشتیبانی و کمیت‌ی امدادی! آنها مسائل فرعی است. بعضی خیال می‌کنند که پشتیبانی از آنها این است که باید گرفتاریهایشان را مطرح کنند - که آقا ما این قدر قرض داریم، ما این قدر مشکل داریم - نه؛ اینها نیست. اینها کارهای فرعی است. مشغول شدن به این کارها، مطلقاً انحراف از آن خط اصلی یعنی حالت دلسوزی، مهربانی، غمگساری، همدردی و همدلی است. بعد در موضع استادی و آگاهی دادن و راهنمایی و رهبری کردن باشید. این، آن شأن روحانی است در هر جا که باشد؛ از جمله در دانشگاهها.

مقوله روشنفکری و وحدت حوزه و دانشگاه

- ❖ اهتمام به امر دانشگاه، یکی از مسائل حوزه علمیه
- ❖ ایجاد قدرت مقابله‌ی با سایش در روحانیون حاضر در دانشگاه
- ❖ داشتن دید انقلابی و تفکر اسلامی برای روحانیت حاضر در دانشگاه
- ❖ مراقبت از بحث‌های جهت‌دارِ مودیانه
- ❖ ورود به دانشگاه با دید انقلابی و تکیه‌ی کامل به منابع اسلامی
- ❖ مراقبت از حرکت‌های التقاطی بسیار خطرناک

مقاله روشنفکری و وحدت حوزه و دانشگاه *

❏ اهتمام به امر دانشگاه، یکی از مسائل حوزه علمیه

برادران عزیز! شما بدانید که من برای اصلاح امور جامعه‌ی علمی خودمان - در درجه‌ی اول روحانیت و قم که به حد اکثر اهتمام نیاز دارد تا بتواند در جای خودش قرار گیرد و تکلیف خودش را در این دنیای پیچیده‌ی عظیم پُرمسأله‌ی پُرمشغله، و در این کار به این بزرگی ایفا کند - چشم امیدم به طبقه‌ی شماست. نمی‌گویم به گروه شما؛ اما به همین طبقه‌ی شما؛ فضایی که درس خوانده‌اند، زحمت کشیده‌اند، با مسائل علمی حوزه، با مسائل کشور و مسائل زمان آشنا هستند و نیروی جوانی هم در آنها هست. بحمدالله هنوز انگیزه‌ی جوانی در آنها به قدر کافی وجود دارد.

شما هم اگر بتوانید، کاری بکنید؛ حتی برای مسائل حوزه. البته این، یکی از مسائل حوزه است که عبارت است از اهتمام به امر دانشگاه و کمک به دانشگاه و مسؤول دانستن خود در قبال ذهن و فکر و اندیشه‌ی نسل جوان با سواد کشور. اینها بخشی از مسؤولیتهای حوزه است. البته بخش کاملاً قابل توجه و مهمی است؛ لیکن در کل مسائل حوزه هم چشم امید من به مجموعه‌ی شما و امثال این مجموعه است که قطعاً هم اگر کسی در حوزه جستجو کند، فضایی جوان صاحب صلاحیت در این چارچوب کلی، زیاد پیدا خواهد کرد. منتها بعضی افراد، مناسب کار دانشگاه‌ها، بعضی مناسب کار تهیه و کتاب درسی حوزه‌اند، و بعضی مناسب کار تدریسند.

به هر حال ان شاءالله موفق باشید؛ من هم کار شما را صددرصد تأیید می‌کنم. البته برای مسؤولیتی که ما در مقابل دانشگاه داریم، این خیلی کم است. امروز اگر حق را می‌خواستیم رعایت کنیم، باید این گونه بود

که در زمینه‌ی همه‌ی علمی که می‌تواند اندک ربطی با مسائل دینی داشته باشد، حوزه حرف به روز و برترین را داشته باشد و در دانشگاه اعمال شود - به صورت کتاب درسی، یا کتاب مرجع؛ که البته کتاب مرجع هم مهم است، لیکن مهمتر از آن، این است که یک کتاب درسی باشد - خوب؛ این که نیست؛ حالا بخش کمی از مسائل دانشگاه، به شکلی در این جا انجام می‌گیرد!

خوشبختانه شما متقن هستید و در کارتان اهل اتقانید. این من را خوشحال می‌کند. با هدف درست و با انگیزه‌ی درست هستید و می‌توانید کار خودتان را درست تقویم و ارزیابی کنید. مهم این است که کار خودتان را می‌شناسید که چقدر اهمیت دارد. من درباره‌ی اهمیت کار صحبت نمی‌کنم؛ چون می‌بینم که شما خودتان بحمدالله آنچه باید در این زمینه بیان بشود، بیان کرده‌اید و من هم همه‌ی آنها را تأیید می‌کنم.

البته بنده هم در باب حمایت از این گونه حرکتها، هیچ شرطی ندارم؛ یعنی واقعاً آنچه که برای حمایت و کمک مالی، آبرویی و هر چیز دیگر، از من برآید، حرفی ندارم؛ هیچ مشکلی وجود ندارد. شما که این راه می‌روید و حرکت می‌کنید، بدانید که من در حد توان خودم - که توان محدودی است - در خدمت شما هستم و دعا هم می‌کنم. من مجموعه‌ی شما را مرتب دعا می‌کنم؛ یعنی واقعاً از بس فکر می‌کنم که این مجموعه‌های جوان، وجودشان برای حوزه ضروری و تعیین کننده است، وظیفه‌ی خودم می‌دانم که به شما دعا کنم. به هر حال التجا به پروردگار است و ان شاءالله مؤثر هم باشد.

علی‌ای حال، در این زمینه‌ها هیچ مشکلی نیست. عیبی ندارد به جناب آقای حجازی که با شما ارتباط هم در این زمینه دارند - چه در زمینه‌ی خواسته‌هایتان؛ خواسته‌های مالی و اعتبار و این چیزها و چه در زمینه‌های مسائلی که باید توصیه شود - بگویید. تا آن جایی که با چارچوبهای این جا متناسب است، من حرفی ندارم؛ کاملاً موافقم.

عرض کنم آنچه که من فکر می‌کنم شما باید خیلی به آن اهتمام کنید، این است که بایستی این مجموعه‌ی خودتان را که می‌خواهد وارد دریای تلاطمی شود، از همه جهت حیطه‌بندی کنید. البته از جهت علمی نگذارید سطح علمی‌اش پایین بیفتد. در همین سطح بالایی که بحمدالله هست، حفظش کنید.

البته من در زمینه‌ی کارهای شما، خیلی از نزدیک اطلاع‌وافی ندارم. کتابها به من داده شده، بعضی را من صاحب‌نظر نیستم، بعضی را هم مجال نکرده‌ام که بخوانم، تا بتوانم درست به معرفت کاملی - از لحاظ سطح کار - برسم؛ لیکن در مجموع، از قرائن متعددی حس می‌کنم که سطح کار، سطح خوب و بالایی است. سعی کنید این را حفظ کنید؛ نگذارید که تنزل پیدا کند.

ایجاد قدرت مقابله‌ی با سایش در روحانیون حاضر در دانشگاه

از نظر دیگر ببینید؛ الان دانشگاه ما محیط فارغی نیست. در یک محیط فارغ - مثل مجلس آماده‌ای



که به ما می‌گویند بیایید و منبر بروید - آدم بالای منبر می‌رود و هر چه هم دلش می‌خواهد، می‌گوید؛ دغدغه‌ای هم ندارد. ولی یک وقت مجلسی است که چهار نفر منبری، آن‌جا نشسته‌اند و با هم گلاویزند که کدام بالای منبر بروند! مستمعین با انواع و اقسام انگیزه‌ها - یکی چای می‌خواهد، یکی دیرش شده، یکی می‌خواهد جلو منبر بنشیند - حضور دارند و هیاهوست. البته هیاهوهای خوب، مثل شب عاشورا؛ نه هیاهوی بد. در مجلسی که منبر رفته‌اید، همه‌تان دیده‌اید که چه خبر است! در چنین مجلسی، انسان می‌خواهد منبر برود.

این‌جا این‌گونه نیست که آدم برود، بنشیند و با خیال راحت شروع به حرف زدن کند و چیزی را که می‌خواهد بگوید. غالباً آدم در این‌طور جاها، از این‌جا شروع می‌کند که به آن‌جا برسد؛ آخر منبر یک دفعه از آن طرف سردرمی‌آورد! در عوالم دیگری می‌رود؛ یعنی جو، آدم را به یک طرف می‌کشاند! دانشگاهی که شما به عنوان دخالت و حضور و نفوذ و عمل و فعالیت و تأثیر، واردش می‌شوید، چنین محیطی است. هم خود محیط، محیط جوان است، هم منبریه‌های گردن کلفت واردی که نشسته‌اند و همه می‌خواهند بالای منبر بپرند، هر کدام چیزی در چنته دارند که بگویند! شما می‌خواهید این‌جا وارد شوید، و در این مجلس، منبر بروید. آنها نمی‌گذارند شما آسوده باشید!

شما ده نفر آدم به سنّ مرا در یک اتاق بگذارید؛ بعد ما را بیرون کنید، ده نفر به سنّ خودتان را در اتاق بگذارید، یک میکروفن هم کنارشان باشد. ببینید که چقدر تفاوت دارد! طبعاً جوان این‌طور است دیگر. تازه آنهایی که در دانشگاه هستند، از شما هم جوانترند. طبعاً جوان یک نوع تحرّک - میل به حرکت - میل به اغتشاش و اعتراض، میل به تعرّض و میل به ایرادگیری به همه چیز دارد و در عین حال یک نوع اصولگرایی خاص در مورد چیزهایی که به آن عقیده دارد، در او هست. مجموعه‌ی این چیزهاست. این زمینه‌ی خود آن مجلس است.

بنده آن زمانها که منبر می‌رفتم - اوایل کار طلبگی - جلسات این‌طوری را دیدم. ما مثل یک طلبه‌ی کمروزی خجالتی منبر می‌رفتیم؛ آن پاردم ساییده‌های کذایی هم پای منبر نشسته بودند! مگر آدم جرأت می‌کند هر چه و هر طور می‌خواهد؛ اصلاً نمی‌گذارند!

حالا این‌جا - دانشگاه - فقط هم حضور نیست، از اطراف به این فضای ذهنی، فکر و مطلب و اغوا و اضلال و هدایت و همه چیز ریخته می‌شود و شما می‌خواهید این‌جا وارد شوید. اولین چیزی که شما باید رعایت کنید - که چون من شما را حقیقتاً در ذهن خودم، صمیمی، صالح و محبوب می‌دانم، این را با کمال صمیمیت عرض می‌کنم - این است که قدرت مقابله‌ی با سایش را در خودتان ایجاد کنید. سایش، شوخی ندارد؛ انسان ساییده می‌شود!

همان چکش یا پتکی که شما روی سر آهن می‌کوبید و آن را به شکل‌های مختلف درمی‌آورید، بعد از مدتی که نگاه کنید، می‌بینید ته آن ساییده شده است! یعنی با این نیروی فعاله قدرتمند، بالاخره تأثیر گرفته؛ یعنی آن، روی این اثر گذاشته است! به فکر این باشید.

داستن دید انقلابی و تفکر اسلامی برای روحانیت حاضر در دانشگاه

مقوله‌ای که شما در آن واردید، از مقوله‌های خطرناک است؛ چون روشنفکری یک مقوله‌ی خطرناک است - این، مقوله‌ی روشنفکری است دیگر - اگر روشنفکری، مجرد از عمل و تحرک خارجی شد - که الان شما مبتلای به این هستید - شما چاره‌ای ندارید که بروید در آن جا بنشینید و بنا کنید چیز نوشتن و مطالعه و مباحثه کردن. در این فضا، نه میدان جنگی است، نه جبهه‌ای است، نه بسیجی است، نه حرکت انقلابی‌یی است! محیط روشنفکری، جزو آن محیط‌های دشوار است.

من همین قدر به شما بگویم که من سالهای سال با محیط روشنفکری کشور، دمساز و دمخور بوده‌ام، آدمهایش را دیده‌ام، آدمهای خوبی را که در این محیط وارد شدند، دیده‌ام؛ و بعد چگونه خارج شده‌اند! یعنی محیط روشنفکری محیط عجیبی است و روی این محیط خیلی سایش هست.

من می‌خواهم به شما عرض کنم - توجه کنید - بکشید تا هیچ‌گونه تأثیر ناخواسته‌ای روی مجموعه‌ی شما و آنچه که بر این مجموعه مترتب است، وارد نیاید؛ چون فقط هم که شما نیستید، بناست جماعتی از مدرّسان و معلمان و دیگران با شما کار کنند. این نکته به نظر من، نکته‌ی خیلی اساسی و مهمی است. من حالا همین جا می‌خواهم روی یکی از تعبیرات شما آتکیه کنم - روی مسأله‌ی شعار که اشاره کردید - یک وقت شعار، به معنای مصاحبه کردن و حرف زدن است؛ به کل از این اجتناب کنید. یک وقت شعار، به معنای مفاهیم شعاری است؛ نه، از آن خیلی هم اجتناب نکنید. قدری چاشنی شعار را در این مجموعه‌ی کارتان بگنجانید، عیبی ندارد.

سالهای پنجاه‌ویک و پنجاه‌ودو در مشهد، برای یک مشت دانشجویهای جوان، درس تفسیر می‌گفتم. جلسه‌ی خیلی شلوغی هم بود، می‌آمدند - الان هم خیلی از اینهایی که در کشور مسؤولند، آقایان دکتر فرهادی و فیروزآبادی و دیگران که در مشهد بودند، همه جزو بچه‌های آن جلسه‌اند - همه هم دانشجو بودند. برای آنها تفسیر می‌گفتم. آن جلسه، جلسه‌ی خیلی پر تأثیر و پُر جاذبه‌ی عجیب و غریبی بود! سعی داشتیم طوری نشود که این جلسه تعطیل شود. وضع من در مشهد طوری نبود که اصلاً اجازه بدهند تا جماعتی را که اطرافم جمع می‌شوند، داشته باشم! ما این را چند مدتی نگه داشته بودیم، بالاخره هم تعطیل شد! سعی داشتیم که این جلسه باشد، حیفم آمد تعطیل شود.

مراقبت از بحثهای جهتدارِ مودیانه

یک روز یک نفر از دانشجویهای آن جلسه شعاری داد. من اوقاتم تلخ شد، رفتم آن جا ایستادم و گفتم: چرا شعار می‌دهی؟ شعار، نه عمل است و نه حتی حرف؛ چون حرف، این چیزی است که من این جا به شما می‌گویم - حرف است دیگر - ما که این جا عملی نداریم، حرف می‌زنم، درس تفسیر می‌گویم. حرف یعنی این؛ شعار، حرف هم نیست، عمل هم که نیست، چرا بی خود شعار می‌دهی و جلسه‌ی ما را



این گونه با تهدید مواجه می‌کنی؟!

شخصی که امروز هم شخصیت معروفی است و همه او را می‌شناسید، آن زمان دانشجوی بود و در جلسه حضور داشت. چون بحث باز بود، در جلسه اجازه می‌دادند که بروند، بایستند و صحبت کنند. رفت جلو تریبون ایستاد و گفت: استادمان گفتند «شعار، نه حرف است و نه عمل». من می‌خواهم بگویم که شعار، هم حرف است، هم عمل! شعار، عمل است، چرا که ما امروز از این عمل بهتر نداریم. شعار دادن یک عمل است. حرف هم هست؛ چون شعار، محتوا دارد. دیدم راست می‌گوید؛ رفتم ایستادم و گفتم: من قبول کردم، شعار، هم حرف است، هم عمل است؛ اما خواهش می‌کنم این جا شعار ندهید! جلسه‌ی ما را تعطیل نکنید.

حالا گاهی اوقات شعار، هم حرف است، هم عمل است. بگذارید در آن یک ذره چاشنی شعار هم باشد. بگذارید به خاطر شعار شما، بعضیها از شما اجتناب کنند. من این را می‌خواهم که عده‌ای حریم انقلابی را حفظ کنند. الان عده‌ای روی مسائل اصلی انقلاب جرأت پیدا کرده‌اند! مثل همان که گفت: «به بدهکار که رو بدهی، طلبکار می‌شود!» زمانی جرأت نمی‌کردند که در مسائل واضح - نظری تر از این هم - اظهار نظر کنند؛ حالا در مسائل واضح و بی‌نات انقلاب، سؤال و بحث می‌کنند؛ بحثهای مودبانه! والا اگر بحث درست باشد، به نفع ماست؛ ولی اینها بحثهای جهتدار مودبانه می‌کنند!

✎ ورود به دانشگاه با دید انقلابی و تکیه‌ی کامل به منابع اسلامی

شما توجه داشته باشید که محیط دانشگاه، چنین محیطی است؛ با حالت تهاجم وارد شوید. اصلاً این کار شما مبارزه است. این کار، کاری نیست که بشود با آن مدارا کرد. در این کار روحیه‌ی مبارزه جویانه لازم است. اگر روحیه‌ی مبارزه نباشد، اصلاً پیش نمی‌رود؛ چون این کار شما اصلاً یک کار معمولی نیست. امروز طرفهای مقابل شما، یعنی کسانی که می‌آیند و این سیر افکار باطل را در محیطهای دانشجویی می‌برند، با مسالمت که نمی‌برند؛ اینها می‌جنگند! یک جنگ است؛ منتها اعلان نمی‌کنند که جنگ است! مثل همه‌ی کارهای دیگری که امروز در دنیای استکباری علیه ما وجود دارد، قالبها و لعابهای دیگری دارد.

علی‌ای حال، شما به آن نکات اساسی مسائل دین و پایبندی به دین و مسأله‌ی تعبد و بخصوص مسائلی که وابسته‌ی به انقلاب است - مثلاً درباره‌ی مسائل جامعه‌شناسی - با دید یک مسلمان انقلابی که در محیط انقلاب رشد کرده، تحلیل کنید. هیچ وقت دید علمی نمی‌تواند انسان را از این انگیزه‌ها و از این جهتگیریها مجرد کند.

البته چیزهایی می‌گویند، برای این که از ارزشها و از آن جهتگیریها و هدفگیریهای درست لخت کنند! لیکن نخیر؛ این به نظر بنده اصلاً منطقی و صحیح نیست. با همان دید انقلابی، با همان تفکر اسلامی محض و با تکیه‌ی به طور کامل به منابع اسلامی، وارد شوید. هیچ گونه معامله‌ای را بر سر این قضیه نپذیرد و به

طور قاطع رد کنید.

📌 مراقبت از حرکت‌های التقاطی بسیار خطرناک

ما یک روز - قبل از انقلاب - برای جذب مجموعه‌ای از جوانان، به این بلیه دچار شدیم - ما، یعنی مجموعه‌ی دینی - البته بعضی بیشتر دچارش شدند، بعضی کمتر، بعضی هم اصلاً - بینی و بین‌الله - دچار نشدند. که حالا بیاییم چیزی را برطبق آنچه او دلش می‌خواهد، ببینیم آن را می‌شود کاری کرد! آن وقت دنبال این «آن را می‌شود کاری کرد»، به توجیه و تأویل افتادیم - توجیه‌هایی که خود ما هم که حالا نگاه می‌کنیم، قطعاً، قاطعاً رد می‌کنیم! این، به حرکت‌های التقاطی بسیار بسیار خطرناک منتهی شد.

تعجب نفرمایید اگر بگوییم که حرکت‌های التقاطی‌ای که کشور و ملت ما را لرزاند و هنوز هم که هنوز است، تأثیرهای منفی خودش را می‌گذارد، از ما شروع شد! ما که عرض می‌کنم، یعنی طبقه‌ی ما. کسانی از معتمین، روی ملاحظه‌ی این که حالا اینها بدشان نیاید، آمدند و بینات شرعی و اسلامی را از قرآن و حدیث، تأویل و توجیه کردند! به خاطر این که با نظر و فکر آنها تطبیق کند! این گونه بود.

خیلی خوب است که من همین جا بگویم: آن کسی که من دیدم در این زمینه، انصافاً به سر مویی انعطاف - همان «شیئاً قليلاً» که در قرآن است، «و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً»^۳ - هم راضی نشد، مرحوم مطهری بود؛ یعنی هیچ! بقیه، هر کسی، کمی، زیادی، یک طور؛ بعضی که دیگر تا انتها رفتند!

مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی به شخصی گفته بود شنیده‌ام تو آدم رفیق‌بازی هستی. من هم رفیق‌بازم؛ اما من تا دم جهنم با رفیقم می‌روم، جلوتر نمی‌روم! شنیدم که تو، تا آن توها هم می‌روی! غرض؛ بعضیها برای این جهت، تا آن توها هم رفتند!

غرض؛ اصولگرایی به معنای حقیقی و صددرصد، لازم است؛ چون شما آن رکنی هستید که می‌خواهند به شما تکیه کنند و باید این رکن، مستحکم باشد. حالا که بحمدالله شما به عنوان رکنی در دانشگاه، می‌خواهید به این معنا حضور داشته باشید، ان شاءالله این جهت را رعایت کنید. جهات علمی و اینها هم که ان شاءالله به طور کامل رعایت می‌شود.



فکر و دل،
درجه‌ی اول اهمیت مخاطبان روحانیت حاضر در دانشگاه

- شکر حضور روحانیت در دانشگاه‌ها
- مغتنم شمردن حضور روحانیت در دانشگاه
- استفاده از محیط خیلی خوب دانشگاه
- اهمیت فکر و دل مخاطبان در دانشگاه
- حرف زدن با زبان دانشجو
- نرم شدن دلها با رفتار درست
- منش روحانی عالم شیعه، رفتار محبت‌آمیز،
پدرانه، مشفقانه و دلسوزانه
- توصیه‌ی ای به مجموعه مدیریتی نهاد نمایندگی
رهبری در دانشگاه

فکر و دل، درجه‌ی اول اهمیت مخاطبان روحانیت حاضر در دانشگاه*

شکر حضور روحانیت در دانشگاه‌ها

وجود مجموعه‌ی روحانی در دانشگاه‌ها، بسیار مسئله‌ی مهمی است. مثل دیگر مسائل مهم، ما به این پدیده عادت کرده‌ایم و اهمیت آن را درست تقویم و برآورد نمی‌کنیم. شما ملاحظه کنید که بنای دانشگاه در کشور چگونه بوده؛ جهتی که از آغاز برای دانشگاه ترسیم شده بوده است، چگونه بوده؛ نوع دروسی که از جنبه‌ی ارزشی و جهتگیری‌های فکری یک معنای خاصی دارند، چگونه تنظیم شده؛ بعد مقایسه کنید دوران پیش از انقلاب را با وضعیتی که امروز به برکت انقلاب اسلامی و به برکت اسلام در دانشگاه‌های ما از لحاظ حضور روحانیون، فضلا، اهل معرفت و اهل معنا وجود دارد و آنسی که اینها با استاد و دانشجو دارند؛ آن وقت می‌بینید چقدر حضور روحانیون معظم و فضیلا محترم در میان دانشجویان و در محیط دانشگاه اهمیت دارد. وقتی که این اهمیت را ملاحظه کردیم، اولین اثری که باید ایجاد کند، این است که خود ما - یعنی من و شما - که مرتبط با دانشگاه هستیم، این وضع را مغتنم بشمریم، قدر این وضعیت را بدانیم و این نعمت بزرگ را به معنای حقیقی کلمه شکرگزاری کنیم. شکر، شناختن نعمت، از خدا دانستن نعمت و به کار بردن نعمت در آن جایی است که خدا خواسته است؛ این معنای عملی و کامل شکر است. این نعمت را شکر کنید؛ که در این صورت، فهرستی از وظائف و مسئولیتها و تذکرات را متوجه ما میکند.

مغتنم شمردن حضور روحانیت در دانشگاه

من برای همین قسمت مقایسه عرض بکنم: قبل از انقلاب، بعضی از روحانیون، از جمله بنده‌ی حقیر با

دانشجوها ارتباطاتی داشتیم. این ارتباطات، ارتباطات سازمانی نبود، ارتباطات تشکیلاتی نبود، ارتباطات در مسائل مبارزاتی تند نبود؛ ارتباط فکری و تبیینی بود؛ یعنی جلساتی داشته باشیم که دانشجوها در آنجا شرکت کنند، یا ما احیاناً در جلسه‌ای از جلسات دانشجویی در دانشگاه شرکت کنیم. در آن اوقات، بنده در مشهد جلسه‌ای داشتم که بین نماز مغرب و عشاء برگزار میشد. پای تخته می‌ایستادم و به قدر بیست دقیقه یا نیم ساعت صحبت می‌کردم. مستمعین هم نود درصد جوان بودند؛ جوانها هم غالباً دانشجو و بعضاً دبیرستانی. یک شب مرحوم شهید باهنر (رحمة الله علیه) مشهد بود، با من آمد مسجد ما. وضعیت را که دید، شگفت‌زده شد. حالا آقای باهنر کسی بود که در تهران با مجامع جوان و دانشجویی هم مرتبط بود. ایشان گفت که من به عمرم اینقدر جمعیت دانشجویی و جوان در یک مسجد ندیده‌ام. حالا توی مسجد ما مگر چقدر جوان بود؟ حداکثر مثلاً سیصد و چهل پنجاه نفر. در عین حال برای یک روحانی روشن‌فکر مرتبط با جوانها، مثل آقای باهنر، که خودش هم دانشگاهی بود و دوره‌های دانشگاهی را دیده بود و محیط‌های دانشجویی را میشناخت و از فعالیتهای مذهبی به‌روز و متجددانه هم مطلع بود، جمع شدن حدود سیصد یا سیصد و پنجاه نفر جوان - که شاید از این تعداد، مثلاً دویست نفرش دانشجو بودند - چیز عجیبی بود و ایشان را دهشت‌زده و تعجب‌زده کرده بود: دویست تا دانشجو یک جا جمع بشوند و یک روحانی برایشان صحبت کند؟!

حالا این را مقایسه کنید با وضعیتی که امروز شما توی دانشگاه دارید. دسترسی روحانی فاضل جوان - مثل شما - به محیط دانشگاهی، به دانشجو، به استاد؛ این را مقایسه کنید، ببینید چه فرصت عظیم و گرانبهایی است. این فرصت را باید نگه دارید، این فرصت را باید خیلی مغتنم بشمرید؛ نکته‌ی اصلی این است. اهمیت این حادثه و پدیده از اینجا هم فهمیده میشود که انگشت اشاره‌ی بسیاری از بدخواهی‌ها و تبلیغات سوء، اتفاقاً به سمت همین محیط دانشگاه است. می‌بینید توی این تبلیغات که میشود، یکی از چیزهایی که رویش فشار می‌آورند، مسئله‌ی اسلامی کردن دانشگاه‌هاست، که چرا جمهوری اسلامی میخواهد دانشگاه‌ها اسلامی بشود؛ که یکی از مظاهر اسلامی شدنش همین است.

استفاده از محیط خیلی خوب دانشگاه

نکته‌ی دوم در مورد وضع دانشگاه‌های ما و دانشجویان ما و اساتید ماست. من کاملاً موافقم با آنچه که جناب آقای محمدیان در مورد تفکر دانشجویان و جهت‌گیری و رویکرد فکری و عقلانی دانشجویان امروز بیان کردند. بعضی فقط روی نقاط منفی نگاه میکنند؛ گاهی هم که ما از دانشگاه و دانشجو و جوان تعریف میکنیم، به خودشان میگویند که لابد اینها از فلان مفسده و فلان اشکالی که وجود دارد، خبر ندارند؛ نه، این مسئله‌ی بی‌خبری نیست؛ ما از بخشهای منفی و از قسمتهای تاریک خیلی هم بی‌خبر نیستیم؛ لیکن طبیعت کار را باید نگاه کرد؛ طبیعت جوان، آن هم دانشجو، آن هم در یک محیط جمعی، آن هم در معرض تبلیغات عجیبی که امروز وجود دارد؛ اغواگری‌هایی که وجود دارد، تأثیر‌گذاری‌هایی که روی فکر جوان فهمیده‌ی دانشجویی



ما وجود دارد. با توجه به اینها، شما نگاه کنید به واقعیت‌های درخشانی که در محیط دانشجویی از لحاظ دینی هست؛ انسان می‌فهمد که خیلی مهم است. همین مواردی که بیان کردند - این اعتکافها، این نماز جماعت‌ها، این حضورهای فعال در مواقع حساس و در مراکز حساس، این اردوهای جهادی، این فعالیتهای سازندگی - اینها خیلی مهم است.

جوان دانشجوی ما انصافاً امروز بی‌نظیر است؛ اساتید ما هم همین جور. این همه استاد مؤمن، متدین، فعال، علاقه‌مند به سرنوشت دینی و اسلامی کشور و ملت، در کشور ما نه فقط هیچ وقت وجود خارجی نداشته است، بلکه در مخیله‌ی کسی هم نگنجیده است؛ کما اینکه امروز هم در دنیا چنین چیزی وجود ندارد. محیط دانشگاه‌های ما یک چنین محیطی است؛ محیط دین است، محیط اسلام است. البته نه اینکه ما به این اندازه قانع باشیم؛ نه، بحث قانع بودن نیست؛ اما انسان نمیتواند عمیقاً راضی و خشنود نباشد. این، نعمت بزرگ خداست. پس اینها واقعیات است. محیط دانشگاه یک محیطی است حقیقتاً مساعد، حقیقتاً مناسب؛ و با انتظاراتی که از این محیط وجود دارد، حقیقتاً برجسته از لحاظ دینی.

باید انتظارات را در نظر گرفت. توقع از هر محیطی، به یک کیفیتی است. توقعی که انسان از محیط دانشجویی دارد، با توقعی که از محیط طلبگی دارد، فرق میکند. اقتضائاتی که در اینجا هست، عواملی که روی اینجا کار میکند، عوامل تاریخی‌ای که روی اینها کار کرده، اینها همه باید مورد ملاحظه قرار بگیرد تا انسان بتواند یک ارزیابی درستی داشته باشد. پس محیط دانشجویی هم محیط خیلی خوبی است؛ لذا باید از این استفاده کرد.

اهمیت فکر و دل مخاطبان در دانشگاه

آنچه که به نظر بنده در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، فکر و دل مخاطبان شماست؛ اولاً فکر، ثانیاً دل. فکر به معنای این است که بایستی بنیه‌ی اعتقادی این جوان را تقویت کنید. جوان در معرض تحویل و تحول است، در معرض تغییر است. مؤثرات، امروز حجم خیلی زیادی در دنیا دارد. بنیه‌ی فکری جوان را باید جوری تقویت کنید که نه فقط متأثر از عوامل سلبی و معارض و معاند نشود، بلکه بتواند بر روی محیط خود اثر هم بگذارد؛ باید بتواند نورافشانی کند، محیط خودش را با مبانی و معارف اسلامی آشنا کند، در این راه پیشقدم باشد، نیروی پیشرو باشد. از لحاظ فکری بایست یک چنین حالتی پیدا کند.

از لحاظ قلبی که ذکر میکنیم، به خاطر این است که برای عروج انسان، بلکه برای ثبات انسان در صراط مستقیم، حقیقتاً فکر به تنهایی کافی نیست. علاوه بر جنبه‌ی اعتقادی، جنبه‌ی قلبی و روحی لازم است؛ حالت طوع لازم است، حالت خشوع لازم است، حالت ذکر و توجه به خدا برای انسان ضروری است. اگر این بود، خیلی از کمبودها را جبران خواهد کرد. اگر این نبود، قدرت فکری و قدرت استدلال و احتجاج، در بسیاری از مواقع به کمک انسان نخواهد آمد و کمکی به انسان نخواهد کرد. با نصیحت، با موعظه‌ی حسنه، با رفتار خوب، باید دل جوان را نرم کرد؛ او را به خشوع و توسل و توجه و تذکر آشنا کرد؛ نماز را برای او درست تبیین کرد؛ ذکر الهی را برای او درست تبیین کرد. این میشود پشتوانه‌ی آن فکر. اگر این شد، آن وقت آن استقامت

فکری دیگر بی‌زوال خواهد بود. در میدان عمل، این لینت قلب، این توجه و تذکر، به درد انسان می‌خورد؛ اوست که انسان را محکم نگه میدارد؛ این چیز لازمی است. این دو چیز را باید در جوان تقویت کرد.

حرف زدن با زبان دانشجو

باید کلاس معارف بگذارید؛ معارف متقن با زبان روز، متناسب با فکر دانشجو، متناسب با ادبیات دانشجو بایستی ارائه بدهید؛ اینها کارهای لازم و اجتناب‌ناپذیری است. به لسان قوم حرف زدن، یک مصداقش اینجاست. با زبان دانشجو باید حرف زد. با ادبیاتی که برای دانشجو قابل فهم است، باید حرف زد. ای بسا ادبیاتی است که در یک محیطی کارساز است، کارآمد است، اما در محیط دیگری کارآمد نیست. این درست مثل اختلاف لغت میماند. واقعاً اختلاف در ادبیات، مثل اختلاف در لغت است؛ مثل این است که انسان در یک محیط فارسی‌زبان بیاید مثلاً گجراتی حرف بزند؛ هیچ کس چیزی نخواهد فهمید. اگر چنانچه انسان با ادبیات محیط جوان و محیط دانشجویی آشنا نباشد، از این ادبیات استفاده نکند، راه ارتباط فکری بسته خواهد شد و تأثیرگذاری کم خواهد شد. پس به لسان قوم بودن خیلی لازم است.

نرم شدن دلها با رفتار درست

در بخش موعظه‌ی حسنه - که حالا من تعبیر «تربیت» را به کار نمی‌برم، چون تربیت یک معنای اعمی دارد - به نظر من علاوه‌ی بر مسئله‌ی زبان، مسئله‌ی رفتار لازم است. همین «کونوا دعاء الناس بغیر السننکم» (۱) که گفته شده، اینجاست. چیزی که دلها را نرم میکند، بلکه عنادها را به زانو در می‌آورد، آدمهای معاند را به زانو در می‌آورد، رفتار درست است، رفتار خوب است. البته رفتار خوب، شامل اخلاق خوب، تواضع، صداقت در گفتار، صداقت در موضعگیری، صراحت در بیان حقیقت و بلندنظری نسبت به امور مادی و دنیوی میشود؛ این چیزهایی که نشان‌دهنده‌ی خلوص در عمل است؛ که اگر به توفیق پروردگار ماها واقعاً خلوص در عمل داشته باشیم، طبعاً در رفتار و گفتار مان خودش را نشان میدهد. بنابراین نقطه‌ی اساسی مهم دوم، بهترین راهش همین است: اولاً لسان موعظه و نصیحت - برادرانه، و در مواردی پدرانه و مشفقانه - ثانیاً رفتار و عمل.

منش روحانی عالم شیعه، رفتار محبت‌آمیز، پدرانه، مشفقانه و دلسوزانه

یکی از چیزهایی که به نظر من به شما کمک میکند، این چیزی است که در مورد نبی مکرم، امیرالمؤمنین فرمود: «طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه» (۲) نباید پشت میز و توی اتاق حبس شد. شکل اداری پیدا کردن ما مجموعه‌ی روحانی و مجموعه‌ی آخوند، به نفع ما نیست. هر مسئولیتی هم در هر جا داریم، این حالت طلبگی خودمان، حالت آخوندی خودمان، حالت روحانی خودمان را - که انس با مردم، رفتن میان مردم، گفتن به زبان مردم، شنیدن درد دل مردم است - باید از دست ندهیم.

البته ما هر دو جورش را در بین روحانیون دیده‌ایم. کسانی بوده‌اند که هیچ سمت رسمی و اداری و اینها



هم نداشتند، در عین حال رفتارشان با مردمی که با آنها مواجه بودند، مثل رفتار یک آدم اداری، خشک، بی‌انعطاف، بی‌توجه، بی‌محبت و بی‌لیخند بوده است. عکسش را هم دیده‌ایم. کسانی هم بوده‌اند که مسئولیتهای اداری داشتند، اما در همان گوشه‌ای و ضلعی که با مردم تماس پیدا میکردند، رفتار محبت‌آمیز، رفتار پدرا نه، رفتار مشفقانه و دلسوزانه با مردم داشتند؛ این خوب است، این درست است. پس این هم یک مسئله است؛ یعنی حبس نشدن مجموعه در قالبهای سازمانی. نه اینکه من با سازماندهی مخالف باشم؛ نه، بدون سازماندهی، بدون تشکیلات، مدیریت امکان ندارد و کار هم پیش نمیرود. نخیر، بنده معتقد به نظم سازمانی هستم؛ اما معتقدم که این نظم سازمانی نباید ما را از هویت خودمان خارج کند. ما در همه صورت روحانی هستیم. بایستی با همان منش روحانی، به شکل روحانی‌ای که در عالم شیعه وجود دارد، مشی کنیم. البته این حالت در مذاهب و ادیان دیگر هم بکلی منتفی نیست؛ یک جاهائی وجود دارد، برای آنها خیلی هم خوب است؛ اما حالا در بین شیعه یک سنتی است. این حالتی که در بین روحانیت شیعه وجود داشته - اینکه با مردم مأنوس است، از مردم مرتزق است، نسبت به مردم مشفق است، دردهای مردم دردهای اوست - این را باید حفظ کنید؛ این چیز خیلی مهمی است.

📌 توصیه‌ای به مجموعه مدیریتی نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه

خوب، اشاره کردند به کارهایی که انجام گرفته است. این کارها بسیار خوب است. توصیه‌ی دیگر من هم این است - البته این توصیه به مجموعه‌ی مدیریتی شماست - که هر چه ممکن است، فعالیتها را به نفع بخش صف، در مقابل ستاد، تعدیل و تنظیم کنند؛ یعنی بیشتر به صف بپردازند تا به ستاد؛ به نیروی داخل میدان بپردازند. نیروی ستاد برای طراحی و تنظیم فکر و ایجاد خطمشی‌های میان‌مدت و بلندمدت و این چیزهاست. در همین حد بایستی ستاد را حفظ کرد. اگر نیروی ستادی توسعه پیدا کند، مشکلات درست خواهد کرد؛ بدنه را سنگین میکند.

به هر حال کار، کار بسیار مهمی است و مجموعه‌ی شما بحمدالله در طول این سالهای متمادی کارهای خوبی کرده است. امیدواریم که خداوند متعال کمک کند، باز هم بتوانید این تلاش مقدس و این جهاد را ان شاءالله ادامه دهید.

البته حوزه‌های علمیه در پشتیبانی‌های انسانی و علمی برای این مجموعه، حقیقتاً وظیفه‌ی سنگینی دارند. حوزه‌های علمیه مسئولیت دارند، کما اینکه دستگاه‌های دولتی هم مسئولیتهای سنگینی دارند. خوشبختانه در این دولت زمینه برای شما فراهم است. این را من با آشنائی و اطلاعی که از مجموعه‌های تصمیم‌گیری دارم، عرض میکنم. توی این دوره و در این مجموعه‌ی دولتی، کار برای شما روان است. در بعضی از دولتها به این روانی نبوده؛ بعضی‌ها اصل قضیه را قبول نداشتند، بعضی‌ها کمکهای کمی داشتند. این هم یکی از زمینه‌های شکرگزاری است که بایستی از این نعمت استفاده کرد.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹